

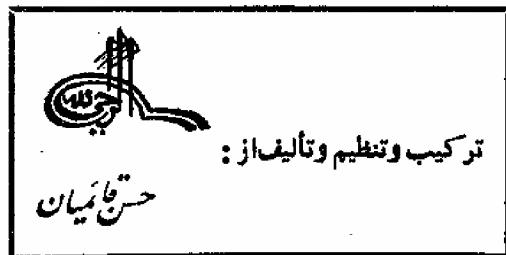
دریا رنگ طور و علا کمزکش

صادق هدایت



صادق ہدایت

در بارہ طور و علا کم طور



فهرست تفصیلی مندرجات این کتاب

۱۳۶-۱۱۶	فصلی از قسمت اول برنامه باصول عقاید گروه راجیه	دو باره آئین صادق هدایت
۱۳۵-۶	دو باره کره زمین	از حسن قائیمان
۱۳۷-۸	دو باره آرینش	از حسن قائیمان
	ضمایم:	
۱	ضمیمه ۱ - پاسخی به یک نقاش یاوه گو و نمونه هایی از نقاشیهای صادق از حسن قائیمان	از حسن قائیمان
۲	ضمیمه ۲ - چند نامه از صادق هدایت که تا کنون منتشر شده	از حسن قائیمان
۳	ضمیمه ۳ - چند شعر از حسن قائیمان	از حسن قائیمان
۴	فهرست کتابهای درباره ظهور به احتمام قائیمان	از حسن قائیمان
	تصاویر و تابلوها و گروهها:	
۱۰	تصویر اهوار ازدا نقاشی صادق هدایت	از حسن قائیمان
۱۱	کارت خداحافظی صادق هدایت	از حسن قائیمان
۱۲	چند سطر از متن بوک کور به خط صادق هدایت	از حسن قائیمان
۱۳	تابلوی هبوط آدمی	از حسن قائیمان
۱۴	تابلوی سقوط آدمی	از حسن قائیمان
۱۵	تابلوی فرشته عذالت و عذریت جهنمی	از حسن قائیمان
۱۶	تابلوی مبارزه با نفس	از حسن قائیمان
۱۷	تابلوی ژرژ مقدس و اژدها	از حسن قائیمان
۱۸	طرهای تزیینی حاشیه پیشگوئیهای زوتشت	از حسن قائیمان
۱۹	طرح آتشدان	از حسن قائیمان
۲۰	فرشته اصلخ خطر	از حسن قائیمان
۲۱	نشانه چند دن بزرگ	از حسن قائیمان
۲۲	مسجد	از حسن قائیمان
۲۳	کلیسا	از حسن قائیمان
۲۴	مسجد برداشی	از حسن قائیمان
۲۵	نخت جشید	از حسن قائیمان
۲۶	آتشکده	از حسن قائیمان
۲۷	تابلوی مرک	از حسن قائیمان
۲۸	تصویریای صلحنه نقاشی صادق هدایت مربوطه داستان «سایه مثول»	از حسن قائیمان
۲۹	تابلوی مرگ نکوکار	از حسن قائیمان
۳۰	تابلوی مرگ بدکار	از حسن قائیمان
۳۱	تصویر پای صفحه (بودا)	از حسن قائیمان
۳۲	تصویر سربوی به پداله فوق ایدیهم	از حسن قائیمان
۳۳	تصویر پای صفحه (مسجد شاه اصفهان)	از حسن قائیمان
۳۴	تابلوی قربانی اسمعیل یا اسعف	از حسن قائیمان
۳۵	تصویر صادق هدایت - کاردرویش	از حسن قائیمان
۳۶	نیروهای مربوز حامی ما	از حسن قائیمان
۳۷	نمونه نقاشیهای صادق	از حسن قائیمان
۳۸	عین متن نامه های صادق هدایت	از حسن قائیمان
۳۹	دو باره آئین صادق هدایت	از حسن قائیمان
۴۰	تلذیک ضروری	از حسن قائیمان
۴۱	راز نهان (شعر)	از حسن قائیمان
۴۲	نام خدا در آثار صادق	از حسن قائیمان
۴۳	توضیح درباره تصویر اهوار ازدا از حسن قائیمان	از حسن قائیمان
۴۴	کاروت خداحافظی صادق هدایت	از حسن قائیمان
۴۵	درباره قیامت	از صادق هدایت
۴۶	یک صفحه سیاه از تاریخ تعصبات به انتخاب قائیمان	از صادق هدایت
۴۷	انسان کوئی از نظر صادق هدایت از حسن قائیمان	از صادق هدایت
۴۸	آدبیت	شعر از سعدی
۴۹	توضیح در باره تابلوهای هبوط	آدبی و سقوط آدبی
۵۰	ای نام تو بهترین سرآغاز	از حسن قائیمان
۵۱	ایات وجود خدا	به انتخاب حسن قائیمان
۵۲	توضیح دو باره تابلوی فرشته عدالت	از حسن قائیمان
۵۳	یک شعر	از سعدی
۵۴	درباره نفس و کشتن نفس	با انتخاب صادق هدایت
۵۵	توضیح در باره تابلوی مبارزه با نفس	از حسن قائیمان
۵۶	توضیح در باره تابلوی مبارزه نیکی و بدی	از صادق هدایت
۵۷	توضیح و تفسیر در باره ژرژ	قدس و اژدها
۵۸	پیش گفتار و معرفی متون بهلوی صادق	در باره ظهور و علام ظهور
۵۹	یوشگوئیهای زوتشت دو باره	یوشگوئیهای زوتشت
۶۰	ظهور و علام ظهور	ترجمه صادق هدایت
۶۱	چند کلمه در باره زوتشت	از حسن قائیمان
۶۲	مرگ	شعر از سعدی
۶۳	تفسیر و توضیح درباره تابلوی مرگ از حسن قائیمان	از حسن قائیمان
۶۴	تفسیر و توضیح در باره تابلوی مرگ تکوکار	از حسن قائیمان
۶۵	تفسیر و توضیح در باره مرگ بدکار از حسن قائیمان	از حسن قائیمان
۶۶	در باره دارز و رواه	گنگوئی زوتشت با اورمزد درباره
۶۷	ظهور و علام ظهور	ترجمه صادق هدایت
۶۸	توضیح و تفسیر در باره تابلوی زوتشت نامه - بهرام بن پژو	از حسن قائیمان
۶۹	«پداله فوق ایدیهم»	از حسن قائیمان
۷۰	زوتشت نامه	با انتخاب صادق هدایت
۷۱	یوشگوئیهای پیامبران و اسلام	دو باره ظهور
۷۲	دو باره قربانی	توضیح در باره تابلوی قربانی
۷۳	اسماعیل یا اسعف	اسماعیل یا اسعف
۷۴	گرد آورده صادق هدایت	گرد آورده صادق هدایت
۷۵	و حسن قائیمان	و حسن قائیمان
۷۶	کروه راجیه	کروه راجیه

بی‌اصاق‌هایت

به مناسبت پایان دوازدهمین سال درگذشت او



«صادق هدایت فردی بود آزاد اندیش ، فکر خود را در چارچوب معینی محصور نکرده بود . او از هر مذهب ، از هر کیش ، از هر اندیشه ، آنچه را زیبا میدید می‌بیندید ، انتخاب می‌کرد و بکار می‌برد و هرچه را نسبت به دنیای زیبائی پرسستی و بشر دوستی خود بیگانه بسیافت به شدت از خود میراند . بهمین جهت دست رد به سینه بسیاری از عقیده‌ها ، شعارها و اندیشه‌ها زد . اینکه پنداشته‌اند وی به آئین مزدیسنی توجه داشت برای این بود که او در زندگی خویش «پندار نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک» . را شعار خود قرار داده بود . «

از توضیحات اینجانب درمورد عبارت : « دلستگی هدایت به آئین باستانی ایران ، یعنی آئین مزدیسنی محسوس است . » ، از کتاب « صادق هدایت » تألیف « و نسان مونتی » فرانسوی صفحه ۴۸ - چاپ سال یکهزار و سیصد و سی و یک »

تذکر ضروری

این کتاب نه تنها جنبه مذهبی ندارد بلکه هیجیک از جنبه های خاص مذهبی را نیز واجد نیست و در تهیه و تنظیم آن نیز مذهب معین و خاصی مطمح نظر نبوده است. بنابراین از هرگونه بخشی که برای آن بتوان بتحوی از انجاء کوچکترین جنبه خاص مذهبی قائل شد اعم از تحقیقی، تبعی، تاریخی، تبلیغی، انتقادی، تحلیلی، تفسیری، تطبیقی و غیره خودداری شده است، امید میروند خوانندگان در قضاوت مشتاب روا ندارند و قبل از مطالعه همه قسمتهای این کتاب درباره آن اظهار نظری نکنند. البته اتخاذ روش فوق از طرف اینجانب که ممکن است باعث خشکی و حتی نقص کتاب شده باشد به پیروی از اندرز صادقانه صادق ھدایت است:

روزی ضمن بحث درباره طرحی پسر دوستانه، که جنبه خاص مذهبی و سیاسی هم نداشت، صادق تقریباً چنین فرموده بود: «... هیشه فعالیت های پسر دوستانه و مورد پسند خداوند با مناقع پست و مقاصد پلید عده ای اصطکاک پیدا میکند و یا با عقاید مردم خرافاتی و متعصب که طبعاً نادان و کینه جو نیز هستند جور در نمایند لذا آنها در مقابل این فعالیت ها عکس العمل شدید و بیرحمانه ای از خود نشان میدهند. بعلاوه این گونه فعالیتها و طرحها همیشه آمادگی کامل دارد که به آسانی رنگ مذهبی یا میانی بخود پیذیرد بنابراین ممکن است اشخاص مغرض ویداندیش یا افراد متعصب و خرافاتی پس و پیش شدن یکه کامه یا یک جمله را در گفته ها و نوشته های ما مستمسک قرار دهند و ما رادر کشمکش های مذهبی پر دردرس و بی حاصلی وارد کنند یا وصله ای سیاسی که همه نوع آن در اینان گندیده شان موجود است به مایوس ساخته و مزاحمه ای برای ما فراهم مازند. بنابرایات مشهور خداوند یکصد و پیست و چهار هزار بیغمبر برای راهنمائی پسر فرستاد و هر کس میداند که وقت مردم با آنها چگونه بوده و تعلیمات آنها تا چه حد مؤثر واقع شده است:

بر سیه دل چه سود خواندن وعظ نرود میخ آهنین بر سنگ

شکی نیست که غالب مردم روزگار ما از مردم فاسد و تبهکار آن دوره ها دست کمی ندارند و حتی از حدی که درباره صفات ناپسند و خصایص رشت آنها پیشگوئی شده است بسی چلوتر تاخته اند. من نه حوصله این را دارم که مردم را به دین سازی یا بیدینی متهم کنند و نه شوق آن را دارم که بر مزار من اشک تماسخ بربزند و مرا به درجه شهادت مفتخر سازند! این آدمیزادرای باید بحال خود واگذاشت و دنیای او را نیز بخود او بخشید، زیرا وی از جان و دل، با قرتها کوشش و فدا کاری، آنرا مطابق سلیمانی خود ساخته و پرداخته است و اگر کسی بخواهد به آن دستی ببرد با تمام قوا آن دست را قطع خواهد کرد. این جامعه بشری را به راهی که شایسته مقام انسانیت است رهمنون شدن و او را به خدا پرستی و برادری و برادری خواندن با جان خود بازی کردن است. من چندی گمان میکرم که دیگر برای ترقیات فکری و علمی قرن ما پسر آن آمادگی را پیدا کرده است که راه درست یک زندگی که شایسته را تشخیص دهد ولی سالهاست که هر لحظه پیش نومیدتر میشوم. از این فکرها صرف نظر کن و بیهوده خود را برای این آدمیزادر که شایستگی ندارد به زحمت نیتداز:

چندین چراغ دارد و بیراهه میرود بگذار تا بیفتدو بیند سزای خوبیش

بعلاوه: آهنی را که موریانه بخورد نتوان برد ازو به صیقل زنگ

البته با این اظهارات دیگر تکلیف معلوم بود فقط گفتم که اگر محیط ما برای این امر مساعد نیست من حاضرم از شغل خود کناره گیری کنم و باهم به هندوستان بروم و لی او باز بدلائلی نپذیرفت و طرحی که ممکن بود اعلام و اجرای آن تأثیر عمیقی در زندگی مادی و معنوی پسر بجای گذارد اجرا نشده باقی ماند. آری:

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی بگذار تا بمیرد در عین خود پرستی

نظر به محدودیت صفحه‌های این کتاب، که ترکیبی (Composition) است از قسمتهایی از آثارهایی است که تاکنون درست معرفی و شناخته نشده، لازم دیدم برای ایجاد تنوع و تأمین زیبائی بیشتر که برای بهترشناساندن موضوع سودمند است، مطالب و اشعار و تابلوهای دیدنی را، (البته با تنفس)، به آن پیغایم. این یک سلیمانی کاملاً شخصی است که شباهتی با هنر ترکیب درون نقاشی دارد که در مورد آثار نویسنده‌گان در ادبیات ما یا عیناً میتوان سابقه‌ای از آن یافت و یا فرض کنیم سابقه‌ای ندارد (البته با این تفاوت که در نقاشی عموماً ترکیب از موارد مختلف زندگی یا آثار است ولی در این کتاب از موارد مشابه).

بدیهی است کتابی را که موضوع اصلی آن، بطوریکه از عنوان آن نیز فهمیده میشود، یکی از اساسی‌ترین مسائل مذهبی و دینی جهان است، موضوعی که در همه مذاهب بزرگ مشترک میباشد، نمیتوان بدون مقدمه ارزشمندی درباره خداوند بزرگ و یکتا آغاز نمود، بهمین جهت صلاح دیدم از نظریات بزرگترین دانشمندان جهان که درنوشه‌های خود صمیمانه سرتعظیم بدرگاه خداوندی خاک سوده‌اند ترکیبی فراهم آور و آنرا به صورت مقدمه‌ای تقدیم نمایم و باید بگوییم که ترکیب نسبتاً جالب و مستندی فراهم آمده است که میتواند برای مطالعات بعدی خواهد آمد در این زمینه راهنمای مناسبی نیز باشد، یعنی میتوان آنرا مبداء توجه و ایمان خود بخداوند قرارداد.

یقین دارم خوانندگانی که از ذوق سلیم بی بهره نیستند بتناسب ایمانی که نسبت به خداوند بزرگ دارند از این ترکیب حسن استقبال خواهند کرد و به مناسب دور یا نزدیک آن و اضافات دیگری که ما به ذوق خود فراهم آورده‌ایم (اعم از شعر یا تابلوهای نقاشی فروپیه‌مرفه طرز تنظیم کتاب) با موضوع اساسی این نشریه بی خواهند برد.

شاید عده‌ای که متأسفانه هنوز ساخته ذهنی نادرست آنها درباره صادق هدایت همچنان باقی است از طرز ترکیب مطالب این کتاب دچار شگفتی شوند ولی لازم است به آنها و به همه کسانی که مانند آنها می‌اندیشند بگوییم که متأسفانه شما صادق هدایت را درست نمیشناشید و اگر این همه موجبات آزادگی خاطر او را در زمان حیاتش فراهم نمیکردید و او را تا این حد به بدینی نسبت به همه کس و همه چیز در جهان نمیکشاندید و بالاخره او را بسوی مرگ و نیستی سوق نمیدادید، امروز ما بی‌شک مطالب جالبی درباره خداوند بزرگ، و زندگی و مرگ، نیکی و بدی، کیفر و پاداش و حتی مسائلی درباره دنیای پس از مرگ و روز داوری وغیره، مطالبی که از اسوار مهم آفرینش است و کسی را یارای پرده برداشتن از آنها نیست، از او میداشتیم که میتوانستیم آنها را به گنجینه گرانبهای فکری و هنری او بیفزاییم.

برخلاف تصویر بسیاری از ظاهر بینان کوته نظر و بی‌ایمان، صادق هدایت ایمانی قلبی و صمیمانه نسبت به خداوند بزرگ داشت. شکوه‌های او که بالاخره روزی همه جهانیان متفق‌آمیز خواهند برد که کاملاً بجا بود، تنها از موجودات ناباب و بعیط رشت و ناسازگار دنیای ما بود و بس. چنانکه خود من که شاید بتوان گفت که از برخی جهات در زندگی وضع شایعی با او دارم کوچکترین گله‌ای از خداوند بزرگ و مهربان خود ندارم بلکه بعکس تا ابد از این‌همه لطف و محبت او سپاسگزار و شرم‌سار.

اما اینکه من این یاد بود نامه دوازدهمین سال در گذشت صادق هدایت را به مسائل مربوط به ظهور تخصیص داده‌ام یکی برای این است که عدد ۱۲ «مرا به متن‌های پهلوی صادق که غالباً درباره ظهور است متوجه کرده، متن‌هایی که صادق در اطراف آن ذوق مطالعه و استعداد تحقیق جالب توجهی داشته است و برای اشاره به ذوق زیبا و استعداد شایسته اویست که این موضوع برای یادبود نامه دوازدهمین سال در گذشت وی انتخاب شده است و ضمناً اشعار و تصاویر و تفاسیری نیز در این زمینه بدان افزوده شده تا شمه‌ای از نظریات باطنی و معتقدات معنوی او نیز نمایانده شده باشد. دیگراینکه بنظر من متن‌های پهلوی صادق نیاز به معرفی جدا گانه داشت چه تاکنون آن طور که باید بدانها توجه نیذول نشده است.



سیدحسن قانیان

راز نهان

رازی نهفته گنج نهانخانه دلم
پیوسته با وجود من اندگشاكش است
رازی که از ازل شده آغشته با عالم
رازی که تا ابد دلم از آن مشوش است

*

رازی که همچو گوهر یکدانه حیات
جز مرگ نیست کس را دست ربودنش
رازی که همچو غنچه آفت رسیده ای
خواهد گشود و نیست توان گشودنش

*

رازی که همچو وعده دلدار دلکش است
ناگفته، مانده است طینیش بگوش جان
رازی که چون شر آراء سوزان سرگش است
بر لب نرفته، سوخت هرا مغز استخوان

*

رازی که همچو نغمه امید و آرزو
موزن و آشناست نوایش بگوش دل
رازی که فاگشوده فرو بست کار عقل
رازی که ناشوده تبه کرد هوش دل

*

رازی که سالهاست نهان در درون من
آگه نشد خرد ز معماه بودنش
شد قرنها که گردد به صندوق سینه جای
اندیشه ره نجحت به رمز گشودنش

*

رازی که شلز بستگی اش دل چوغنچه خون
میخواهmesh گشودن و نتوانم از ملال
رازی که می تکنجد در قالب کلام
رازی که در نیاید در حیطه خیال

*

رازی کز آن به پاشده در اندرون من
غوغای مبهمنی که ندانم ز سوی کیست
این کیست آن، که جوید در ژرفنای دل
پیوسته راز بوده و نابوده، هست و نیست؟

حسن قائمیان

(این شعر در دهربیور ۱۳۲۲ در مجله‌ای ادبی
بجاپ رسیده است.)

صادق هدایت

نام خدا در آثار

الله

در نوشته‌های برجسته‌گان بزرگ جهان سکوت کاملی در مورد نام «خدا» دیده میشود من جمله در آثار «فرانس کافکا» که نام «خدا» را صریحآ در سراسر آن نمیتوان یافت ولی در آثار صادق هدایت چنین نیست و آن تهی بی پایانی که در آثار بعضیها هست در نوشته‌های صادق وجود ندارد زیرا موارد بیشماری را میتوان نشان داد که صادق چه از جانب خود و چه از جانب شخصیت‌ها و قهرمانهای مختلف آثار خویش نام بزرگ و زیبای «خدا» را بکار برده است مثلاً تهادر داستان «مرده‌خورها» از مجموعه «زنده بکور»، نام «خدا» بیست و پنج بار ضمن عباراتی که بعنوان نمونه در زیر تقلیل میشود آمده است:

آن خدا بیامرز.

تو دانی و خدا روزگار مرا تعاشا پکنید.

خدا نصیب هیچ تابندگانی نکند.

خدا غرق رحمتش پکند.

خدا پاک کنید و خاک کنید.

خدا همه بندگان خودش را بیامرزد.

خدا شما را زندگان بگذارد.

خدا آن مرحوم را بیامرزد.

بی اراده خدا بزرگ از درخت نمی‌افتد.

پناه بی خدا.

خدا سایه‌تان را از سرما کنم نکند.

خدا را خوش نماید.

و غیره.

در کمتر نوشته‌ای از صادق است که نام «خدا»، این نام بزرگ و گرامی، به مناسبت برده نشده باشد. مثلاً در پیام «کافکا» «خدا»، «مطلق»، «الوهیت»، «واجب الوجود» بارها ذکر گردیده و در «وغوغ ساهاپ»، «نیرنگستان»، «زنده بکور»، «سه قطره خون»، «سایه روشن» وغیره نام «خدا» بارها برده شده است، من باب نمونه:

خدای نکرده یک وقت بسرتان بزنده

اگر خدا میخواست به آنها پجه میداد.

من در مدت زندگانی خودم تنها یکبار «خدا» را بدون ریا در نهایت راستی و درستی پرمتیدم آنهم در ایران نزدیک همان پرستشگاه آتش بود

(مجموعه «زنده بکور»)

و شکر خدایش را میکرد تا پمیرد

خداآوند هیچ خانه‌ای را بی‌صاحب نکند

ماشاء الله خوابش هم سنگین است

خدا نگهداری کرد

(مجموعه «سایه روشن»)

او باید بیمید و این هفهفوی نود ساله باید زنده باشد، این مصلحت خداست.
نه زیانم لال ، در خوبی خدا که شکی نیست.
خدا یا ، پروردگارا تو خودت بهتر میدانی ، هرچه باشد انسان محل تسبیان است.
(از مجموعه « سه قطه خون »)

یک روزی نمیلدونم چطور شد
که اخم توی پیشانی حق تعالی پر شد . . .
تا اینکه بعون خالق متعال جل جلاله
(از مجموعه « وغ وغ ساهاب »)

و بسیاری دیگر.

نکته‌ای که ذکر آن لازم بنظر میرسد این است که چون صادق از نظر رعایت قواعد فن تولیدگری ناگزیر بود که وضع روحی قهرمانان خود را در نظر گیرد گاه در شیوه بکار بردن این نام بزرگ محدودیت‌هایی داشت چه هیچ نویسنده‌ای مجاز نیست که وضع روحی قهرمانان خود را نادیده گرفته عقیده و نزاکت خود را به آنها تعیین کند ، مثلاً لعن گفتار قهرمانان « بوف‌کور » یا « زنده‌بگور » و « آفرینگان » در یکی دو مورد تند بوده است. متأسفانه اخیراً مدد شده که بعضیها به غلط تصویر گذشت که هر چه نویسنده از زبان قهرمانان خود میگوید عقیده شخصی اوست و این تخم لق را برخی از منتقدین خارجی توی دهان گندیده برخی از منتقدین وطنی ما شکسته‌اند بی‌آنکه منتقدین مانتظرون نویسنده گاهن خارجی را درست فهمیده باشند. قهرمان داستان « زنده‌بگور » دیوانه‌ای است که دوچار اختلالات شدید روحی است و یا قهرمانان داستان « آفرینگان » که ارواح سرگردان هستند. با طرز تفکر پست بشری خود و با تصویر نادرست و بیجانی که از تفکرات این دنیا متأثر است نام بزرگ « اهورا‌مزدا » را به‌تدنی بردۀ‌اند و این امر کمترین ارتباطی با نظر خود صادق ندارد.

شی از شیها من مخصوصاً صحبت برخی از همین موارد را به میان کشیدم زیرا میل داشتم نظر واقعی صادق را در این زمینه‌ها بهتر بدانم . صادق مجموعه « سایه روشن » را که در دست داشتم از دست گرفت و قلم را از روی میز برداشت و روی آسمتی از یکی دوچله‌ای که در مورد متن داستان « آفرینگان » به مصادگی اعتراض کرده بودم قلم کشید و بهای آن چند تقطه گذاشت و با لبخندی پرسنی که فراموش نمیکنم ، گفت : « حالا خوب شد ۱ »

گفتم تصویر میکشم باز هم یکی دو تا این گونه موارد در نوشته‌های تو باشد ، گفت : « خوب ، خودت درستش کن . » این جمله‌ای است که یکی دو تن از دوستان نزدیک صادق به آن آشنا هستند.

صادق هدایت در صفحه اول کتاب « فوائد گیاه‌خواری » که در برلین بهجات رسیده و نخستین کتاب اویست عنوانی را که برای مقدمه انتخاب کرده بود عبارتست از :

« بنام بزدان جهان آفرین »

و در صفحه ۱۲ همان کتاب درباره خدا یا طبیعت چنین مینویسد :

« این کیمیاگر زبردست ، خوارک همه مخلوق روی زمین را بادانش موشکاف و تناسب علمی مطابق ساختمان بدن هر کدام آماده کرده و به آنان پیشکش میکند بطوریکه مارا وادرار می‌سازد در جلو اسرار وی سر تمکن فرود بیاوریم . » از عنوان دیباچه کتاب « فوائد گیاه‌خواری » عبارتی که در بالا از کتاب مزبور قتل شده به کنه عقیده و عمق ایمان صادق که در آن زمان جوانی به سن بیست و دو سه سال بود به آسانی میتوان بود :

اولاً صادق هدایت در همان سنتین جوانی به خداش که آفریننده جهان بزرگ ماست صمیمانه اعتقاد داشت زیرا نام گرامی او را صادقانه سرلوحة دیباچه اولین اثر خود قرارداده بود.

ثانیاً صادق این « بزدان جهان آفرین » را دانا و توانائی میدانست که همه‌چیز جهان را از روی کمال درابت و عقل و دانائی وزبردستی وبا بنا به گفته خودش « با دانش موشکاف و تناسب علمی » آفریده است.

البته خداشی که نابغه‌ای چون صادق اورا میشاخت با خداشی که فلان بقال و چنان میشandasد تفاوت‌هایی داشت زیرا هر کس به فراخور فهم و دانش و درحدود نیروی تفکر و تعقل خود میتواند خداشی را به خداشی خود برقگزیند. صادق طبعاً کسی نبود که برای شناختن خدای خود به گفته یاعقیده دیگران اعتماد کند مثلاً او هر گز نمیتوانست باور گند که خداوند او ، مانند آنچه عمرزیبد معتقدند ، خداشی انتقامجو یا کینه جو باشد. او خداوند را وجودی مهربان و بخشاشگر میدانست و حاضر نبود که برای سودجویی و منفعت طلبی خود را در برای او عاجز و زیون بینایاند تا مزورانه بخیال خود از قدرت بی‌پایان او بهره‌برداری کند و از راه اطاعت و بندگی ریا آیین زیبائی و دانائی و توانائی بی‌پایانش دوست میداشت نه برای تظاهر و بهره‌برداری از او. آری یقول حافظ :

توبنده‌گی چو گدایان به شرط مزدمکن
که خواجه خود صفت بنده پروری داند

«پس از آن آن ازدیگری ساحل دریای هزار ندان عرضه شد و این را به بینند و همراه ایزد پسی را از نهان بدان هر دستگاهی داشتند

در بازه مکانیک خودرو

آخوندگان	نام خدا در آثار صادق هدایت
از حسن قائمیان	ایاث و جوهر خدا
قصانی به آنچه از خود میگذرد ناتائجیان	پیش گفتار
از حسن قائمیان	در باره ظور و علامت ظهور
ثواب نارا و نکاح است	پیشگوئیهای زرتشت در باره علامت ظهور
ترجعه سعادت هدایت	گفتگوی زرتشت با اورمزد در باره علامت ظهور
ترجعه سعادت هدایت	زرتشت نایه در باره علامت ظهور
بد انتقام از سعادت هدایت	پیشگوئیهای پیامبران و امامان در باره ظهور گرد آورده؛ صادق هدایت - حسن قائمیان
از حسن قائمیان	هم اه با مطالعه کننده و تابلوهای متعدد



اهورامزدا

سرمه دلسا . کسکوفس

با بالهای پژمرده . از نقاشیهای صادق هدایت

پاریس ۱۹۲۸/۹/۲۹

در این تصویر زیبا و معنو، صادق هدایت اهورامزدا را با بالهای پژمرده و فروغ راستی را تیره نشان داده است. البته هرینتنده دقیق به آسانی میتواند به منظور نقاش خدا پرست و حساس مان بی پرد و تصویر نمیکنم نیاز به توضیح مفصلی از طرف ما باشد: هدایت خواسته است نشان بدهد که اهورامزدا، خدای بزرگ، از مابسی آزرده خاطر است چه بالهایش پژمرده و فروغ راستی یعنی شعار: «گفتار نیک و کردار نیک و پندار نیک» به تیرگی گرائیده..... در طرف چپ تصویر، کلمه «اهورامزدا» بخط صادق هدایت دیده میشود.



کارت خدا حافظی صادق هدایت

و نمونه ای از خط زیبای او:

دیدار به قیامت

ما وفتیم و دل شما را شکستیم - همین

دربارہ قیامت

در تعقیب این پیش آمد ها دادگاهی تشکیل خواهد یافت که به حساب هر کسی رسیدگی می شود، رویهم رفته یک نوع درام اخلاقی است که در آن انسان فقط تماشای نیست بلکه بازیگری می باشد که فوق العاده علاقه مند است و شدیداً حسین می خندد و طبیعت ای را عهده دار می باشد... . . .
کسی که وظائف دینی خود را به طور رضایت بخشی انجام داده میتواند بدون بیم و هراس آزادانه در درامی که فاقد مزایای زیبائی پرستی نیست شرکت نکند. »
صفحه ۱۲ - ۳، مقدمه کتاب « زند و هومن یسن » نوشته صادق هدایت.

یک صفحه سیاه و غم انگیز از تاریخ تعصبات و جمود فکری

همه میدانیم که نظریه بولیوس براین تصور بنا شده بود که زمین مرکز ثابت و بی حرکت جهان است و همه اجرام فلکی و از جمله خورشید و ستارگان برگرد آن دوران میکنند....
اما نظریه‌ای که کوپرنيک بدان رسید این بود که زمین ساکن نیست ، بلکه بر گردمحوری هر روز یک بازمی‌چرخد و هرسال برگرد مداری یک بار دور خورشید دوران میکند. این تصور در قرون شانزدهم به اندازه‌ای عجیب می‌نمود که کوپرنيک جرأت اظهار آن را نداشت و بعلاوه این نظریه مخالف متن کتاب مقدس نیز بود.

اصلاح مذهبی پروتستانها و خمیر مایه افکار علوم و ادبیات دوره رنسانس محلی مذهبی را نسبت به نظریه اقلایی تازه و هرچه ممکن بود مردم را از تعلیمات خشک و جامد مذهبی منحرف سازد بدگمان ساخته بود. کوپرنيک که مرد روحانی مؤمنی بود هرگز میل نداشت که نقش زندیق یا شهیدی را بازی کند.

بالاخره انجام چاپ کتاب کوپرنيک توسط رتیکوس دوست کوپرنيک به عهده شخصی بنام اویساندر Andreas Osiander متحول گردید.

ظاهراً «اویساندر» درباره افکار اساسی که کوپرنيک بیان کرده بود نگرانی داشت و بهمین جهت بدون اجازه مقدمه‌ای را که کوپرنيک نوشته بود حذف کرد و بجای آن مقدمه‌ای را که خود نوشته بود قرار داد. در آن مقدمه نوشته که آنچه دراین کتاب آمده تنها فرضهایی است که برای آسانی کار منجمان وضع شده و تا گزیر نیستیم که حرکت زمین را درست و حتی محتمل بدانیم، بعبارت دیگر نایاب این کتاب و مندرجات آنرا جدی تلقی کرد! بدون شک قصد «اویساندر» آن بود که کوپرنيک را از شر دشمنی قدادان و بدگویان بر کناردارد. شاید «اویساندر» ندانسته بشیشتر آنچه فکر میکرده، به بقای این اثر بزرگ کمک کرده باشد. همان مقدمه جعلی و خلخ سلاح کنندگی که وی زیر کانه بنام مؤلف نوشته سبب شد که کلیسا متوجه اهمیت اقلایی این کتاب نشود و تا سال ۱۶۱۶ نام آنرا در فورست کتب ضاله نیاورد.

کوپرنيک در مقدمه یکی از آثار خود می‌نویسد: «من شک ندارم که مردم درس خوانده و با هوش چون بخواهند دلائلی را که من دراین کتاب آورده‌ام بخوانند و در آنها تأمل کنند گفته مرا تصدیق خواهند کرد.... این امر نیز ممکن است اتفاق بیفتاد که بعضی فضولات بیکار که از ریاضیات اسلامی ندانند بخود حق بدهند که از روی پستی آیه‌ای از قورات را به میل خود تفسیر کنند و از آنرو درباره کتاب من حکمی صادر نمایند. اگر چنین کسانی جرأت خوده گیری به کتاب من پیدا کنند و از طرح من عیبجوئی نمایند یا آن اعتنای ندارم و قضاوتی را که خواهند کرد نستجبه و غیر قابل توجه میدانم.» پذیرفتن نظریه کوپرنيک چه بوسیله دانشمندان و چه بوسیله مردم بسیار به کنندی صورت گرفت.

عکس العمل کلیسا نیرومندتر و شدیدتر بود. نظریه‌های تازه سبب آن بود که معتقدات فلسفی و دینی قرون وسطی متزلزل شود.

ولی چون کلیسای کاتولیک بکارهای دیگری اشتغال داشت و از طرف دیگر مقدمه گمراه کننده «اویساندر» ذهن کشیشان را منحرف ساخته بود ، باین جهت کلیسای کاتولیک بثروت عکس العمل در برابر کتاب کوپرنيک نشان نداد. اما پیشوایان اصلاحات مذهبی پانزدهاره کاتولیک‌ها خاموش نشستند. تا سال ۱۶۱۵ کلیسای کاتولیک تصمیم شدیدی درباره این کتاب اتخاذ نکرد ولی در آن سال انتقام «کوپرنيک» را از حامیان نظریه وی، یعنی از «کالیله» و «برونو» گرفت.

وحشت از سرنوشت «کالیله» و «برونو» سبب شده بود که کسی اندیشه پذیرفتن نظریه «کوپرنيک» را در سر نپورد. «جیوردانو برونو» که یکی از پیروان پرشور کوپرنيک بود ازوی هم پیشتر رفت و اظهار داشت که فضای بیان است و خورشید و سیاراتش تنها یکی از منظومه‌های فراوان مشابه با آن می‌باشد و امکان دارد جهانهای قابل مکونت دیگری باشند که در آنها موجوداتی عالیتر یا مساوی با ما زندگی کنند. برای این جملات کفر آییز «برونو» را در رابر محکم تفتیش عقاید محاکمه کردند و او را پچهار میخ کشیدند و در ماه فوریه ۱۶۰۰ میلادی زنده سوزانیدند. معامله‌ای که در ۱۶۳۲ با منجم بزرگ ایتالیانی کالیله شد ملايم تر بود چه وی در اثر زیر و شکنجه‌ای که از محکمه تفتیش دید مجبور شد که زانو بزند و معتقدات «کوپرنيک» و خود را انکار کند و پس از آن بود که براي باقی عمر او را به زندان محکوم گردند.

(نقل از صفحه ۲۰۲ «کتابهایی که دنیا را تغییر داده اند» تألیف: روبرت ب. دونز.)

انسان گنونی از نظر صادق هدایت

یافتن تعریف جاسعی برای انسان قرنه است که افکار بزرگان و فلاسفه را بخود مشغول داشته است.

برای انسان تعریفهای بسیاری داریم من جمله تعریف معروف و تاریخی افلاطون که :

« انسان حیوانی است دوپا و بدون پر »

و پاسخی که « دیوژن » بدان داده است نیز معروف و تاریخی است و اهل کتاب و فلسفه از آن آگاهند.

تعریفهای دیگری که تاکنون درباره انسان شده است عبارتست از :

انسان حیوانی است ناطق.

انسان حیوانی است متکر.

و بالاخره : انسان حیوانی است سازنده و بکار بردنده ابزار.

البته تعریفهای کم اهمیت دیگری نیز وجود دارد سانده :

انسان حیوانی است دوپا.

انسان حیوانی است که گرید و شوختی و خنده او را از سایر حیوانات متمایز میکند و قس علیهذا ..

ولی هیچیک از تعریفهای فوق آنطور که باید خصائص واقعی و خصائص معنوی انسان را نمایاند.

بهمنجهت حس کنیجکاوی مرا وادار کرده است که در جستجوی تعریف مناسبی برای انسان برآیم . البته من نه دانشمند و نه فیلسوف هستم و کوشش من طبعاً جنبه تفکن دارد . ضمن مطالعه برخی از کتابها من جمله کتاب « تاریخ و عقاید » به عقیده ساده و بروی ولی جالب توجهی برخوردم و آن عقیده بوسیان جزیره موتاست . این بوسیان درباره خلقت چنین عقیده دارند که : یکی از بزرگترین پهلوانان بنام کات مقداری گل از کنار رودخانه پرلای و لجن برداشته و آدم را ساخت و آنگاه مشت دیگری برداشت و شکل خوکی از آن ساخت . در اینجا خوک را هم مثل آدم درست کرد ولی برادرش به او پرخاش نمود که چرا خوک و آدم را یکسان و بشکل هم آفریده است ! کات هم بر اثر پرخاش برادرش خوک را بلند کرد و روی چهار دست و پا قرار داد و آدم را بروی دوپا بصر کت درآورد . . .

از عقیده ساده و بروی فوق تعریف تازه و جالب توجهی درباره انسان میتوان بدست آورد :

« انسان در اصل خوکی است دوپا ». . .

(البته طبق عقیده فوق تعریف خوک هم عبارت خواهد بود از : « خوک در اصل انسانی است چهارپا » ولی فعل اما به تعریف خوک کار نداریم .)

البته تعریف فوق شباهت زیاد با تعریف کسانی که سعی کرده اند وجه اشتراک و انتراق انسان و حیوان را بیابند دارد . اما من به تعریف فوق قناعت نکرم و اخیراً ضمن مطالعه کتاب « افکار مترابیگ » - چاپ تهران « به نکته تازه ای درباره انسان بی برم که اگر بر اساس آن تعریفی برای انسان فراهم آورده شود اگرچه جامع و مانع نیست ولی از ترکیب آن با عقیده فوق تقص آن رفع خواهد شد . بدلواً به مطالب مستخرج از کتاب مزبور توجه کنیم :

صفحه ۶۰ :

« این زندگی زمینی و این شب و روز کردن و بستراح رفتن و خود مستراح متحرک بودن الخ »

و صفحه ۹۲ :

« این معده و این ماشین زیاله سازی و این مستراح متحرک وجود ماست که الخ »

صفحه ۹۹ :

« وجود کثیف ما که یک ماشین کثافت سازی و یک مستراح متحرک است »

صفحه ۱۰۰ :

« موجودات ناتوان و بدیخت و علیلی مثل ما که پیوسته گرفتار معده کثیف و مستراح متحرک خود هستیم الخ »

صفحه ۹۶ :

« و بهمنجهت من که موجود درمانه و بدیخت و یک ابزار زیاله هستم الخ »

صفحه ۱۰۴ :

« بزرگترین نوایخ و زیباترین و لطیف ترین دوشیزگان طناز و بالغ ما جز یک ماشین کثافت سازی و یک مستراح متحرک

چیز دیگر نیستند که از صبح تا شام و از شام تا صبح باید در اندرون بدن خود زیاله تولید نمایند الخ »

از نوشته های فوق تعریف مناسبی برای آدمی میتوان بست آورد :

« آدمی مستراحی است متحرک ». . .

که البته همانطور که گفته شد تعریف جامع و مانع نیست زیرا مثلاً حیوانات بسیاری نیز همین وضع را دارا هستند بنابراین اگر دوپا بودن انسان نیز به این تعریف اضافه شود یعنی اگر تعریف اضافه قبلى را بدان اضافه کنیم تعریف کاملتری بدست می‌آید:

«آدمی خوکی است دوپا و مستراحی متحرک».

با همه اینها باید گفت تعریفی که صادق هدایت با دید عمیق و ذوق طریف خود درباره انسان کنونی کرده است برهمه تعریفهای فوق برتری دارد زیرا تقریباً همه خصائص اصلی و فعالیتها و انگیزه‌های انسان کنونی را شامل است منتهی بطور سمبولیک یا بطور سوژه‌ایست.

اکنون به چند سطر از کتاب «بوف کور» او توجه کنیم:

«بی تکلیف، از میان رجاله هایی که همه آنها قیافه طماع داشتند و دنبال پول و شهوت میدویدوند گذشتمن من احتیاجی به دیدن آنها نداشتم چون یکی از آنها نماینده باقی دیگران بود - همه آنها یک دهن بودند که یکی‌شست روده بدنیاله آن آویخته شده منتهی به آلت تناسیشان میشد...»

از عبارات پرمتنی فوق دو تعریف برای انسان کنونی بدست می‌آید:

۱ - «آدمی حیوانی است با قیافه طماع که بدنیال پول و شهوت میدود.

که تعریف جامع و مانع است زیرا هیچ حیوان دیگری را نمیتوان یافت که با قیافه طماع بدنیال پول و شهوت بددود، و اصولاً هیچ حیوانی را نمیتوان یافت که حتی معنی و مفهوم پول را بداند.

۲ - «انسان دهانی است که یک مشت روده بدنیاله آن آویخته شده و منتهی به آلت تناسیش میشود.

اینها تعریفهایی درباره انسان کنونی است ولی شاید روزی باید که انسان از اینکه زمانی برای او چنین تعریفهایی میکرده اند دچار شکنی شود و احساس خجلت و شرساری کند زیرا بالاخره آدمی از راه تهدیب اخلاق و تزکیه نفس و تقویت احساسات خدا پرستی و خدا شناسی همراه با ترقیات شگرف فکری و فنی مقامی را که در آفرینش شایسته است احراز خواهد کرد، بقول سعدی:

رسد آدمی بجایی که بجز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیست

در صفحه ۹۱ کتاب «افکار متریشگ» فیز جمله زیر چشم میخورد:

«باید پیوسته این نکته را درنظر داشته باشیم که خداوند مارا طوری آفریده که ترقی بکنیم تا به پایه خداوند برسیم.»

البته در آن زمان که متأسفانه چندان نزدیک نیست تعریفهای مناسب دیگری برای انسان خواهد اندیشید. آنوقت دیگر صحبت از یافتن وجود افتراق ظاهری انسان و حیوان در میان نخواهد بود زیرا انسان خود تمام آفرینش است. اگر بخواهیم بصورت پیشگوئی برخی از تعریفهای آینده را درباره انسان آینده ذکر کنیم تعریفهای زیر را میتوان اندیشید:

۱ - انسان فرشته‌ای است مرثی و مجسم.

۲ - انسان آفریده‌ای است که در اداره امور جهان و آفرینش با خدا همکاری دارد.

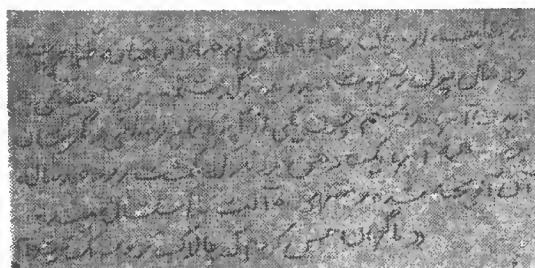
۳ - انسان موجودی است که از نزدیک و از واه اندیشه با خدای خویش ارتباط دارد.

۴ - انسان آفریده‌ای است مرکب از گفتار نیک و کردار نیک و پندار نیک.

و بالاخره:

۵ - انسان خدادست. (البته در معنی خاص و تعبیر معین که در اینجا مجال بحث آن نیست.)

متاآسفانه گمان نمی‌رود که هیچ یک از تعریفهای اخیر را تقرنها متمادی دیگر بتوان با آدمی تطبیق داد مگر آدمی کوششی عظیم همانند کوششی که صادق هدایت باشد بکار برد و بتدریج خود را تا حدی شایسته تعریفهایی از نوع فوق بکند، همانطور که بنظر من صادق کرده بوده است.



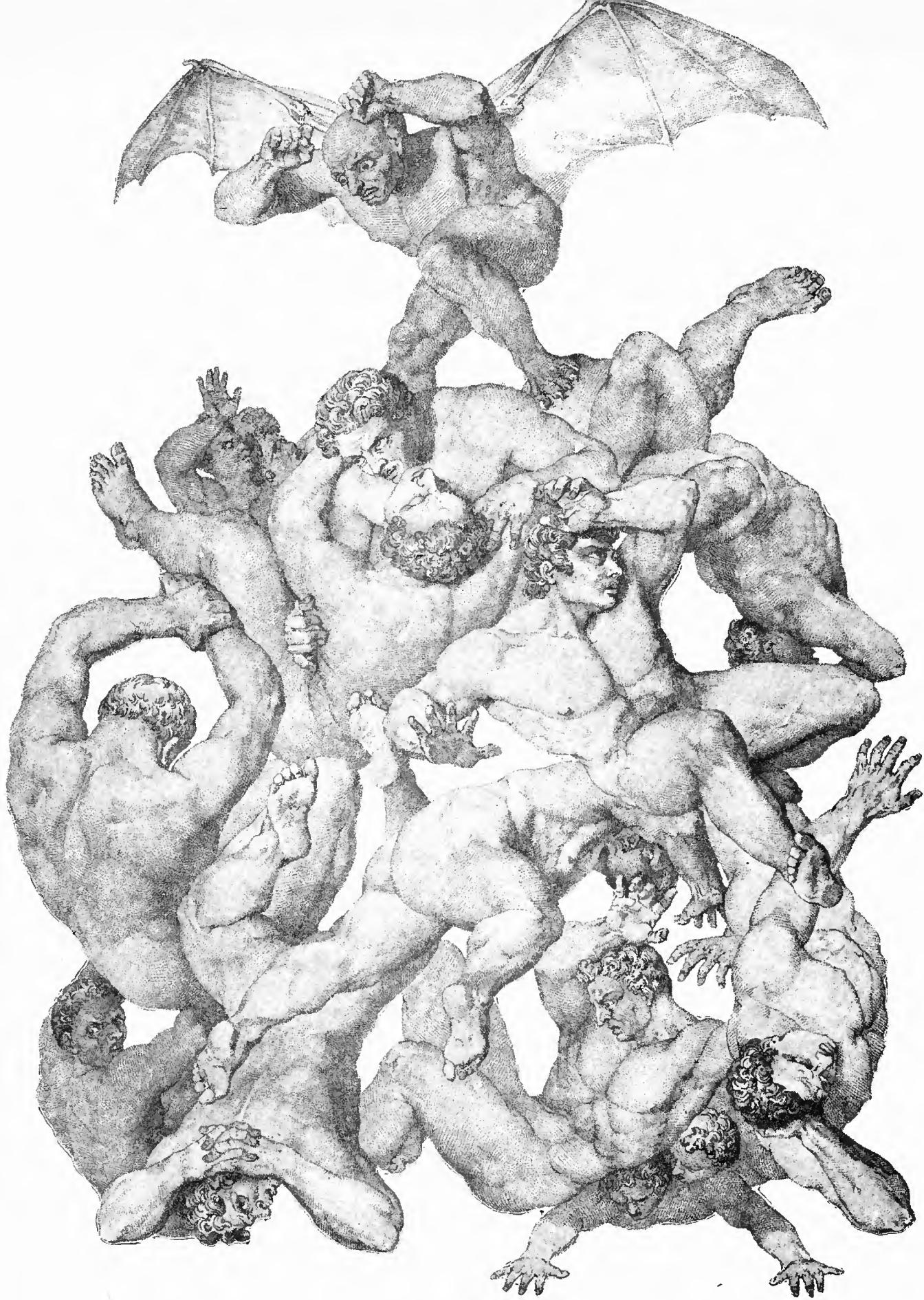
عین دستخط صادق هدایت - قسمتی از متن کتاب «بوف کور» که در بالا نقل شده

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد در این دیر خراب آبادم
«حاش»



بِوَطَّ أَوْيٌ

"



سُقْطَادِي

آدمیت

تن آدمی شریف است به جان آدمیت
نه همین لباس زیاست نشان آدمیت
اگر آدمی به چشم است و زبان و گوش و بینی
چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
خور و خواب و خشم و شهوت شغب است و جهل و ظلمت
حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت
به حقیقت آدمی باش و گرنه مرغ باشد
که همی سخن بگوید به زبان آدمیت
رسد آدمی به جائی که به جز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت
گرت این درندۀ خونی ز طبیعت بعیرد
همه عمر زندۀ باشی به روان آدمیت
طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت
به در آی تا به بینی طیران آدمیت
سندی



سهوط آدمی و هبتوط آدمی

این دو تابلوی زیبا و پرمتنی که برای آساتر کردن مقایسه و بهتر نشان دادن ارتباطی که بین آنها میتوان یافت رویروی هم گراور شده است (و حتی بخاطر اینکه مبادا پیشتر کوچک کردن آنها در گراور، لطمہ ای به حالات گوناگون چهره ها که مورد نظر ماست وارد آورد قطع کتاب را بزرگر از معمول در نظر گرفتیم) بدون اغراق از آثار شایان توجه نقاشان بزرگ قرن اخیر میباشد. البته تفسیری که من درباره این دو تابلو خواهم نوش特 میرف اما بر اثر نظریات شخصی خود من است و پیچیده بدعی فیضتم که نامهای این تابلو یا تفسیرهای من درباره آنها ساخته یا قطعیتی دارد چه هر کس میتواند بر حسب ذوق و دید خود آنها را طور دیگری نیز تفسیر کند.

این دو تابلو که از آثار نقاشان قرن نوزدهم فرانسه است ظاهراً مدت‌ها برای تزیین تالارهای پذیرائی این و آن پکار میرفته است و من آنها را بر حسب تصادف از یک دکان سمساری در تهران خریده‌ام و هر کس بخواهد میتواند باز آنها را بهمن منظور پکاربرد. ولی اکنون چیزی که ما را وادار به انتشار آنها کرده است مناسبت بسیار نزدیکی است که بین موضوع آنها و موضوع اصلی کتاب ما وجود دارد.

تابلوی اول که من آن را «هبوط آدمی» نام نهاده‌ام (ویشک نام اصلی آن چیزی دیگری است و من بدان کاری ندارم) از نقاش معروفی است بنام *Gellee* که از نقاشان قرن نوزدهم فرانسه است و تابلوی دوم از نقاش فرانسوی دیگری است بنام *Delaistre* که او نیز از نقاشان بزرگ قرن نوزدهم فرانسه میباشد.

در تابلوی اول یعنی «هبوط آدمی» ، وقتی از بالای تابلو به پائین آن توجه کنیم بما این احساس دست‌میدهد که گوئی فرشته ای با شمشیر عدالت بسوی زمین سرازیر شده است ولی بتدریج که این موجود زیبا به زمین نزدیک میشود محسوساً تغییر شکل میدهد و از صورت ملکوتی خود دور میگردد و رفته رفته بصورت موجودات پست خاکی درمی‌آید (چنانکه بالهای خود را که نشانه فرشتنگی است نیز از دست میدهد و بتدریج بصورت آدمی درمی‌آید. ما توصیف این چهره ها را بعداً ذکر خواهیم کرد) . بالاخره موجوداتی که از فرشتنگی شروع کرده‌اند وقتی به سطح زمین میرسند قیافه ها و چهره های نامطلوبی بخود میگیرند تا آنکه در تابلوی دوم عفریتی از خود بوجود می‌آورند که بر همه آنان تسلط دارد ، عفریتی که نه تنها دیگر هیچیک از مشخصات فرشته بودن را دارا نیست بلکه حتی بالهای خفash رشتی تبدیل شده و بر دیگران سایه شوم و برگاری افکنده است و گوئی همه موجودات تحت تسلط خود را به نیستی تهدید می‌کند.

موجوداتی که همه بروی هم انباشته شده‌اند وجود هریک بطرز رقت آوری مزاحم وجود دیگری است ، هریک در زیر فشار جسم دیگری در هم فشرده شده است. یکی دارد با فرق به زمین کوپیده میشود و دیگری درحال خردشدن است ، یکی با ناتوانی محسوس سنجیتی بدنها دیگران را تحمل میکند ، یکی سرش به زمین و باهایش بهواست و دیگری به عکس . بالاخره همه این موجودات زشت و وحشتناک روی هم رفتند این عفریت مخوف قرار گرفته‌اند و بطرز رقت آدری از آن رنج میبرند ، عفریتی که آشکارا از خود آنها وبصورت خود آنها و نماینده خود آنهاست .

در این تابلوها عده‌ای از ترس و وحشت و ناتوانی دستهای خود را سپر خویش قرار داده میکوشند که از وحشت سنجیتی باز خود بکاهند ، ولی راه تعجیل برای هیچیک نیست گوئی همگی در تگنای مخوفی گیر کرده‌اند . یکی نوبیدانه خود را در پنهان دیگری قرار میدهد و دیگری در وحشت این است که مبادا سنجیتی جسم دیگری ویرا در هم فشرده له کند.

نه ثباتی ، نه اطمینانی ، نه پناهگاهی ، نه محل اتکائی ، نه دستگیری نه پایابی ، نه آبید رستگاری و نجاتی ، گوئی عقربیتی که بر آنها تسلط دارد آماده است که هر آن مشتخدود را برق همگان فرود آورد و همه را به مشتی خاک تبدیل کند.

این وضع نامساعد و وحشت آور در هر دوتاپلو محسوس است ولی با این تفاوت که در تابلوی اول ظاهرآ فقط حالت نامساعد سقوط و وحشت ناشی از آن ، همه قیافه ها را تغییر داده است و یطوری که دیده میشود دو تن از موجودات تابلوی اول چهره فرشته را دارد و لی بتدربیج این چهره ها تغییریکنند و ازان بس دیگر فرشته ای وجود ندارد و چهره هائی که در دیده میشوند چهره های «عمولی انسانی است » چهره هائی نامطلوب و رشت ، تاحدی که موجودات قسمت پائین تابلوی اول شیوه همان موجودات تابلوی دوم هستند و در نتیجه تابلوی دوم دلباله تابلوی اول را تشکیل میدهند و هیچ بینندۀ دقیق نیست که بین این دوتاپلو رابطه نزدیک حسن نکند.

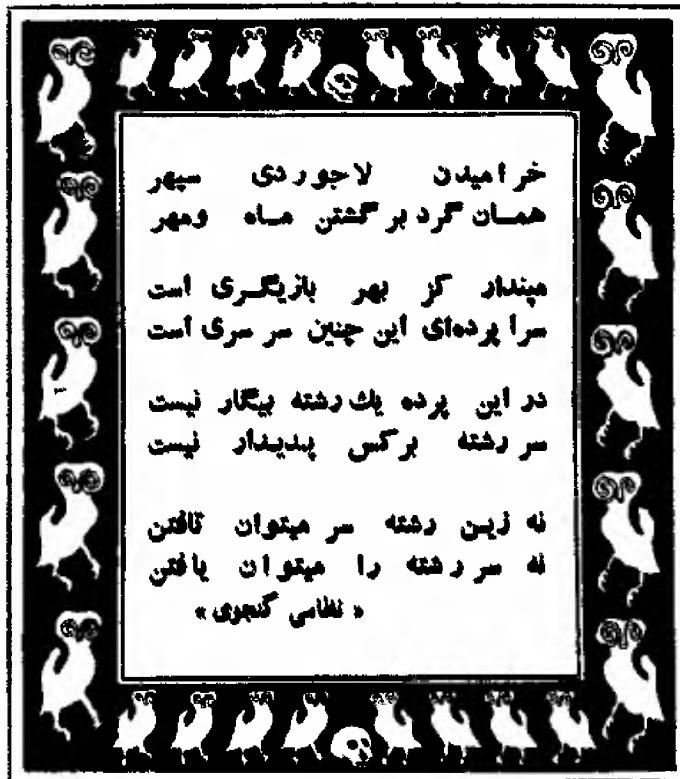
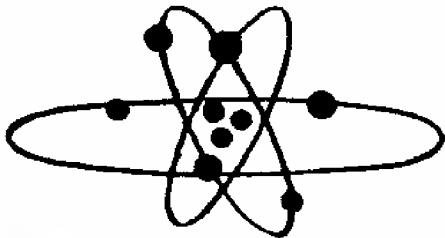
البته من در نقاشی مانند رشته های دیگر هری اطلاعی ندارم ولی ذوق من در تشخیص یا تفسیر آثار هنری آنقدرها هم ناتوان نیست . و گمان نمیکنم که هیچ چهره بردازی را بتوان یافته که قادر باشد چهره ها و حالت ها و احساسات ظاهری و باطنی آدمی را بدین دقت وظفراحت و معنی نمایش دهد.

اما آنچه این دونقاش بزرگ در این دوتاپلو زیبا و دیدنی بامهارت خاصی نشان داده اند ترکیب بدینی این موجودات آدمی است که همه آنها از حیث تناسب اندام و زیبائی جسمانی کمال این قصی بنظر میرسند تاجرانیکه بیننده را کم و بیش به دیاد بعضی از اندام خدایان یونان باستان می‌آزادازند و لی متأسفانه چهره هیچ یک از آنها بازیابی بدن آنها تناسب نیست . این چهره ها همه چهره هائی هستند: از شکل بر دشته و مسخر شده و وحشت زده و وحشت آور، تگران و اضطراب انگیز، متفرق و نفرت آور، بهت زده و بیهتمانی، ابله و کوردل ، سیبه اندرون و سنگدل ، فاسد و مفسده جوی، تیهکار و جنایت پیشه ، بد متش و بدندیش، شیطان صفت و دیوسروش، دروغگو و دروغبردار، لجوج و سرکش ، بدخواه و بد دل ، ستیزه جو و عداوت پیشه ، غافل و بیخبر ، پندنا پذیر و عاقبت نیندیش ، خود بین و خود پست ، مستبد و بیرحم ، فرمایه و پست ، بیهمان شکن و عهدگسل ، توکیسه و غارتگر ، شهوت پرست و هوسباز ، متقلب و نایاک ، نامحرم و بیگانه ، درناه خوی و ددمشی ، مکار و حیله گر ، متملق و چاپلوس ، متکبر و منفروز ، سالوس و ریاکار ، متناظر و دوره ، جفاپیشه و مردم آزار ، کج آندیش و کج رفتار ، زیون و بیمناک ، پریشان و درمانه ، دلمده و کسل ، گیج و منگ ، طفیلی و ویژه خوار ، نفع پرست و سود جوی ، خود پرست و خود خواه ، دون همت و سست عنصر ، بی اراده و بی هدف ، فرمایه و ناتوان ، متختیر و سرگردان ، چشم تنگ و بخیل ، پرمدعا و لافزن ، دیوانه پول و دلباخته ژروت ، اسیر شکم و زیر شکم ، شرم سار و شرم آور ، شکنجه آلوش و دردناک ، بشیمان و اسفا انگیز ، کینه توز و انتقامجو ، متالم و تالم انگیز ، متالم و تالم آور ، دیوانه و جنون آمیز ، حریص و طماع ، پول پرست و دنیاطلب ، جاه پرست و مقام جوی ، وقیح و دریده ، گدامش و چشم و دل گرسنه ؟ نمک لشناس و قدر لشناس ، حیوانی و غیر انسانی ، چرکین و آلوهه ، غرفت نما و دیو خوی ، رذل و رذالت آمیز ، مطرود و مبردود ، عاجزانه و تضرع آمیز ، خبیث و خبائث آلوهه ، خشن و بی رحم ، جانی و جنایت انگیز ، گناه آلوهه ، رجاله - رجاله باشدیده* بالآخره چهره هائی خداشناس یا چهره هائی که خداوند از آنها بیزار است ، چهره هائی که درست چهره حقیقی و احساسات باطنی و درونی مردم دوره ای را بینظر سیاورد ، که بسیاری آنرا دوره آخرالرسان مینامند.

بطور خلاصه تیجه ای که از مشاهده دقیق این دوتاپلو گرفته میشود صرف نظر از نکات فوق ، این است که آدمی در اصل فرشتادی بود که از آسمان فرود آمد است ولی بتدربیج بسوی رشتی و پستی گرانیه و از مقام بلند فرشتگی سقوط کرده به دنیای پست خاکی فروافتاده است وسیس به مکافات رشته هائی که ساخته و پرداخته خود است رنج میبرد و زیر بارگران آن دارد بطرز رقت آوری خرد میشود .

* « رجاله ، رجاله باشدیده » و چند صفات دیگر از قبیل: پررو ، گدامش ، چشم و دل گرسنه ، بی ساد ، معلومات فروش ، وقیح ، دریده و غیره از صفاتی است که صادق هدایت در کتاب « بوف کور » نیز آورده است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
اللّٰهُمَّ اكْبِرْ
اللّٰهُمَّ اكْبِرْ



امنام تو محترم سراغ

بری ذاتش از تهمت ضد و جنس
غنى هلكش از طاعت جن و انس
پرستار امرش همه چيز و کس
بني آدم و مرغ و مور و مگس
لطيف کرم گستر و کار ساز
که دانای خلقت و دانای راز
سر او را رسد گيريا و مني
که ملكش قدیمت و ذاتش غنى
بر احوال نا بوده علمنش بصير
به اسرار نا گفته لطفش خبيز
بقدرت نگهدار بالا و شيب
خداوند ديوان روز حبيب
نه مستغنى از طاعتش پشت کس
نه بر حكم او جاي انگشت کس
بر او علم يك ذره پوشیده نیست
که پيدا و پنهان بنزدش يکیست
به امرش وجود از عدم نقش بت
که داند جزا او کردن از نیست هست؟
دگر ره به کتم عدم در برده
و ز آنجا به صحرای هحضر برده
جهان متفق بر الهیتش
فرو مانده در کنه ما هيتش
بشر ماوراي جلاش نیافت
بصر منتهاءي جمالش نیافت
نه بر اوج ذاتش پرده هرغ و هم
نه در ذيل وصفش رسد دست فهم
در اين ورطه گشتي فرو شد هزار
که پيدا نشد تخته اي بر کفار
نه ادراك در کنه ذاتش رسيد
نه فکرت به غور صفاتش رسيد
« سعدی »

بنام خداوند جان آفرین
حکيم سخن در زبان آفرین
خداوند بخشنده و دستگير
رحيم خطأ سنج و پوزش پذير
عزيزی که هرگز درش رو باتفاق
به هر در که رو کرد عزت نیافت
سر پادشاهان گردن فواز
به درگاه او بر زمين نیاز
نه گرددنشان را بگيرد به فور
نه عنز آوران را براند بجور
اگر خشم گيرد ز کردار رشت
چو باز آمدی هاجرا در نوشت

*

اگر با پدر جنگ چويد کسي
پند بي گمان خشم گيرد بسي
ومگر خويش راضي نباشد ز خويش
چو يستانگاش براند ز پيش
ومگر بنده چاپك نباشد بکار
عزيزش ندارد خداوندگار
ومگر بر رفيقان نياشي شقيق
به فرسنگ بگريزد از تو رفيق
ومگر آنک خدمت گند لشگري
شود گردد لشکر گش از وي بری
ولیکن خداوند بالا و پست
به عصيان در رزق برگش نیست
اديم زمين سفره عام اوست
بر اين خوان يغما چه دشمن چه دوست

*

اگر بر جفا پيشه بشتافتي
کي از دست قهرش امان يافتي

اثبات وجود خدا

باز سر رشته این رشته ز دانش مطلب
کار دانش بجز از حیرت نادانی نیست
« مدهوش »

نظریات مستخرج از مقاله های چهل تن از بزرگترین دانشمندان جهان
ترکیبی برای سر آغاز این کتاب

نظریات زیر مستخرج از قسمت پایان یا نتیجه گیری مقاله هائی است که عده ای در حدود چهل تن از دانشمندان بزرگ (اهل علم نه اهل فلسفه و جدال) نوشته اند و بصورت کتابی یا چاپ رسیده است که ترجمه فارسی آن نیز چندی پیش فقط در هزار نسخه در تبریز منتشر شده است. « جون کلورو و مونسما » که این مقالات مهم و پرازیش را جمع آوری کرده در مقدمه آن چنین مینویسد: « این مقالات خیلی ساده نوشته شده و بخوبی طرز فکر و محیط علمی را راجع بوجود خدا و رابطه خالق با عالم هستی نشان میدهد و با مطالعه آنها ممکن است ایمان عده زیادی از اشخاص فهیمه متحیر، نسبت بخدا راسخ تر گردیده و به راه راست هدایت شوند ».

گرداورنده درجای دیگر مقدمه خود مینویسد: « فکر اساسی و غرض از این کتاب بیان آن است که علوم با مطالعه پدیده های طبیعی و استدلالات عقلی میتوانند وجود یک قدرت مافق پسری را ثابت کنند. اگرچه علوم نمی توانند آن قدرت را مشخص کنند و یا تعریف منطقی از آن بدene اما میتوانند با تعبیرات عمومی معنی آن قدرت را بیان کنند و برای اطلاع پیشتر از صفات و خصوصیات آن قدرت باید به کتب مقدسه رجوع کرد. بنظر من دانشمندان ما با ثابت کردن اصل موضوع ضربت کشنه ای بردل یادینی وارد آورده اند ». و در پایان مقدمه خود مینویسد:

« همچنانکه در ضمن کتاب ملاحظه خواهید فرمود اغلب دانشمندان ما بسیار متواضع و بسی ادعایند و همیشه فروتنی را وجهه همت خود ساخته اند و هرقدر بر سیزان مطالعه و معلومات آنان افزوده شود بیشتر سر تعظیم ویندگی در پیشگاه عظمت الهی فرود می آورند ».

تابش نور ایمان در دل آنان سرت افتخار آمیز زاید الوصفی ایجاد کرده و آنان از میان پدیده های طبیعت و مسائل مبهم آن، درستارگان، تصور حقیقت را مشاهده کرده و به نیکی دریافتند که در رورای عالم طبیعت حکمت عالیه ای وجود دارد که تمام کائنات آفریده است و به اراده او اداره میشود ».

به بصورت نکته قابل ذکر این است که باید در موقع مطالعه نظریات مختصر این دانشمندان به درجات مهم علمی و سوابق فنی آنها توجه نماید. این دانشمندان از افراد عادی نیستند که بتوان گفته های آنها را سرسی گرفت. متأسفانه متن کامل این مقالات را نمیتوان در اینجا نقل کرد ولی ذکر قطعاتی از آن ها بی مناسب نیست، قطعاً تی که مجموعاً سرآغاز مناسبی است برای این کتاب :

و اینک قطعاتی از مقالات مورد بحث :

اگر اتمهای آب و غیره بصورت غلطی پیکدیگر پیوسته شوند ، بجای آنکه مایه حیات باشند زهر کشند خواهند شد . پروفسور ج. ب. لیتز ، انگلیسی حساب کرده است که زنجیر یک پروتئین ساده ممکن است به 48 اشکل مختلف تشکیل شود . غیر ممکن است که با احتمالی باین تا چیزی تنها تصادف سبب آن باشد که مولکولی از پروتئین ساخته شود ، تا زیر پروتئین ماده شیمیائی بیجانی است و چون گوهر اسرار آمیز زندگی بآن در آمیزد زندگی میشود . فقط عقل دی پایان یعنی ذات خداوند است که می توانسته است بداند چنین مولکولی قابل پذیرفتن حیات است و توانسته است آن را بسازد و بآن زندگی ببخشد .

از مقاله : « آغاز جهان ، نقشه و هدف یا تصادف ؟ » بقلم : فرانک آلن FRANK ALLEN استاد فیزیک زیستی

دکتر از دانشگاه کورنل ، استاد فیزیک زیستی دانشگاه مانیتووا ، کانادا ، ۱۹۴۴ - ۱۹۰۶ متخصص در رؤیت الون مبحث فیزیولوژیکی نور ، تهیه هوای مایع و تغیراتی که در انسان یا غدها پیدا میشود ، دارنده نشان طلایی از انجمن پادشاهی کانادا .

* * *

چون قدرت مشاهده ما محدود بقسمت کوچکی از حقیقت و واقعیت است ، باید خود را حاضر کنیم که شهادت دیگران را پذیریم . فرقیه اینکه خدا وجود دارد ، مشتمل بر اوضاع و احوال خاص وابسته بوجود خداست که آزمون آنها خارج از کارهای علم است . گواهی الهامی بعضی از مردم اینست که خدا روح است ، و باین ترتیب از زمرة آن دسته از واقعیتی است که کاملا در حیطه جهان مادی قرار نمیگیرند ، و همان گونه که میدانیم این قبیل اسور از حوزه مکان سه بعدی و تبعیت قوانین زمان بیرون است . باید خود را حاضر بقبول این مطلب کنیم که جهان مادی مانند همه در ابعاد زمان و مکان محصور است ، ممکن است تنها جزء کوچکی از حقیقت و واقعیت باشد ، همانگونه که سطح دریا تنها جزء کوچکی از همه فضائی است که آنرا میشناشیم . دیگر اینکه ، با فرض وجود خدا ، باید خود را آماده پذیرفتن این مطلب کنیم که خدا میتواند بما معرفتی در باره واقعیت الهام کند که ماورای جهان مادی ما باشد .

چون کسی ارتباطی را که ممکن است و باید بیان آدمی و خداوند موجود باشد مورد مطالعه قرار دهد ، و نیز در شرایطی تحقیق کند که آدمی باید انجام دهد تا این ارتباط برقرار شود و بجد و از تمام قلب با انجام این شرائط برخیزد ، ارتباط با خدا چنان تأثیر عظیمی در زندگی او میگذارد که دیگر جای هیچگونه شکی در ذهن او باقی نمیماند . در آزمایان خدا بصورت واقعیت چنان نزدیک بجهان آدمی و عظیم است که ایمان بخدا را بصورت علم و معرفت مشت در میاورد .

از مقاله : « یک آزمون تجیه بخش » بقلم : رابرت موریس پیج ROBERT MORRIS PAGE فیزیکدان

لیسانیه در علوم از دانشگاه هملین ، فوق لیسانس از دانشگاه واشینگتن ، دکتر علوم افتخاری از دانشگاه هملین ، از ۱۹۲۷ در آزمایشگاه پژوهشی دریائی واشینگتن مشغول کار است . در ۱۹۳۴ نخستین رادار نوسانی را در جهان برای اکتشافات هواییها تکمیل کرد ، پدرافت جاذره ممتاز اداره دریائی نوری کشورهای امریکا و شهادت نامه شایستگی جمهوری و جاذره هری دایاموند و نشان بفتحه فرانسلین مرفق شد . ۳۷ اختراع ثبت شده دارد که پیشتر آنها در رادار است . مقالات و سخنرانیهای فنی متعدد دارد . اکنون معاون قسمت الکترونیک پژوهش اداره دریائی نوری ایالات متحده است . متخصص در اسبابهای دقیق الکترونی و گرداندن دستگاههای تحقیق و پژوهش علمی است .

* * *

دلایلی در دست است که جریانات طبیعی و علم ، با آنکه نمیتوانند وجود یا تأثیر موجودات غیر مادی را کاملاً قبول یاردد کنند ، احتمال وجود واقعیت هائی را در ماورای جهان مادی خالص نمیتوانند سلب کنند . از راه قیاس با عامل ذی شعور موجود در خود با که در جهانی آنکه از ارزشهای عقلی کار میکند ، باید این را پذیریم که فعالیت عقلی و عامل منظم کننده ذی شعوری در منحنی بشکل زنگ توزیع (در مدارهای الکترونیها) ، و « دوره گردش آب » و « دوره گردش گاز کربن » در طبیعت و کیفیت شکفت انگیز تولید مثل در زیست شناسی ، و عمل حیاتی نور در ذخیره کردن انرژی خورشید در گیاهان برای ادامه حیات موجودات زنده برمطح زمین ، و نظایر آنها وجود دارد . چنگونه میتوانیم تصویر کنیم که چنین اعمالی خود بخود و از راه

تصادف ابتدائی و بدون وجود عامل ذی شعوری صورت گرفته باشد؟ چگونه ممکن است این وحدت و کلیت، علمی و تماییت هدفداری و ارتباط امور بیکدیگر، بقای حیات و تعادل، و دوره‌های پس از یکدیگر برای جواب گفتن بنیامندیهای جهان پراز فعالیت پیدا شده باشد، بی‌آنکه عاملی در آن تأثیر داشته باشد؟ چگونه ممکن است بدون وجود حالت ذی شعوری که درآفرینش خود را نشان میدهد این حقایق کلی پیدا شده و بصورت معقولی در طبیعت مؤثر شده باشند؟

هیچ واقعیتی در این جهان عجیب و برتلاطم نیست که بتواند بصورتی وجود و فعالیت خدای بدون شرطی را نمی‌کند و عدم آنرا ایاث نماید. برعکاف، هرگاه برسان دانشنامه دقيق معلومات جهان طبیعی را، حتی از راه قیاس، مورد تجزیه و ترکیب قرار دهیم، این نمود جلب توجه ما را میکند که کارهای آن وجود نادیده را تنها از راه جستجوی علمی نمیتوان یافت و بآنها رسید، بلکه اثر او بصورت وجود آدمی خودنمایی میکند. چه علم در واقع «ناظر کارهای خداست».

از مقاله: «درسی از بوته گل سرخ» بقلم: مرتی ستانلی کونگدون MERRITT STANLEY CONGDON فیلسوف و عالم طبیعی

دکتر فلسفه و دکتر علم از دانشگاه و بستر، استاد دانشگاه برلن، استاد سابق علوم اساسی در کالج تربیتی، فاوریدا، عضو انجمن فیزیک امریکا و فرهنگستان قرون وسطی امریکا و پیشاری از مجمع علمی متعدد دیگر. کارشناس در روانشناسی، فیزیک، فلسفه علم، و پژوهش‌های در کتاب مقدس.

* * *

چون ماده نمیتواند خود و قوانین حاکم بر خویش را بیافریند، عمل آفرینش ناچار باید بوسیله عاملی غیرمادی صورت گرفته باشد. عجایب حیرت‌انگیزی که در آن عمل آفرینش بنظر میرسد نشان میدهد که آن عامل غیرمادی باید صاحب شعوری خارج از حد تصمorumا بوده باشد، و این شعور چنانکه میدانیم از مخصوصات عقل است، ولی برای آنکه عقل درجهان مادی کار کند، بکاراندن اراده ضرورت دارد، و این کار تنها بوسیله یک شخص ممکن است صورت پذیرد. باین ترتیب نتیجه منطقی و اجتناب ناپذیری که بآن رسیدیم که نه تنها آفرینش صورت گرفته، بلکه این آفرینش بنا بخواست و لقش شخصی بسیار دادا و تو انا انجام شده که توانسته است آنچه را خواسته بمرحلة عمل درآورد و همه وقت و در همه جای این جهان حضور دارد. معنی این بیان آن میشود که ما بدون شک و تردید وجود «ذات اعلای روحانی یعنی خدای آفریننده و مدبرجهان» را می‌پذیریم و بآن ایمان می‌آوریم.

علم از زبان لرد کلوبن باندازه‌ای پیش رفته که با اطمینان و بقین بیشتری میتوان جمله او را تکرار کرد و گفت: «اگر نیکو بیندیشید، علم شمار ا ناچار خواهد کرد که بخدا ایمان داشته باشید.»

از مقاله: «نتیجه اجتناب ناپذیر» بقلم: جان کلولنڈ کوثرن JOHN CLEVELAND COTHRAN ریاضی‌دان و شیمی‌دان

دکتر فلسفه از دانشگاه کورنل، عضو سابق دانشگاه کورنل و نیز رئیس سابق شعبه فیزیک دارالعلوم دولتی دولوث، پس از آن استاد شیمی و صاحب کرسی رشته فیزیک و ریاضی در شعبه دولوث از دانشگاه مینسوتا، سخنران شیمی در دارالعلوم دولتی کانساس. متخصص در تهیه تریپتوروامونیوم و ترازول و تصفیه تنگستن.

* * *

خلفت بهر نحوی که انجام شده بدلست خالق بوده و وجود خدای تعالی پایه اساسی هر فرضیه است و جواب سؤالاتی که تا حال پاسخی بآنها داده نشده یک کلمه است و آن کلمه خداست.

از مقاله: «جواب سؤالاتی که تا کنون پاسخی بآنها داده نشده» بقلم: دونالد هنری پورتر DONALD HENRY PORTER عالم فیزیک و ریاضی

قارغ التحصیل از کالج ماریون، دکتر در فلسفه از دانشگاه ایندیانا، سابق در دانشگاه ایندیانا تدریس کرده استاد فیزیک و ریاضیات در کالج ماریون، متخصص تغیرات اشکال در بخش یا تراش را ای راهیه های مطلق.

* * *

در این مختصر نمیتوان تمام دلایلی را که در طبیعت مشاهده میشود ذکر کرد ولی من در مطالعات محدود خودم در چنین شناسی و تطور حشرات شواهد و دلایلی بی شماری دیده ام و هر قدر طبیعت را بیشتر مطالعه می‌کنم بیشتر شاهد و دلیل بدلست می‌آورم.

پدیده تکامل و طرز انجام یافتن آن بطوریکه ما مشاهده میکنیم مظہر یک حکمت عالیه است . تکامل چیزی جز یکی از مراحل خلقت نیست ، علی رغم نظریات مؤمنین و ما دیون افراطی که تعصّب حتی با وجود ترین آنها را نیز باشتباه می‌اندازد عقیده به تکامل مخالف باضوریات دین نیست بلکه عکس آنست ، چگونه میتوان تکامل را مطالعه کرد و پس از این نیاز ایمان نیاورد ؟ از زمان او گوستین کبیر که در قرن چهارم میزیسته تا امروز عده زیادی از دانشمندان که قائل بخلقت بودند خلقت مستقیم را مثل صنعت صنعتگران قبول نداشتند، بلکه اشنان معتقد بودند که خلقت با تکامل انجام میشود (من خودم نیز این عقیده را دارم) از نظر مذهبی تکامل فوق العاده مهم است و هر فرد با وجود این تعصّب را مستقیماً بخدا راهنمایی میکند . باز هم تکرار میکنیم اگر کسی با تکری روش علوم را مطالعه و تحصیل کند به لزوم وجود آفریدگار قائل خواهد شد .

**از مقاله : «تعصّب واکنار گذاشته بیطرفانه قضاؤت کنیم» بقلم : ادوارد لوتر کسل EDWARD LUTHER KESSEL
جانورشناس و حشرهشناس :**

استاد علوم و دکتر درحقوق از دانشگاه کالیفرنیا ، استاد رئیس اداره زیست شناسی دردانشگاه سانفرانسیسکو ،
عضو جمعیت دانشستان حشره شناس دردانشگاه کالیفرنیا ، مدیر چند نشریه فنی از جمله مجله زیست شناسی و اسنن ،
متخصص در جنین شناسی حشرات مختلف .

* * *

چون در ذهن معنی الوهیت از راه مشاهده پدیده های طبیعت محدود است لذا باید در تکمیل اعتقاد از نیروی ایمان کمک گرفت . ایمان بخدا مایه مسرت و روشنی قلب هر فرد بشر است . اما دانشمندان که علاوه بر دلایل روحانی ، در نتیجه مطالعه پدیده های طبیعی دلایل علمی نیز برای درک مفهوم آفریدگار بدست میآورند مسرت و حظ پیشتری تنبیشان میگردد .

**از مقاله : «بکار بردن روش های علمی» بقلم : والتر او سکارلندرگ WALTER OSCAR LUNDBERG عالم
فیزیولوژی و بیوشیمی :**

دکتر در فلسفه از دانشگاه جان هاپکینز و پرتریپ دارای مشاغل ذیل بوده : متخصص شیمی فیزیکی در اتحادیه فولاد مالک متحده امریکا ، استاد شیمی فیزیولوژی در دانشگاه مینسوتا ، استاد پیو شیمی کشاورزی در دانشگاه مینسوتا ، مدیر انسیتوی مرمل در دانشگاه مینسوتا ، و از سال ۱۹۴۹ تا حال مدیرعامل انتیتیوی هرمل ، و در اتحادیه مهندسی مختلف مواد غذائی و فرآورده های شیمیائی عضو ، مدیر یا رئیس بوده ؛ مؤلف جلد های اول ، دوم و سوم کتاب «تریقات شیمیائی در مورد مواد چربی و روغنی » است و مقالات زیادی در موضوعات علمی نوشته است .

* * *

از نظر علم نمیتوان درباره خدا تصور مادی کرد چه وی خارج از قدرت تعریف و توصیف مادی بشر است . ولی خیلی از پدیده های مادی وجود دارد و راثابت میکند . و آثار صنع وی را روشن میسازد که او دارای عقل و علم و قدرت نامحدودی است . و چون برای بشر درک کننده پروردگار دشوار و غیرممکن است لذا وی نخواهد توانست هرگز علم آفرینش این جهان بزرگ با علت خلقت خویشتن را که جزء تاچیزی از عالم است به نیکی دریابد . آنچه مسلم است اینست که بشر و سایر کائنات دفعه و خود بخود بوجود نیامده اند بلکه خلقت بدایتی داشته و هر بدایت از وجود مبدئی ناگزیر است . همچنین معلوم است که بدون دخالت کار و اندیشه بشر نظم و ترتیب خاصی در عالم حکمرانیست ، و خود معجزه حیات ببدأ و هدایتی خارج از نیروی بشری دارد . پس خداوند مبدع خلقت انسان و سایر کائنات میباشد و نظم و ترتیب جهان را رهبری میکند .

از مقاله : «دلایل طبیعی وجود خدا» بقلم : پول کلارنس ابررسولد PAUL CLARENCE AEBERSOLD عالم فیزیک زیستی :

دارای رتبه A. با امتیاز از دانشگاه ستافورد ، دارای رتبه A. M. و دکتر در فلسفه از دانشگاه کالیفرنیا ، متخصص سابق تشمثعات و رادیولوژی در مؤسسه تفحصات فنی هوول و مؤسسه کمک و همکاری علمی در برنامه های اداره اسناد اداره مالک متحده ، رئیس شعبه ایزو و توب در کمیسیون نیروی اتمی اولک ریچ ۴ فعاد رئیس شعبه ایزو و توب و تشمثعات در کمیسیون نیروی اتم در واشینگتن ؛ عضو جمیعت علوم هنری و شورای ملی تفحصات علمی و چند جمیعت ملی رادیولوژی و زیست شناسی ، متخصص فیزیک هستایی ، فیزیک حیاتی و خواص تشمثعات نوترون و ایزو و توب .

* * *

آلبرت اینشتین که وجود یک قدرت خالقه را قبول داشت آنرا چنین تعریف میکند : « در عالم مجهول ، نیروی عاقل و قادری وجود دارد که جهان گواه وجود اوست ». چنانکه در اول مقاله متذکر شدم من اسم این نیرو را خدا گذاشتند .

اثبات وجود خدا

من در این دنیا ماده و نیروی اولی نمی‌بینم و آفرینش جهان را نتیجه تصادف نمی‌دانم و پنظر من در آفرینش جهان هیچ عاملی مجهول حتی مرموز وجود ندارد.

من در این آفرینش جهان مشیت بروزدگار قادر متعال را سی‌بینم و بس و عقیده من شاید غیرمنطقی نباشد.

آیا بشری که هوش و استعدادش محدود است میتواند بگوید که فلان موضوع با عقل و حق و فق میدهد و فلان موضوع دیگر نمیدهد؟

در هر صورت من عقیده خود را ابراز نمودم و همیشه در این عقیده ثابت خواهم بود.

از مقاله: «تعریف نیروی آفرینش اینشتین» بقلم: مارلین بوکس کریدر *MARLIN BOOKS KREIDER* عالم فیزیولوژی:

دارای رتبه M, Sc. و دکتر در فلسفه از دانشگاه مریلند، عالم فیزیولوژی در پخش حیات حومه‌ای مالک متعدد و توسعه مرکز تحقیقات در نایک، ماساچوست. استاد علم الحیات در کالج فازارن شرقی، عضو جمعیت علم الحیات امریکا، متخصص در متابولیسم و جریان خون.

* *

ادوارد فیتزجرالد با کسب الهام از ریاضیات منجم بزرگ ایرانی اعجاز آفرینش را، با تعبیری بسیار زیبا ییان میکند:

«از اولین گل زمین خمیره آخرین آدمی را سرشند و از آخرین حصاد بذرش را پاشیدند. و آنچه را که ما در آخرین فجر حساب باید بخوانیم دو اولین صبح خلت نوشته شد.

بعقیده من تجلی یک حکمت عالیه در دنیال تکامل و توسعه تدریجی جهان دلیل کافی برای اثبات وجود خداست حتی بدون استدلال باینکه: هیچ ماده‌ای نمی‌تواند خود را بیافریند.

از مقاله: «اکتشافات علمی وجود خدا را ثابت میکند» بقلم: جرج ایل داویس *GEORGE EARL DAVIS* فیزیکدان

دارای درجه M. S. از کالج دولتی ایوی، دکتر در فلسفه از دانشگاه میتسوتا؛ سابقاً به عنوان فیزیکدان آزمایشگاه نیروی دریائی و از ۱۹۴۸ رئیس قسم اتمی کارخانه کشتی سازی نیویورک؛ متخصص در طیف شناسی، تشیخ آفتاب و مسائل هنری و فیزیکی نور.

* *

خیلی از دانشمندان خواص شگفت‌انگیز آب را مطالعه کرده و خواسته‌اند علت آفرایش کشف کنند ولی از قبل این ناگزیریم که اگر ما کیفیت محصول تمام پدیده‌ها را نیز بدانیم باز در مقابل سوال «چرا» یعنی موضوع علیت، باید سکوت اختیار کنیم، غیر از آب اجسام دیگری نیز هستند که خواص شگرفی دارند و بشر با فکر محدود و سخته خویش از کشف و درک آنها عاجز است و باید در مقابل آنها سرخیرت و تعظیم فرود بیاورد.

من برای خود وسیله درک و فهم این عجایب را کشف و جواب مقنعی به لفظ «چرا» پیدا کرده‌ام و آن اینست که نظم و ترتیب روی یک حکمت عالیه و مشیت بالغه بوجود آمده و این لطفی است که خالق متعال به مخلوقات خود ارزانی فرموده است.

از مقاله: «آب قصبه بیگوید» بقلم توماس داوید پارکس *THOMAS DAVID PARKS* متخصص تحقیقات شیمیائی:

دکتر در فلسفه از دانشگاه ایلینویز، رئیس سابق قسم شیمیائی در انتیتوی تحقیقات ستافورد، غلام رئیس تحقیقات شرکت شیمیائی کلارک و متخصص شیمی میکروبی، پدیده‌های الکتروولت، انکامات اشة ایکن و رزین صنعتی.

* *

در پدرو مقاله شواهد چندی که دلالت بوجود خدا دارد ذکر کردیم، موضوع اخیر دلیل تدبیر و حکمت عالیه پروردگار است که در میان موجودات موازنۀ دقیق برقرار نموده و هر وقت پسر بخواهد این موازنۀ را ازین ببرد خود را در معرض خطر قرار میدهد. لذا بشر باید در این قبیل کارها احتیاط کامل را مرعی دارد. چه عقل و ذکاء بشر خیلی کمتر از آنست که بتواند بر حکمت خالق احاطه پیدا کند.

از مقاله: «خدا و پیجیدگی طبیعت» بقلم: جان ویلیام کلتس *JOHN WILLIAM CLOTS* عالم وراثت

دکتر در فلسفه از دانشگاه پیتسبرگ، دارای درجه C, B، از سمینار کونکوردیا، استاد علم الحیات، فیزیولوژی و علوم طبیعی در دانشسرای عالی کونکوردیا از ۱۹۴۵؛ عضو جمعیت مطالعات وراثت، متخصص در وراثت چند نوع حشره.

* *

حال برویگردیدم به تعداد شگرف اجرام سماوی و عظمت حیرت آور جهان ستارگان و تنوع عظیم اجسام جاتدار وی جان و عده پیشمار قوانین مرتب و منظم طبیعت.

آیا دستگاهی بین عظمت و ترتیب وجود صانع و خالق را ایجاب نمیکند؟ آیا این همه نظم و ترتیب برای بی بودن بوجود یک حکمت عالیه کافی نیست؟

ایمان به آفریدگار و اثوار بسیطه و سلطنتی در جهان هستی، انسان را بترك ظلم و صفات حیوانی، و گرویدن پر کریه نفس و اتصاف به بشر دوستی و صداقت و انصاف مجبور نمیکند. من بنام یک عالم انکار وجود صانع را غیر منطقی میدانم و آن دسته از عقاید علمی را که روی فرضیه عدم خالق بنا شده برای بشر مضر میشمارم.

از مقاله: «حیاتی ترین مسئله که با آن مواجهیم» بقلم: اوسکار لئو براویر OSCAR LEO BRAUER عالم فیزیک و شیمی

* * *

دارای درجه M. Sc. و دکتر در فلسفه از دانشگاه کالیفرنیا، از سال ۱۹۲۶ استاد فیزیک و شیمی در کالج دولتی سان جوز کالیفرنیا، متخصص در شیمی آگی و اندازه گیری کمین در گهه گهه و تجزیه خالک برای تعیین مقدار فسفر و غیره.

اما من خودم به عنوان یک دانشمند نمی توانم منکر نقش تصادفات در این جهان بشوم چون من می بینم که در زندگی روزانه ما تصادفات نقش بزرگی بازی می کنند، همچنین فلسفه مادی را دور نمی اندامز چون علم و فنیکه قوانین مادی را بکار می بندند موقن میشوند و اشکالات پدیده ها را روش می کنند؛ ولی در عین حال بعداً ایمان دارم چون معتقدم که اولین الکترون و بروتون اولین اتم یا اولین آسید آمینه و پروتوبلاسم و یا اولین مغز بشری ممکن نیست تصادفاً بوجود آمده باشد.

از مقاله: «ما دیگری به تنهائی کافی نیست» بقلم: ایروینگ ویلیام کنبلوچ IRVING WILLIAM KNOBLOCH عالم طبیعی:

دارای درجه N. A. از دانشگاه بوفالو، دکتر در فلسفه از کالج دولتی آیوی، عضو فنی سابق بنتگاه نگهداری وحش و ماهیها، از سال ۱۹۴۵ استاد علوم طبیعی در دانشگاه دولتی میشیگان، متخصص در چند رشته گیاهشناسی.

* * *

اما اگر باور کنیم که ادیان مقدس و کتب آسمانی حقیقت دارند و پیامبران با مرکزی مربوط و از مبدئی ملهم بوده و بخواست و اراده بپروردگار و حصول اطمینان و تقویت ایمان بشر معجزاتی از آنها بظهور رسیده چنانکه حضرت عیسی (ع) از مادری پاکره متولد شده و اموات و نابینایان بدعا و مسح وی جانی تازه و بصیرت و بیانی باز یافتند اند آن وقت متوجه خواهیم شد که کلمات «خدا و نیک و بد» معانی متعددی ندارند و تعدد و تنوع معیط و امیال در حقیقت مسلم آنها تغییری نمیدهد بلکه «خدا» یک و آن صانع و باره بی همتأیی جهان است و «نیک» کارها و صفاتی است که وی با حکمت عالیه خود شر را بانجام دادن و گرویدن بدانها امر نموده و «بد» کارها و صفاتی است که انسان را از ارتکاب و اتصاف آنها باز داشته و برای هر نیکی پاداشی و برای هر بدی جزائی معین و مقرر فرموده است.

بلی اگر قبول کنیم که خدا در طور سینما با حضرت موسی سخن گفته و سایر پیغمبران برحق بوده اند، حسن و قبح معنی حقیقی و پایداری پیدا خواهند کرد و بشر همیشه سر از کارهای خود بوده جزای آنها را با اهمیت تلقی خواهد کرد. علوم برای تکمیل خود باید اعتقاد بخدا را جزء اصول سلم خود بدمارند. در این باره بیانات پل (Paul) یکی از حواریون حضرت عیسی (ع) شایان توجه است. وی به پسر روحانی خود تیموثی (Timothy) نوشت: «ای تیموثی ایمان خود را نگهدار، از الاظاف کفر آمیز و اهانت بقدسات و از مخالفتهای غلط علمی با خدا، اجتناب کن». بین قوی مقصود پل از علم، فلسفه، روانی بوده که برگزینش تدریس آن شهر تارسوس بود و پل تحصیلات ابتدائی خود را در آنجا انجام داده بود. فلسفه روانی کاملاً مادی بود، بعقیده آنها ماده و نیرو اساس جهان بود؛ روانیون میگفتند بشر باید خود را بالاتر از احساسات غیر واقعی از قبل عشق و محبت و همدردی پگیرد و بدانها هرگز توجهی نکند.

متأسانه در روزگار ما نیز از چنین اندیشه ها فراوان بچشم میخورد.

از مقاله: «خدا از نظر علمی» بقلم: جان لئو آبرنثی JOHN LEO ABERNETHY محقق شیمی:

دارای درجه M. Sc. و دکتر در فلسفه از دانشگاه نورث وسترن؛ معلم کالج دولتی هبیلت و کالج فنی کالیفرنیا، اکنون استاد شیمی کالج دولتی فرسنو در کالیفرنیا؛ عضو هیئت تحریریه روزنامه «علوم شیمی»؛ متخصص ترکیبات اشباح آشده هیدروکربونها و تأثیرات تمعین نسبت و موقعیت اجزاء در هالوژنایون بینی فلیل های جانشین شده.

ما هنگامیکه در کتب آسمانی میخوانیم خدا انسان و جانوران و گیاهان را آفرید و با میل و رضا آنرا پاورمیکنیم علت شر اینست که ما آنرا با طبیعت هم آهنگ می‌یابیم. این کتابها متون علمی نیستند ولی مبانی حقیقی علمی را بدست ما میدهدند و من عقیده محکم و ثابتی دارم که کشفیات طبیعی و تحوّلات علمی هرگز نمیتواند تزلوں و رخته براساس آن وارد سازند و آن اینکه آفرید گارطبیعت همان خدائی است که در کتب مقدسه ذکر شده و این خداست که با من از خلال کوهها، دریاها و آسمانها صحبت میدارد و این جهادی اوست که از مناظر زیبای طبیعت و مرغزارهای سرمیز و خرم پر از وحش و طیور برخاسته و گوش جانم را می‌نوازد.

از مقاله «سیر عارفی جوان بسوی روش پیشی» بقلم: راسل لاول میکستر RUSSELL LOWELL MIXTER حیوان شناس:

دارای درجه Sc. M از دانشگاه دولتی میشیگان، دکتر در فلسفه از دانشگاه ایلینویز، استاد حیوان شناسی و رئیس دایرة علوم در کالج وتن، عضو آکادمی علوم ایلینویز، ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۶ رئیس انجمن دانشمندان امریکا، متخصص در ماکروفالانس اتصالی، عنکبوتچهای تپه سیاه، و تکامل.

* * *

هارדי فورمول خود را چنین بیان میکند: «مایین عوامل مختلف ژنتیک موازنۀ مخصوصی برقرار است». تحرّه عمل توارث باعث میشود که انواع ثابت بمانند و افراد یک نوع شبیه تیپ نوع خود باشند. نگارنده معتقد است که خدائی وجود دارد که دائمًا از خلال قوانین ثابت ورموزی که جهان گیاهان را اداره می‌کند ظاهر می‌شود. ظهور و تجلی وی از این راه است:

- ۱ - نظم و ترتیب - که نمو، تولید مثل، تقسیمات سلولی، و تشکیل اجزای مختلف گیاه همیشه بطور منظم و ثابت انجام می‌یابد.
- ۲ - پیجیدگی - هیچ ماشین مصنوع بشری قابل مقایسه با ماشین پیجیده و شکرف یک نبات ساده نیست.
- ۳ - زیبائی - زیبائی ساقه، برگ و گل نباتات چیزی خدائی است چه هیچ مجسمه سازناهرو هیچ نقاش چیره دست نمیتواند مجسمه یا تابلویی بدان زیبائی تهیه کند.
- ۴ - توارث - هر گیاهی نظیر خود را تولید میکند، و این تولید مثل کاملاً روی مشیت و برنامه ای انجام میگیرد، چنانکه هرجا آنها را بکارنده هر طور پرورش آنها را دهنده گندم از گندم بروید جو زجو. به عقیده من اینهمه مظاہر، دلیل وجود آفریدگاری است که حکمت بالغه وقدرت نامتناهی دارد.

از مقاله: «نشان خدا در گیاهان» بقلم: جرالد. ت. دن هرتاگ GERALD T. DEN HARTOG متخصص تحقیقات کشاورزی:

دارای درجه Sc. M و دکتر در فلسفه از دانشگاه میشیگان، متخصص کشت پنبه و سایر ایاف نباتی در اداره کشاورزی مالک متحده، عضو انجمن کشاورزی امریکا، متخصص آفات مزارع کشت پنبه و توارث نباتی و آمار حیاتی آن.

* * *

بین خدا و علوم مبارزه وجود ندارد. خدا خود را، از راه علم به بشر می‌نمایاند و بشر با علم و مطالعه کارهای عظیم خلاقت بخدا مؤمن تر میشود. چنانکه پل فیلسوف بزرگ گفتنه: «خدا در هر چیز تجلی میکند و همه چیز بقدرت وی قائم و پارچاست». و همچنانکه فیلیپس Phillips این معانی را با تعبیری تازه بیان کرده است: «دنیا همه آفریده است، و آثار قدرت لایزال وی، از بدو آفرینش، در همه مخلوقات ظاهر و متجه است».

از مقاله: «حقایقی از دفتر یک جنگلبان» بقلم: لورنس کولتن ووکر LAURENCE COLTON WALKER متخصص فیزیولوژی گیاهی و تحقیقات جنگلیانی

دارای درجه B. Sc. از دانشگاه دولتی پنسیلوانیا، و درجه M. For. از دانشگاه بیل، دکتر در فلسفه از دانشگاه دولتی نیویورک، آموزشگاه جنگلیانی سیراکیوز، سایقاً در اداره جنگلیانی امریکا مأمور تحقیقات جنگلیانی بود، فعلاً دانشیار قسمت تربیت درختان جنگلی و سرپرست آزمایشگاه فیزیولوژی جنگلی در آموزشگاه جنگلیانی دانشگاه بورجیا، متخصص خاکهای جنگلی؛ فیزیولوژی نباتی، آفات چوبهای سخت و رادیو ایزوتوپولوژی است.

* *

مطالعه طبیعت قدرت لاپتاها و حکمت عالیه خالق را بما نشان میدهد ، در این خصوص پل میگوید : « با آکنون حقایق را از پشت پرده می بینیم ولی فردآ که این پرده از میان برداشته خواهد شد ، معرفت ما درباره خدا بعد کمال خواهد رسید . »

از مقاله : « آنچه بک سربا غیان میاندیشد » بقلم : والتر ادوارد لامرتس WALTER EDWARD LAMMERTS عالم و رائث

دارای درجه B. Sc. و دکتر در فلسفه از دانشگاه کالیفرنیا ، رئیس سابق تحقیقات در قسمت‌های آمریکا واقع در شهر آنتاریوی کالیفرنیا ، استاد گلکاری تزیین در دانشگاه کالیفرنیا در لوس آنجلس ، رئیس تحقیقات در پایه‌های دسکانسو ، در لاکانادا ، کالیفرنیا ، از سال ۱۹۵۴ تاکنون برسی گل سرخ در توامی دسکانسو و قلمستانهای جرمن والینگ دودو شهر لیورمور ، کالیفرنیا . متخصص پرورش گلهای تزیینی مخصوصاً گل سرخ .

* *

کسی که منکر وجود خدامست نمیتواند ثابت کند که سلولهای زنده خود بخود و تصادفاً بوجود آمده‌اند . البته این عقیده شخصی آنهاست و تمام تفاسیرشان نیز جنبه خصوصی دارد و نمی‌تواند ثابت کنند که تمام اجسام زنده بطور تصادفی بوجود آمده‌اند . قائل شدن باینکه اجسام زنده تصادفاً در نتیجه پیدا شدن و احوال غیرممکنی بوجود آمده‌اند ، مشکل تراز قائل شدن بوجود خالق مدبر است .

من ادعا می‌کنم که هر کدام از این سلولها که بی‌پردن بهایت آنها برای ما مقدور نیست و همچنین تریلیونها سلول دیگر وجود عقل و حکمت عالیه‌ای است که ما آنرا خدا می‌نامیم . علوم قبول این حقیقت را مجاز میداند و می‌پذیرد . من بوجود خدا ایمان راسخ دارم .

از مقاله : « بیام سلووها » بقلم : واسل چارلز آرست RUSSELL CHARLES ARTIST زیست‌شناس و گیاه‌شناس :

دارای درجه B. Sc. از دانشگاه باتلر و M. Sc. از دانشگاه نورث وسترن ، دکتر در فلسفه از دانشگاه مینسوتا ، فارغ‌التحصیل از دانشگاه زوریخ سویس ، چند سال استاد کالج فرانکفورت آلمان بوده ، از سال ۱۹۵۳ استاد و رئیس قسمت زیست‌شناسی در کالج داوید لیپس کامپ شهر ناشویل ایالت تنسی ، عضو آکادمیهای علوم ایالات ایتدیانا ، تنسی و تکزاس ، مؤلف چند کتاب در زیست‌شناسی .

* *

آنچه میتواند شخص را مؤمن‌سازد چیست ؟ فکر میکنم در رک وجود خدا برای متخصص مشکل‌تر از در رک وجود دوست خود نباشد . البته ایمان حقیقی پس از توجه و بازگشت بسوی پروردگار ایجاد می‌گردد . من معتقدم که همیشه در پیشگاههای ایستادهای و ایمان نسبت بمو بستن بر عقل و منطق است . و تقویت و تحکیم میانی این ایمان در مرحله دوم قرار دارد . من خدا را همواره حاضر ، و ناظر اعمال خود میدانم و این اعتقاد من کاملاً شخصی و خصوصی است و برای توجه و در رک پروردگار همه باید خود راه خود را در پیش گیرند .

از مقاله : « سلطق خداشناسی » بقلم : جرج هربرت بلونت GEORGE HERBERT BLOUNT استاد فیزیک عملی :

دارای درجه A. B. از دانشگاه کالیفرنیای لوس آنجلس ، M. Sc. از مؤسسه تکنولوژی کالیفرنیا ، عضو سوابق انجمن فیزیک لوس آلاموس ، سرهنگی ادوات در بخش آزمایش‌های دینامیک هوائی واقع در مرکز مهندسی دانشگاه کالیفرنیای چنوبی ، فعل رئیس بخش تجزیه در مرکز تدارکات هوائی موگویندیکس .

* *

بالاخره من به رشته تخصصی خود برمی‌گردم : مطالعه ژئوشیمی شخص را وابسته کرد که جهان را با نظر وسیع تری نگاه کند . زمان را با پیلیونها سال از تاریخ پیدایش زمین ، فضا را بوضیعه که احاطه کرده ، جریان مراحل و ادوار یکه سرتاسر جهان را شاملند ، می‌بینم ، و مشاهده این عظمت و جلال خواهی نخواهی او را بد رک حشمت و قدرت آفریدگار بزرگ را راهنمایی می‌کند . با مشاهده این عظمت نه تنها مردم مؤمن به کد اشخاص بیعیده نیز خرق در حیرت و اعجاب گردیده قبول خواهد کرد که « آسمانها گواه جلال و عظمت الهی و اforall آفریده قدرت او هستند . »

از مقاله : « شواهدی از زمین‌شناسی » بقلم : دونالد رایرت کار DONALD ROBERT CARR متخصص ژئوشیمی :

دارای درجه B. Sc. از دانشگاه روچستر ، و درجه M. A. و دکتر در فلسفه از دانشگاه کلمبیا ، دستیار سابق تخصصات ژئوشیمی دانشگاه کلمبیا ، دانشیار زمین‌شناسی در دانشکده شلنون ، مشاور مؤسسه تخصصاتی ستافورد ، از سال ۱۹۵۰ مدیر و نایب رئیس مؤسسه ایروکوپ نیوجرسی ، با همکاری کمال کتاب « تعیین عمر بوسیله کربون رادیو آکتیو طبیعی » و چند کتاب دیگر تألیف کرده ، متخصص در تعیین عمر طبقات زمین با استفاده از روش رادیوآکتیو و بجزیانات هسته‌ای در محیط‌های مربوط به جو و زمین شناسی .

مندرجات کتب مقدمة آسمانی درباره آفرینش جهان و مخلوقات با کشیفات جدید علمی کاملاً مطابقت دارند، ترتیب آفرینش زمین، نباتات، ماهیها، پرندگان، پستانداران و انسان از طرف علوم روشی و مسلم شده است. اگر چند هزار سال پیش فردی بدون الهام خداوندی میخواست اظهار نظری درباره خلقت دنیا بکند، اظهارات وی امروز مسلمان ناروا و پیر از اشتباه و خطأ از آب درمی آمد ولی مندرجات کتب آسمانی که با آخرین کشیفات علمی مطابقت میکند خود گواه ایست که الهام آفرید گار توانای جهان و جهانیان است. من فقط یکی از دلایل علمی وجود ذات پاری تعالی و صحت کتب مقدمة آسمانی را بیان کردم. گرچه همواره پارهای از اشخاص کوتاه نظری اعتقاد، در رد کتب مقدمة آسمانی و فرونشاندن این چواغهای هدایت میکوشند ولی هر گز با براد کوچکترین خلل و کاستن ذراوری از حقائیق آنها موفق نخواهند گردید.

از مقاله: «سفریدایش و علم نجوم» بقلم: پیتر و. استونر PETER W. STONER عالم نجوم و ریاضی:

دارای درجه M. Sc و دکتر در فلسفه از دانشگاه کالیفرنیا ، سابقاً جزو کادر تعلیماتی دانشگاه کالیفرنیا، مپس رئیس قسم ریاضیات و نجوم کالج شهر پسا و رئیس قسم علوم کالج و سمتونت ، عضو سازمانهای متعدد علمی و متخصص در تکامل تاریخی نظریه‌های نجومی و تئوریهای مربوط به خواص فیزیکی اجرام سماوی .

* * *

بولتمن به این موضوع علاقه‌مند شد و هوش سرشار و اطلاعات ریاضی وسیع خود را بکار آنداخت و ثابت تمود که قانون دوم حرارت و حرکت حالت مخصوصی از یک اصل کلی است و نشان میدهد که در تمام نقل و انتقالات قسمتی از نظم و ترتیب ازین مبروود و در مورد حرارت با تبدیل نیروی قابل استفاده به نیروی غیرقابل استفاده، نظم و ترتیب ذرات از میان رفته و قسمتی از طرح خلقت متلاش میشود.

بطور ساده نتیجه عقیده بولتزمن این میشود که طبیعت نمی‌تواند طراح خود باشد. چون در هر تغییری که در طرح وجود می‌آید قسمتی از طرح متلاشی شده و ازین میروند. در یک محل بخصوصی نظم و طرح مسکن است از تقصان به کمال سیر کند ولی در مقابل آن درجای دیگری نظام پیشتری ازین خواهد داشت.

جهان توده بزرگ منطقی است، لذا برای ایجاد آن یک علت اولی لازم است که در معرض قانون دوم حرارت و حرکت واقع نباشد، یعنی مافقه الطیبیه باشد.

از مقاله: «طراح بزرگ» چلم: کلود م. هزاوی *CLAUDE M. HATHAWAY* مهندس مشاور:

دارای درجه EE و M. Sc. B. Sc. از دانشگاه کلارادو ، سابقاً مهندس نفکه کشی در آرایشگاه مهندسین مشاور کمپانی جنرال الکتریک ، نیویورک . طراح « مفرک الکترونی » در کمیته مشورتی هوانیمهای ملی واقع در لندنگل فیلد ، فنا رئیس قسم تحقیق و تکمیل آلات هزاوی در کمپانی هاملتون واج ، عضو انجمن های متعدد علمی و متخصص در اندازه گیری فیزیکی و الکتریکی و ابزار اندازه گیری .

* * *

در موازات قانون علت و معلول متأوانین دیگری را مشاهده میکنیم و میبینیم که تمام وظایف طبیعت از روی قوانینی ثابت اجرا میشوند و بتازگی هم قوانین جدیدی کشف شده مثل قوانین اتمی و قوانینی که کهکشان‌ها و حرکت ستارگان تابع آنها هستند. البته کشف این قوانین نتیجه رزمات طاقت فرسای جمعی از داشتمدان بزرگند ولی باشد اذعان کرد که این قوانین تازگی ندارند و از بد و وجود عالم بوده‌اند منتهی بشرط تازه بوجود آنها بی میرد. آیا ما میتوانیم قبول کنیم که این قوانین توسط ماده وضع شده‌اند؟ کثیر و انبوهی آنها، هماهنگی و نظام آنها، ذات و طبیعت آنها نشان سیدهد که این امر غیرممکن است. پس این قوانین موجودی دارند که مافق طبیعت مادی است و من آن بساد و واضح قانون را خدا می‌نامم.

این سوچ و مقتن بزرگ وجودی خیالی و زائیده تخیل و او همان نیست بلکه حقیقت مطلقی است که در طی اعصار و قرون انبیاء و اولیاء، بشر را رسوبی او خوانده و او را بردم شناسانده اند. کتب مقدسه آسمانی از جانب او برای هدایت توده گمراه بشر نازل شده و نزول وحی به انبیاء، مبین وجود و حقیقت اوست. اولین درسی که به بشر آموخته ایست که جهان و تمام موجودات و کائنات آفریده بقدرت او بیند. و او آن اولی است که آنرا آغازی نیست.

از مقاله: شهادت چند داشتند بقلم: مارلین گرانت اسمیت MERLIN GRANT SMITH عالم نجوم و ریاضی

دارای درجه A. M. و دکتر در فلسفه از دانشگاه ایلینویز، سپاچا جزو کادر تدبیاتی دانشگاه فورث وسترن و استاد ریاضیات و نجوم در کالج گرینویل و رئیس کالج اسپرینگ آریر، از سال ۱۹۲۳ رئیس و استاد ریاضیات و فیزیک و نجوم در کالج رویرس وسلین، دارای درجه دکترای افتخاری حقوق و علوم از کالج گرینویل و کالج سنت اسپلک، متخصص در معادلات تفاضلی، و مسأله ریاضی، بیک شد، بعد از

سه عنصر اصلی یعنی هیدرژن، اکسیژن و کربون و مواد اولیه اجسام زنده را تشکیل می‌هند و مقداری آزت و کمی از عناصر دیگر نیز باشد عنصر فوق ترکیب یافته‌اند. در جسم ساده ترین و کوچکترین حیوانات میلیون‌ها اتمهای عناصر مزبور وجود دارد که بسبیتها و اشکال خاصی باهم ترکیب یافته و اگر با حساب احتمالات امکان تصادف و ترکیب این عناصر را حساب کنیم، خواهیم دید که نتیجه بقدرتی کوچک است که میتوان گفت صفر است.

حال عالی ترین حیوانات را در نظر بگیریم یعنی حیوانیکه میخواهد قوانین طبیعی را عوض کند و با درآنها مداخله نماید. آیا ممکن است که این موجود تصادفاً از ترکیب خود بخود عناصر بوجود آمده باشد؟ چرا نگوئیم صانع این موجود عجیب چنین اراده کرده است؟ چرا ما در مبحث پیدایش از یک کلمه ساده یعنی خدا اجتناب کنیم؟

این کلمه گرچه ساده است، ولی شکوه وعظمت آسمانی دارد.

از مقاله «نظری به مأوازه قوانین طبیعی» فلم: ادوین فست EDWIN FAST فیزیکدان:

دارای درجه A. B. در علوم از دانشگاه فریندس، M. Sc. و دکتر در فلسفه از دانشگاه اکلاهما، سایه استاد قسمت فیزیک در دانشگاه اکلاهما، از سال ۱۹۴۵ عضو کمپانی نفت فیلیپس، فلا آنکر آزمایش‌های نیروی خفیف در امور انرژی اتمی، متخصص در طیف شناسی، و سرم عالم رادیو آکتیو و کلیات انرژی اتمی.

* * *

با وجود اینکه هنوز هم در طبیعت اسرار مرسوزی هستند که برای ما معلوم نشده‌اند و حقیقت آنها از پرده ابهام بیرون نیقاده است ولی ما نباید هر چیزی را که نمی‌فهمیم به خدایان و ارباب اندیشه نسبت دهیم و اشتیاه پیشیبان را تکرار کنیم، آنها وظیفه و شغل هر خدا را نیز معین می‌کردند، اما هر چه علم پیشرفت ترقی و پیشرفت نمود و علت حوادث پیشتر کشف شد، تیاز آنان بخدایان متعدد کنمتر گردید، حتی آن افراط و تغیری نیز بار آورد و عده‌ای وجود مسلم آفرید گار را هم زاید شمردند.

اما ما بجای در نظر گرفتن کیفیت آفرید گار و عوض زاید شمردن وجود خدا، باید اورا در میان انتظام جهان به بینم، و اورا ستایش کنیم. بشر می‌توارد مجهولات طبیعت را کشف و درکشند، ولی نمیتواند قوانین طبیعی را خلق و ایجاد تمايد. خدا قوانین طبیعت را وضع می‌کند و بشر فقط این قوانین را کشف و تفسیر می‌نماید. هر قانونی که بشر کشف می‌کند او را یک قدم به خدا نزدیکتر می‌سازد، و خدا را بهتر باو می‌شناساند. خدای مهریان بدینوسیله خود را به بشر می‌نماید. اما این تنها وسیله تجلی اونیست، زیرا وی خود را بوسیله بیامران و کتب مقنمه نیز به بشر معرفی کرده، و این خیلی بهتر است.

از مقاله: «قوانين شیمیائی و خدا» فلم: جان ادلف بوهلر JOHN ADOLPH BUEHLER شیمیدان مشاور:

دارای درجه A. B. از دانشگاه پنسیلوانیا و M. A. و دکتر در فلسفه از دانشگاه ایندیانا، استاد شیمی در کالج اندرسون، شیمی دان مشاور شهرداری اندرسون و شرکهای آزاد صنعتی، دارایی کنفرانس‌های متعدد در موضوعات فنی در آکادمی علوم ایندیانا، متخصص در ترکیب آسیدهای آمینه و استعمال مولکولهای آلی در تعیین کیفیت فلزات مخصوص و تشخیص اجزای قلیل کویالت بوسیله سکینیمید و ایزوپروپیلان.

* * *

سایق براین اگر کسی بیگفت که بعضی از انواع در شکل نخستین آفرینش نیستند، مورد تکفیر قرار می‌گرفت، ولی امروز متغیرکردن و روشنفکران جهان می‌دانند که ایجاد قدرت تولید مثل در موجودات زنده و خلق استعداد تغییر در آنها خود نشانه‌ای از حکمت و مشیت الهی است که نشان دهد تمام موجودات زنده بسوی کمال می‌روند.

امروز دانشمندان در آستانه یک کشف تازه‌ای قرار گرفته‌اند و آن بوجود آوردن یک موجود زنده در لوله آزمایش است. البته هنوز این کشف در مرحله کاملاً ابتدائی است، ولی موضوع از این قرار است که دانشمندان چند ماده شیمیائی را به ترتیب خاصی بهم آمیخته‌اند تا موجودی زنده بدست آورند.

نام این جسم آسید «دزوکسیریونوکلیک» است که بطور اختصار «DNA» گفته می‌شود. این ماده شیمیائی قبل جسمی بود که متاخر آ در سلولهای زنده بعمل می‌آمد و همان ماده اصلی حیات یا عامل وراثت است که نسل به نسل منتقل می‌شود و در تمام موجودات زنده‌ای که از آن بعمل می‌آید نقش و اثر خود را باقی می‌گذارد.

« دنا » پاسانی می توانست از یک جسم زنده به بروتوپلاسم جسم زنده دیگری انتقال یابد و تمام خواص تواریخ خود را حفظ کند . بدین ترتیب می بینیم با ایجاد « دنا » بشر توانسته است به خلقت اصلی موجودات زنده را باید . ولی در این مورد داشتمدان اختلاف عقیده دارند ، بعضی هنوز در تردیدند و بعضی نکر میکنند که اینکار عملی نیست واز محالات است . اما فرض کنیم که این کار با سوچیت تمام عملی شد ، آیا ممکن است خلی بی ایمان فرد نسبت به خدا وارد آورد ؟ فقط ممکن است در عقیده کسانی که ایمان مطحعی دارند تزلزلی راه باید ، چه اشخاصی که ایمان راسخ دارند و عقایدشان روی نهم و ادراک پنا شده ، در مورد « دنا » نیز ناظر یکی از عجایب خلقت شده ، و مستایش صانع بزرگ بهتر خواهد بود از داشت صانعی که این جهان بر اسرار را آفریده و بشر را قادر ساخته تا پرده از اسرار آفرینش آن بردارد .

ایمان استوار و راسخ بخدا فقط در نتیجه بصیرت کامل از حقایق جهان بوجود می آید .

**از مقاله : « پشتیبانی علم از ایمان » بقلم : آلبرت مالک کوبیب وینچستر ALBERT McCOMBS WINCHESTER
ریاست شناس :**

دارای درجه A. M. و دکتر در فلسفه از دانشگاه تکزاس و تحصیلات عالیه از دانشگاه شیکاگو ، استاد سابق ریاست شناسی در دانشگاه بایلور ، از سال ۱۹۶۴ رئیس قسم زیست شناسی دانشگاه استسون و داری تأثیفات زیادی در جانورشناسی و زیست شناسی و راثت و کتاب شهوری بنام « راثت و زندگی شما » ، رئیس سابق آکادمی علوم فلوریدا ، متخصص در راثت و تأثیر اشعة مجهول در مگس در وزوفيلا .

* * *

طبیعیون برای روشن کردن و فهم حقایق باطنی بشر در زحمت هستند . آنها می توانند بگویند چطور قوانین فیزیکی و شیمیائی در پدن و مغز ما عمل می کنند ، ولی نمی توانند بگویند چرا اینطور کار میکنند ؟ چرا ما بین انسان و حیوانات اینقدر اختلاف وجود دارد چرا فقط انسان حس خداشناسی دارد ؟ مادر تمام مطالعاتمان به حیوانی برخورده ایم که برای ستایش خدا بنا کرد . آیا ممکن است بگوییم که مغز و هوش یکی هستند ؟ چطور میتوان حافظه ، ادراک و استدلال را توجیه کرد ؟ طبیعت توجیه صحیحی ازین معانی ندارد .

از لحاظ خداشناسی جواب این سوالات منطقی تر است و آن اینست که « یک حکمت غالیه » پشت سر این نظم و ترتیب جهان قرار دارد و این وجود ، در لحظه معینی نیرو و ماده را خلق و تمام اجرام سماوی را در آن شکل تدوهوار و بیجان ایجاد کرده و بحرکت اندامخانه و بجهان قوه گسترش داده است . و زین را نیز با شرایط مناسب زندگی خلق نموده است . و چنانکه ادینگتون گفته ، احتمال این پیش آمد در نتیجه تصادف یک در یکصد میلیون است . خالق حکیمی که جهان را آفریده ، به بشر روحی با اراده و مشخصیت عطا فرموده و حس خداشناسی را در روی بودیمه گذاشته است . حس اخلاق را که با قدرت الوهیت خود سازگار بود درنهاد بشر خلق کرده و تمام قوانین و اصول با دستور وی بصورت اجرا در می آیند . زیبائی ، شجاعت ، صداقت ، نیکی ، عشق و سایر خصلتها ری نیکو که در بشر دیده بیشوند ، از صفات خدائی هستند . شعور انسانی از حکمت آفریدگار نشأت گرفته و بالاتر از شعوری است که به عقیده طبیعیون ماشین مغز آنرا می سازد .

بدین ترتیب خداشناسی به سه سوال اساسی بشر جواب میدهد :

- ۱ - بشر و تمام حقایق را خدا آفریده است .
- ۲ - منتظر از آفرینش بشر ، تقرب جستن وی بدراگاه آفریدگار وستایش بخدا و گرویدن وی بپرهیز کاری و تقوی است .
- ۳ - خدا بیخواهد تقوی و پاکدامنی بشر و ترب و منزالت وی در درگاه ایزدی پس از مرگ نیز بایدار بماند .

از مقاله : « تفوق خداشناسی بر مادیگری » بقلم : اولین کارول کارکالیتس OLIN CARROLL KARKALITS مهندس شیمی :

دارای درجه B. Sc. از انتیتری رایس و M. Sc. و دکتر در فلسفه از دانشگاه میشیگان ، محقق سایق مواد شیمیائی در شرکت نفت شل ، سپس جزو کادر تعلیماتی مهندسی شیمی در دانشگاه میشیگان ، فعلا مدیر قسمت توسعه عمل در شرکت امریکان سینامید و عضو انتیتویی مهندسین شیمی امریکا ، متخصص در کاتالیز مهندسی شیمی .

* * *

من هر قدر بیشتر در آزمایشگاهها بکار تجربه می پردازم ، ایمان راسختر و محکمتر میشود و نسبت به فکر و حال بعضی از همکاران بی دین خودم ، در هر نقطه جهان که باشند ، بیشتر می اندیشم . وضع آنها در نظر من معماهی شده است که چگونه با مشاهده اینهمه دلیل یارز ، بازنی خواهند بوجود صاف اقرار کنند . در حالیکه یک ماشین ساده ساخت بشری ، طراح و مازنده ای لازم دارد ، چگونه ممکن است موجوداتی که هزاران مرتبه پیچیده تر و عجیب تر از آنند ، صانعی نداشته باشند .

شاید خیلی از دانشمندان وجود خالق حکیمی را قبول دارند، در این صورت برای رسیدن به ایمان به خدائی که پیامبران گفته‌اند راه زیادی نمی‌ماند، چه این راه از متن نوشته‌های کتب مقدس بدست می‌آید و برای پیمودن این راه، طریقه‌های علمی بی‌فایده‌اند و با ایمان قلی باید این راه کوتاه را سپری ساخت. اگر ما این ایمان قلی را داشته باشیم وجود خدا مانند «آلفا و اویگا» نه تنها وسیله «نقشه رستگاری» که بخارطه بشر طرح شده، بلکه وسیله هریک از اجزاء این جهان پهناور، بما ثابت می‌گردد، و همچنانکه رایرت گرانت در سروض مشهور خود گوید: «ای خالق و حامی و منجی و یاور ما» ما بخدائی معتقدیم که هم خالق ما، و هم منجی ماست. این ایمان ما بدون منطق بادون منطق نیست، بلکه با فوق منطق است وحدود وحوزه منطق موضوعه بشری قادر به درک این مفهوم این ایمان نمی‌نمایست. ایمان ما مقدم بر دلیل است زیرا «کسیکه رو بخدا می‌آورد باید به او ایمان داشته باشد و بداند که خدا به کسانیکه در طلب وی صادقانه قدم می‌زنند، جزای خیر خواهد داد و آنها و غریق رحمت خویش خواهد ساخت.»

از مقاله: «خدا - آلفا و اویگا» بقلم: ادموند کارل کورنفلد EDMUND CARL KORNFELD محقق شیعی:

دارای درجه: B. A. از دانشگاه تپل و M. A. و دکتر در فلسفه از دانشگاه هاروارد، از سال ۱۹۴۶ در آزمایشگاه‌های تحقیقی لیلی شرکت الی لیلی واقع در ایندیاناپولیس، فلار، رئیس دانشگاه شیعی آلمی و متخصص در شیعی لاستیک، داروهای ترکیبی آلمی و تکامل شیعی آلمی.

* * *

دانشمندان زیستشناس در مورد نظم و ترتیب، می‌گویند که در ساختمان بدن حیوانات حداقلی مهارت بکار رفته، گلوبولهای سرخ بدن انسان از حيث شکل و بزرگی کاملاً مناسب باوظیفه‌ای هستند که باید انجام دهند. همچنین سایر اعضای بدن به بهترین شکلی آفریده شده‌اند. دو عالم حشرات کافی است که ما شانه‌های کندوی زنبور عسل را مورد مطالعه قرار دهیم، آنوقت در خواهیم یافت که چقدر نظم و ترتیب و شباهت کامل بین آنها وجود دارد. هزاران کند و در سراسر دنیا به شکل هندسی دقیق و یکنواختی ساخته شده‌اند. اگر این کارها و کارهای متعدد دیگر وجود یک عقل آفریننده و راهنمایی و کنترل صانعی توانا را ثابت نکند آنوقت باید دانش مرا بسیار ناچیز و بی ارزش شمرد.

بالاخره نتیجه این بحث به آیات الهی و گفتار کتب آسمانی منجر می‌شود. من به کتب مقدس و به تمام آنچه راجع به خلقت جهان در آنها نوشته شده ایمان دارم. محتويات کتب آسمانی و علم باهم مطابقند. البته کتب آسمانی را باید عاقلانه و بادقت تفسیر کرد. من با اشخاصیکه می‌گویند چون در کتب آسمانی راجع به قضایای تاریخی و ما قبل تاریخ روايات غیرقابل اطمینان وجود دارد، پس آنچه واهم که راجع به مبداء و معاد است قبول ندارم، کاری ندارم. ولی باید ازینها پرسید چه کسی بشما گفته که قضایای تاریخی و مقابل تاریخ قابل اعتماد نیستند و خیلی اتفاق افتاده که این اشخاص در اشتباه خود غافلگیر شده‌اند، بدینظریق که یک اکتشاف تاریخ اشتباه بزرگ اشخاص مزبور را ثابت کرده است. من شخصاً بوجود خدای قادر بیهتمائی که جهان را تحت سلطه و کنترل خود دارد ایمان و اعتقاد کامل دارم.

از مقاله: «جهان تخت کنترل مرکزی» بقلم: ارل چستر رکس EARL CHESTER REX عالم فیزیک و ریاضی:

دارای درجه: B. Sc. از دانشگاه نیتردام، و M. Sc. از دانشگاه واشینگتن؛ مدرس سابق ریاضیات در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی، دانشیار فنی فیزیک در کالج جرج پیردین، مؤلف کتاب «تجزیه بردارها» و عضو انجمن ریاضیدانان والجمن معلمین فیزیک امریکا و متخصص در تجزیه بردارها.

* * *

من با دلایل قیاسی و عقلی بوجود خدای حاضر و ناظر بی‌بردهام، پس از اینکه وجود خدا را قبول بکنیم خدا ایمان ما را بالهای راسخ و استوار می‌کند. شمامیخواهید این را تعصب بنامید اما من وجود خدا را با قیاس منطقی دریافت‌هایم، و ایمان آنرا ثابت کرده است. ایمان بخدا اساس اعتقاد است. ایمان را چنین تعریف کرده‌اند: «ایمان نیرویی است که استجابت دعا را می‌تعین، و انسان را بعال غیب مطمئن می‌کند». سرولیام اوزلر Sir W. Osler پزشک بزرگ کانادائی می‌گوید: «ایمان نیروی بزرگیست که نمیتوان آنرا با ترازو سنجد و در بوته امتحانش کرد.» اعتقاد بوجود خدا بدون ایمان امکان ندارد.

از مقاله: «ارزش علمی دین» بقلم: مالکم دنکن وینتر. Jr.

پژوهش بیماریهای داخلی:

دارای درجه: A. B. دو جیوانشناسی از کالج وینتر، دکتر در طب از دانشکده پزشکی دانشگاه نورث وسترن، سه سال عضو مؤسسات مایو واقع در روچستر، مینسوتا، دارای درجه: M. Sc. در طب از دانشگاه مینسوتا، سروان نیروی هوایی ایالات متحده در پایگاه الس ورت داکوتا جنوبی، رئیس پزشکی بخش بیمارستان شماره ۲۹ TAC الس ورت و متخصص بیماریهای داخلی.

* * *

ماچگونه میتوانیم وجود این نظم و ترتیب و سودمندی قوانین طبیعی را توجیه و درک کنیم؟ بنظر میورده که در این مورد دو شق وجود دارد و شق ثالثی موجود نیست. یکی اینکه این نظم و ترتیب نتیجه توسعه و ادامه عامل طبیعت است که نخست در نتیجه یک تصادف بوجود آمده است اما این شق فوق العاده عجیب و باورناکردنی است و بطريق علمی نیز توسط قانون دوم ترمودینامیک بولتزین رد شده و این قانون را همه دانشمندان پذیرفته‌اند. بدین ترتیب همچنانکه نگارنده نیز قبول میکند باید شق دوم را پذیرفت و آن اینستکه نظم و ترتیب موجود در طبیعت، نتیجه طرح و مشیتی است که آنرا ایجاد کرده و آنگاه وجود یک حکمت عالیه مسلم میشود. اعتقاد بوجود حکیم و قادری متعال خوبی منطقی تراز آنستکه پیگوئیم نظم و ترتیب مولود هرج و مرچ قبلی می‌باشد، پس ثابت میشود که رابطه خاک و گیاه که قبلاً بدان اشاره کردیم نتیجه طرح و مشیتی است. من میدانم که اظهار لزوم یک مشیت در عالم، فوراً از طرف فلاسفه منکر علت غائی، مورد انتقاد قرار خواهد گرفت، چه اینها میگویند خلقت جهان در نتیجه اراده بوجود نیامده است. عده‌ای از علماء بقدرتی در کارهای فنی مستغرق شده‌اند که نظریه‌های علمی خود را را در ادق حقیقت میدانند، در این مورد کوانت در کتاب خود بهام «علم و عقل سليم» بطور مقنعی میگویند: «عاقلانه‌تر آنستکه ما نظریه‌های علمی را کاملاً موقتی بدانیم» و اگر کسی با انتکاء بگفته کونات عقاید فلاسفه منکر علت غائی را بدبور بیندازد گناهی مرتکب نشده است.

در نظریه‌های فلاسفه منکر علت غائی نیز عملاً لزوم اراده استباط میشود. در هر جا که باشیم، روی آسمانها یا زیرزمین ما نمی‌توانیم خود را از قبول لزوم مشیت خلاص کنیم. انکار وجود صانع همان اندازه غیرمنطقی است که کسی مزرعه گندمی را با سنبهای مواجه بهیند و وجود زارعی را که در نزد پکی مزرعه، درخانه خود نشسته انکار کند.

از مقاله: «شگفتی‌های خاک» بقلم: دیل سوارتسن درویر DALE SWARTZENDRUBER خاک شناس:

دارای درجه: M. Sc. و دکتر در فلسنه از کالج دولتی آیوی، دستیار سابق خاک شناسی در دانشگاه کالیفرنیای لوس آنجلس؛ فعلًاً دانشیار خاک شناسی در دانشگاه پردو، عضو جمیت خاک شناسی و اتحادیه زمین‌بیک مالانک متحده و جمیت مهندسین کشاورزی؛ متخصص در ساختمان اجزای خاک و حرکت آبهای روی زمینی.

* * *

پس چه کسی واضح این قوانین تکوین و رشد گیاه است؟ این سؤال طبعاً سؤال اساسی دیگری را پیش می‌آورد که گیاه نخستین از کجا بوجود آمده؟ هیچکس نمیتواند مبدع پیدایش نخستین گیاه را انکار کند پس خود بخود وجود یک حکمت عالیه و میداه باشур یعنی کسیکه اولین گیاه را بوجود آورده لازم می‌آید. موجد اولین گیاه کیست؟ برای جواب به این سؤال، اجازه بدهید چند مطری از کتابی که پیش از سه هزار سال پیش نوشته شده و راجع به کارهای اقلال چهار هزار سال پیش است، نقل کنم. این سطور از قدیمی‌ترین باب کتاب مقدس و مربوط به ایوب است که خداوند متعال به ایوب سیف‌ماید:

«هنگامیکه من زمین را آفریدم تو کجا بودی؟ . . . و تیکه ستارگان صبح باهم مشغول ترنم بودند تو کجا بودی؟ تو کجا بودی آنگاه که من آب اقیانوسها را به جهان انداشتم و ابر را پوشش دریاها کردم و بادرها از تجاوز امواج خشکیان آن جلو گیری کردم؟ نور از چه راهی جدا گشت و باد شرقی را که در روی زمین بحرکت درآورد؟ چه کسی از میان رعد و برق و گشود و باران را روی زمین نازل کرد و شوره‌زارها را آبیاری و خنجه‌ها را شکوفا ساخت؟ آیا تو میتوانی خوشة ثريا را دو بند کشی و خوشه جبار را از قید برهانی و نعش را بایناتش نمایان و تابان سازی؟ آیا تو نظام و تقدیر آسمانها را میدانی و یا میتوانی از زمین بر آسمانها حکومت کنی؟ کیست که بوجهه‌های کلامی و تیکه از خدا غذا می‌خواهد روزی میدهد؟

جواب کتاب ایوب بمبداء و اداره عالم که طبعاً نباتات نیز جزو آنست جواب من است : تمام کائنات را خدا آفریده و خداست که همواره آنها را حفظ و نگهداری میکند.

هر قدر بمطالعه خود ادامه میدهم و در طبیعت خاک و گیاه دقت میکنم ، ایمانم بخدا فروتنی میپاید و هر روز بیشتر از روز پیش به حیرت و ستایش در پیشگاه عظمتشن زانو میزتم و سر تعظیم فرود میآورم .

از مقاله « خاک و گیاه و توضیعی ... عالمه » بقلم لستر جان زیمرمن LESTER JOHN ZIMMERMAN گیامشناس و خاک شناس

دارای درجه M. Sc و دکتر در فلسفه از دانشگاه پردو . دوره تخصص خود را در سرویس خاککاری ایالات متحده گذرانده ، استاد ریاضیات و کشاورزی در کالج گوشن ، عضو جمعیت های کشاورزی ، خاک شناسی ، خاککاری و ترویج علوم امریکا ، متخصص در تحصیلات شیمیائی و باروری خاک .

* * *

من نمیتوانم بیشتر از آنچه در کتب آسمانی آمده ، چیزی اظهار کنم . دلایل علمی برای ایات وجود خدا فقط میتواند مؤید بیانات صریح و اسلامی آنها باشد . کوک درسین اویله چیزی راجع به رویان خود و تولیدش نمیداند و بذرگ که بزرگ شد و بسن رشد رسید ، معلومات وی در نتیجه الهامات و مشاهدات شخصی او و آنچه راجع به زندگی و فعالیتهای آن میشنود تولید میشود و بهین طریق نیز عقیده به اینکه او مخلوق خداست ، از جانب پروردگار بایان مخصوص الوهیت بدلوهیم میگردد . فعالیت های خود انسان تابع مشاهدات اوست و در این قسمت وی صفات و خصوصیاتی را دانشمن میپاید که بیانات کتب آسمانی را راجع به آفرینش انسان تأیید و تصدیق میکند .

دانشمندان برای تجربه اهمیت زیادی قائلند و ایمان من نیز بخدا از طریق تجربی حاصل شده است ، هرچند که این امر کاملاً شخصی است ، ولی برای من مذکور کی است که از تمام برآهنین ریاضی قوی تر و قانع کننده تر است . من این تجربه را در خوابگاه مخصوصین دانشگاه کورنل کهنسی و دوسال پیش در آنجا تحصیل میکردم ، پسست آوردم . در این کشف و شهود ، وجود خدا برایم مسلم شد و وجودی بی بایان ، و عقیده و هیجان و نشاطی تازه بمن بخشید و آکون ایمان به وجود خدا برای من چنان پر اهمیت و پرازیش است که حاضرم تمام مقام و مراتب علمی خود و هرچه درجهان دارم قدا کنم تا بوضع سابق خود بر نگردم .

و عامل اصلی این کشف و شهود من همانا ذات پاک پروردگار بود که بفضل خود ، آنرا در دل من انداخت و مرا بوجود خود معتقد و مؤمن ساخت . آری خدا وجود دارد .

از مقاله « انسان ، یک دلیل زنده » بقلم روبرت هورتون کامرون ROBERT HORTON CAMERON ریاضی دان :

دارای درجه M. A و دکتر در فلسفه از دانشگاه کورنل ، مأمور مسابق تحقیقات در دانشگاه و مؤسسه مطالعات عالی پرینستون ؛ بعداً عضو مؤسسه تکنولوژی ماساچوست و در پیست مال اخیر استاد ریاضی دانشگاه میسونتا ، بازرس مؤسسه آنالیز دقومی و اداره موائزین ملی ، از انجمن ریاضیدانان امریکا جایزه چونت دریافت داشته ، متخصص در تحلیل ریاضی ، مخصوصاً در توابع دوری و اخذ توابع اولیه در فاصله تابع و ثوری قیاس .

* * *

مشکل می توان گفت که این نظم و ترتیب شگرف زائیده اتفاق و تصادف است . فرض کنیم من قدرت اینرا داشته باشم که که در یک کوره بزرگ ، مقدار زیادی پرتوون ، فوتون الکترون و چسب اتمی (چیزی که اتم ها را بهم وصل میکند) را بهم مخلوط کرده حرارت بدhem ، آیا تعجب از خواهد بود که من بتوانم از میان آن کوره در حدود یکصد عنصر مختلف با خواص و صفات معین و مشخص همچنانکه در جدول دوری آمده بیاورم ؟ و یا بهوجهی دیگر اگر من مقداری آرد ، آب ، قند ، سیب ، گیلاس و هلло در دیگر ریخته و زیر آنرا آتش بزنم و چندی بعد سریوش دیگ را برداشته و کلوجه های مختلف : سیب ، گیلاس و هللوی مرتبی را با مشکل و غم مشخص شان بیاورم بیاورم ، آیا مستبعد و شگفت انگیز نیست ؟

اگر من در حالیکه میان جنگلی انبوه گردش میکنم به یک قسمت خالی از درخت برسم که در آنجا خانه ای زیبا ساخته شده باشد و در اطراف آن گلهای بوته های تشنگک دیده شوند فوراً این مطلب بمنظزم خواهد رسید که درختان آن قسمت از جنگل را کسی بریده و خانه ای ساخته و گلهایی در دور و برآن کماشته است و اگر تصویر کنم که این کارها خود بخود انجام یافته اند ، همه مرا استهزا خواهند کرد . در مورد عنابر و جدول دوری و سایر قوانین طبیعی نیز وضع بهین طریق است ویک منطق ساده ایجاد میکند که وجودی آنها را طرح و ایجاد و تکا هداری نماید . و بنظر من ، این طرح و موجد قوانین ذات باری تعالی است . و اعتقاد بوجود آفریدگار جهان یگانه پاسخ مفتخع باقی نشیش جهان و نظم پایدار آنست .

از مقاله: «درجهای آزمایشگاهی» بقلم: المروه مورر ELMER W. MAURER محقق شیمی:

دارای درجه B. Sc. از کالج دولتی ایوی، M. Sc. از دانشگاه پنسیلوانیا، متخصص تحقیقات شیمیائی در اداره کشاورزی ایالات متحده، متخصص در ترکیب داروهای گندزدا، فعلاً متخصص تحقیق کشف داروهای گندزدای جدید برای انواع مختلف خاک.

* * *

خیلی از دانشمندان مفهوم ماقوٰت الطیبید را قبول ندارند و عده‌ای از آنها از پدیده‌هایی که طبیعی می‌نمایند سخن می‌گویند، ولی نمی‌دانند چگونه این پدیده‌ها بظهور می‌رسند و معنی آنها را نیز نمی‌فهمند. مسلم است که عات طبیعی نامیدن این پدیده‌ها، مکرر شدن آنهاست، ولی این اسم گذاری حقیقت پدیده را روشن نمی‌کند. تشخیص اینکه بک پدیده طبیعی است یا ماقوٰت الطیبید، در هر زمانی که باشد مربوط به ایمان و عقیده است.

حال برگردیدم به موضوع تجربه شخصی و این سوال ساده را مطرح کنیم که آیا ساختمان و اداره‌که از چندین ماشین خود کار ترکیب یافته نتیجه اراده یکسان‌نده است و یا تصادف محسن؟ آیا تصادف است یا اراده که یک رادار کوچک یعنی خفاش را بوجود آورده که برای جهات یابی نهایتی بدهد دقت دارد و نه تعمیر، و می‌تواند تا ابد رادارهای شیشه و نظیر خود تولید کند؟ چون تجارت دانشمندان نیز خود یکی از کارهایی است که در آن نقش وعلی وجود دارد، لذا دانشمندان اولین فردی است که وجود یک حکمت عالیه را برای انجام این تجربه‌ها لازم می‌داند که همه جا حاضر و ناظر و قادر و عالم، و همیشه به تمام مخلوقات علاقه‌مند و حتی مواطن حال کوچکترین ذره عالم کون باشد.

غیر از پدیده‌هایی که بدانها اشارت رفت و بدون ایمان به خدا معانی آنها غیر قابل فهم است، پدیده‌ها موجودات زیادی نظری آنها وجود دارد از قبیل: فضای لاپتاپی، کهکشانها و ستارگان بیشماس، قابل تجزیه بودن ماده به کوچکترین اجزاء، شباht اعمال حیاتی کلیه اجسام زنده بیکدیگر، بی شباht بودن اثر انگشت افراد و برگ درخت افرا و دانه‌های برف و خودبشور که در هوش و مهارت از تمام موجودات کرها ارض بالاتر است، که هیچکدام بدون ایمان بخدا، معنی و مفهومی ندارند.

بطوریکه گفتم اعتقاد به وجود خدا بیشتر مربوط به ایمان قلبی است و همه مردم با این ایمان آشناست دارند و این ایمان کورکوانه نیست، بلکه زائیده دلیل است و این دلیل از رابطه خدا با بشر بوجود می‌آید و این دلیل را عده معدودی از پدیده‌های طبیعی روشن و تأیید می‌کند.

کوشش علوم در کشف این موضوع که: «آیا طبیعت چرا و چگونه خلق شده و یا بوجود آمده؟» از کارهای مهم فکر شری است، و اگر دانشمندی بوجود خالق ایمان دارد، این ایمان در نتیجه تحقیق و مطالعه او روز بروز تقویت خواهد یافت.

از مقاله: «هم‌آهنگی دین و دانش» بقلم: واین یو. اولت WAYNE U. AULT متخصص در شیمی زمینی:

دارای درجه B. A. از کالج ویتون، M. Sc. و دکتر در فلسفه از دانشگاه کلمبیا نیویورک، سابقاً مأمور تحقیقات شیمی زمینی در آزمایشگاه پالسیدز وابسته بدانشگاه، کلمبیا نیویورک، فعلاً کارمند قسم مساحی زمین‌شناسی وزارت داخله امریکا، عضو انجمن ژئوفیزیک و انجمن زمین‌شناسان امریکا و متخصص طرحهای شیمی زمینی.

* * *

در اینجا مجال شمردن موارد معینی که در نتیجه توسل به خدا یماران عصی بهبود حاصل کرده اند نیست؛ من در کتاب خود بنام «تسریح در بهبود» بسیاری از مواردی را ذکر کرده‌ام که در آن‌ها ایمان و توسل به خدا یکی از عوامل معالجه منتظر شده و با بکار بردن آن نتایج درخشانی بدست آمده است.

اگر انسان با خالق رابطه‌ای پیدا کند در وجود وی هم‌آهنگی ایجاد می‌شود و اگر این رابطه قطع گردد، بدن مستعد قبول امراض گوناگون می‌شود.

بلی، مسلماً خدا وجود دارد و با تجارت زیادی وجود خدا به من ثابت شده و هم اوست که استخوانها و دلهای شکسته را شنا می‌بخشد.

از مقاله: «خدا در درمانهای پزشکی» بقلم: پول ارنست آدولف PAUL ERNEST ADOLPH طبیب و جراح:

دارای درجه M. Sc. و دکتر در طب از دانشگاه پنسیلوانیا، سابقاً مبلغ ملکی پزشکان در هیئت مهندسین داخله چین و عضو آناتومی دانشگاه سن جان در شانگهای چین، سرهنگ درم بازنشسته درستون طبی ارتش امریکا، رئیس اداره پزشکی مبلغین شیکاگو، عضو کالج چراجان امریکا و مؤلف کتب متعدد راجع به هیئت‌های طبی؛ متخصص در جراحی عمومی و طب بیماری‌های مخصوصاً امور بهداشتی آنها.

مشاهده قطره‌ای آب که من در زیر میکروسکوپ می‌بینم و دور ترین ستاره‌ای که با تاسکوپ تماشامی کنم ، مرا به حیرت و اعجاب و میدارد ؛ بقدرتی نظم و ترتیب در عالم طبیعت وجود دارد که ممکنست برای آن قوانین محکم و ثابت وضع کرده و حکم هر پدیده را قبل از حدوثش پیان نمود . اینکه بشر عمر خود را برای کشف قوانین طبیعی صرف می‌کند فقط از این جهت است که بوجود و صحت آن قوانین مطمئن است و بدون این اطمینان تفحصات علمی بی‌فایده می‌شوند . اگر فرض کنیم که پیدایش پدیده‌ها تابع قوانین طبیعی نبوده تابع تصادف باشد ، آنگاه همه تجربه‌ها بی‌فایده خواهد شد ، زیرا در تکرار تجربه‌ای معین ، نتایج مختلف بدست خواهد آمد و به معلومات بشر چیزی افزوده نخواهد شد . پس در پشت این نظم باید قادر متعال باشد ، چون بدون پیک حکمت عالیه ، وجود نظم و ترتیب امکان پذیر نیست . در همه جا قدرت خدائی مشهود است و هر قانون طبیعی که کشف می‌شود با صدای بلند می‌گوید :

همچنانکه دلایل علوم واقعی روشن و واضح است ، حضور خدا تبیز در سراسر زندگی روزانه من واضح است .
ما می‌توانیم از ستارگان عکس برداری کنیم و نقشه مدارات آنها رسم نمائیم و یا از یک آمیب در روی شیشه میکروسکوپ عکس برداریم ولی حضور خدا را بترتیب فوق نمی‌توانیم ثابت کنیم ، فقط کسی می‌تواند خدا را از نزدیک مورد آزمایش قرار دهد و حضور او را درک کند که به حضور خدا در همه جا ایمان داشته باشد و در این صورت او همواره خدا را در پیشی خود حس می‌کند . اگر کسی نخواهد بده میکروسکوپ یا عکس آمیب نگاه کند خواهد گفت که آمیب اصلاً وجود ندارد ، شاید لا لایلی هم برای این ادعا برآشد ولی اگر او در میکروسکوپ نگاه کرده آمیب را بینید عقیده وی عوض خواهد شد و دلایل ازین خواهد رفت . در مورد خدا هم جریان چنین است ، مادامیکه کسی از توجه بخدا امتناع می‌ورزد و در کارهای خدا ، فارغ از شائبه و غرض نمی‌نگرد ، با صدای بلند خواهد گفت که خدا وجود ندارد . ولی وقتیکه یک لحظه بسوی او برگشت ، او را بچشم جان خواهد دید و دیگر دم از انکار وی نخواهد زد . البته این یک تجربه شخصی است . اگر کسی نخواهد متوجه خدا شود ، با هیچ دلیل ویرهانی نمی‌توان او را بقبول وجود خدا قانع کرد . خدا برای کسیکه در طلب اوست ، ظاهر خواهد شد .
بلی من بخدا ایمان دارم ، بخدائیکه وجود من و جهان را آفریده است . من چه دریاطن و چه در پیرامون خود ، هم‌جا ، او را در حال تجلی می‌بینم .

از مقاله : «سرخ انجیروخوار و گلهای» بقلم : سیلیویس هامان CECIL BOYCE HAMANN زیست‌شناسی :

دارای درجه B. Sc. از دانشگاه تیلور ، M. Sc. و دکتر در فلسفه از دانشگاه پردو ؛ معاون سابق دانشگاه پردو ، عضو کالج گرینویل دانشگاه کتاکی و دانشکده پیشکی دانشگاه سن‌لوئی ؛ از سال ۱۹۴۶ استاد زیست‌شناسی و رئیس قسمت علوم و ریاضیات کالج آسبوری ؛ عضو انتیوتی اوکرایج مخصوص مطالعات هستایی و متخصص در طبقه‌بندی انگلولای حیوانی و سمسانی در امراض ناشی از تریشین .

آیا خدائی وجود دارد؟ بلی ، مسلم است که خدائی وجود دارد . من همچنانکه به هستی خود اقرار می‌کنم ، بوجود و هستی او نیز اعتقاد دارم .

مفهوم کامل و غایی و معقول زندگی جز بایمان بخدا توجیه پذیر نیست . ایمان بخداست که شخصیت بشر را محروم‌سازد و نشان میدهد که انسان چیزی مافوق ماده و قوه می‌باشد . برای بی‌بردن بوجود ووح انسان وسیله‌ای جزا ایمان به وجود خد اینست و یگانگی وی همتوابدن خدا نشانه برادری و برادری افراد بشناست . منشاء اصلی وظایف و حقوق بشری با ایمان بخدا آشکار می‌شود زیرا افراد بشرطی در برابر عشق و رحمت و عدالت الهی مساوی هستند . ایمان سپر محکم است در مقابل تمام مشکلات و مسائل زندگی و مسلمًا برای شخصیکه بخدا ایمان و انتکاء دارد هیچ مصیبت مطلقی در جهان وجود ندارد . بقای معنویات فقط با انتکاء به اساسی جاوید و ایمان به هستی لا زیال خدا سیسر و امکان پذیر است .

از مقاله : «وجود خدا حقیقت مطلقی است» بقلم : آندره کانوای آیوی ANDREW CONWAY IVY عالم فیزیولوژی :

دارای درجات دکترای فلسفه و طب و علوم و حقوق و عضوانجن پزشکان امریکا ؛ دکتر آیوی شهرت جهانی دارد و مقارن بوثن این مقاله تازه از یک مسافرت هوائی برای کنفرانس در دانشگاه‌های اروپا و هندوستان مراجعت کرده است . وی از اغلب مؤسسات علمی امریکا و خارجۀ مدار گرفته و از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۶ رئیس رشته فیزیولوژی و داروشناسی دانشکده پیشکی دانشگاه نورث وسترن بوده و از سال ۱۹۴۶ الی ۱۹۵۳ رئیس دانشگاه آیلینویز بود . اکنون استاد قسمت فیزیولوژی و رئیس علوم کلینیکی دانشگاه شیکاگو می‌باشد . مشاغل مهمی که دکتر آیوی تاکنون عهددار بوده عبارتند از : ریاست انتیوتی تحقیقات پیشکی و ابسته به تیروی دریائی ، فرماندهی ستون اختیاط پزشکان تیروی دریائی و هوائی ، مشاور پزشکی وزارت دفاع ملی امریکا ، ریاست انجمن روده شناسی و انجمن فیزیولوژی امریکا . دکتر آیوی در حدود ۱۲۰ مقاله نوشته ، اکنون یک از بر جسته‌ترین متخصصین مرطان و امراض روده است .

حیوانیا باور نمیدارند روز داوری
کاین همه قلب و دغل در کار داور میکنند
» حافظه «

فرشته عدالت و هنریت جهانی

در صفحه اول نخستین چاپ کتاب کوچک «انسان و حیوان» نوشته صادق هدایت که متن آنرا در کتاب «نوشته‌های پراکنده صادق هدایت» نقل کرده‌ام و در سال ۱۳۴۳ قمری (۱۳۰۳ شمسی) در تهران بصورت چزوهای منتشر شده بوده است تصویری بقلم صادق دیده می‌شود که از بسیاری جهات با تابلوی زیبای فوق شباهت دارد و بعید نیست که صادق از تابلوی مزبور الهام گرفته باشد. در نقاشی هدایت فرشته‌ای بنظر میرسد که ترازویی دردست دارد و بر فراز سر کسی که به وحشیان و غریبان مانند است و آلات و ادوات شکار بخود آورده، در حال پرواز می‌باشد. در زیر پای این فرشته زیبا آهوی ظریفی درحال خرامیدن است و بالای سر او چندین مرغ زیبا درحال پرواز می‌باشد. متأسفانه اصل نقاشی هدایت در دسترس نیست و گراوری که از آن تهیه شده بسیار تاریک و محو است و نمیتوان گراور مجددی از آن فراهم آورد.

تفاوت مهمی که بین نقاشی هدایت و تابلوی زیبای فوق که در اصل به چند رنگ است وجود دارد این است که در تابلوی فوق فرشته‌ای با شمشیر عدالت بر فراز عفریتی جهنمی در پرواز است ولی در نقاشی صادق فرشته‌ای یک شکارچی وحشی قرار گرفته است، موضوعی که با متن کتاب «انسان و حیوان» صادق مناسبت بسیار نزدیک دارد.

خرما نتوان خورد از این خار که گشتم
دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتم

بر لوح معاصی خط عنده نکشیدیم
بهلوی کبائر حسناتی ننوشتم

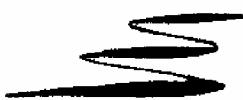
ما گشته نفسیم و بس آوخ که برآید
از ما به قیامت که چرا نفس نکشتم

افسوس بر این عمر غرایمایه که بگذشت
ما از سر تقصیر و خطأ در نگذشتم

پیری و جوانی چو شب و روز برآمد
ما شب شد و روز آمد و بیدار نگذشتم

مارا عجب ار پشت و پناهی بود آن روز
کامروز کسی را نه پناهیم و نه پشتم

باشد که عنایت بر سد ورنه مپندار
با این عمل دوزخیان کاهل بیشتم
» سعدی «



در باره نفس و کشتن نفس

گرد آورده ،
صادق هدایت

نفس اژدره است او کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است مولوی *

حدیث : « اعدی عدوک نفسک اثی بین جنبیک » یعنی دشمن ترین دشمن تو خود تست که درون تست ». *

و این حدیث : « جهادک فی هواک » *

تصویر از مقام ریاضت نفس بجایی رسیده بود که بالای دار « انا الحق » میگفت.

هر که او نفس کشت غازی بود، « اوحده » *

هر که او نفس کشت غازی بود، « اوحده » *

هر که او نفس کشت غازی بود، « اوحده » *

نفس اگر شوخ شد خلافش کن تیغ چهل است در غلافش کن *

نفس خود را پکش نبرد این است متهای کمال سرد این است *

مالک عرفان باید مال و منال و جاه و جلال و قدرت و حشمت را خوار شمارد که اعظم دولتها و لذتها
همانا مطیع کردن نفس است. *

* * *

گر تو بر نفس خود شکست آری دولت جاودان بدست آری « مکتبی » *

و بدان ای رفیق طریق که اگر یکبار بهوای نفس تن فریقته شوی قدم در وادی هلاک نهاده باشی. *

نفس تا رنجور داری چاکر در گاه تست بازچون میریش داری کم کندچون تو هزار *

مراد هر که بر آری مطیع امر تو شد خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد *

و مشایخ طریقت نفس راسگی خوانده اند درنده که به زنیمیر ریاضت مقید باید داشت و مدام از رها شدن او برجنر باید بود. *

نفس بی عهد است، زانو کشتنی است اودنی و قبله گاه اودنی است مثنوی *

ای سید ! چند روزی ریاضتی برخود میباشد گرفت و انفاس را مصروف این اندیشه باید ساخت ، تا خیال باطل از میان بدر رود و خیال حق بجای آن بنشیند. « رساله نور و حوت » *

از مقام سرکشی بیرون برش مار اماره است میزن برسش « کنز الرمز میرحسینی » *

بدان که مالک چون در مجاھده و ریاضت نفس و تصانیف دل شروع کند ، بر ملک و ملکوت او را سلوک و عبور پیدا آید و در هر مقام به مناسبت حال و قایع کشف افتد. « مرآد العباد » *

تو داری ازدهائی بر سر گنج یکش این ازدها ، فارغ شواز رنج *

و گر قوش دهی بد زهره باشی ز گنج یکران بی بهره باشی ! *

اوین قدم در راه سلوک کشتن نفس بیهمی و اهربیمنی است که انسان را از رسیدن به مطلوب باز میدارد. *

نفس چون سیر گشت بستیزد تو سن آسا بهر مو آیزد *

نفس را از روزه اندر بند دار روزهای میدار چون مردان مرد *

نفس خود را از همه میدار فرد نی همین ازاکل او را بازدار *

پلکه نگذارش بفکر هیچ کار *

از دستان « مردیکه نفس را کشت » *

ما کشته نفیم بس آوخر که براید
از ما به قیامت که چرا نفس تکشیم
سعده



مبادرزه با نفس

تفسیر و توضیع:

متأسفانه تقاض این اثر زیبا (که در چندین رنگ پجات میرسد) برای ما شناخته نیست و منظور وی نیز از این اثر برای ما درست روشن نمیباشد. ولی با توجه به برخی عقاید کهن فلسفی، هر کسی میتواند به ذوق خوبیش تفسیری برای این تابلو بیاورد. ظاهراً غرض اصلی نقاشی از تصویر فوق این است که وجود زیبای آدمی از دو قسمت بتمایز ترکیب و تشکیل باقه است: قسمتی انسانی و قسمتی حیوانی.

نفس اماره که همیشه آنرا به اژدها تعییر کرده‌اند و در قسمت حیوانی وجود ماقرار دارد، بطرز وحشت‌کی در صدد تسلط بر تمام وجود انسان است و در حقیقت هر آن ایند است که وجود آدمی رادر کام زهرآگین خود فرو برد. و نقاش در این تابلو خواسته است پنهانی نشان دهد که وجود آدمی در حال مبارزه با اوست و یا یاد در حال مبارزه با او باشد ولی چون تیری رهانشده است معلوم نیست که آیا آدمی تاکنون در این مبارزه سهم اقدامی کرده ویا در این مبارزه توفیقی یافته است ا

آدمیزاده طرفه معجونی است
گر کند میل این شود پس از این
کفر فرشته سرشته و ز حیوان
ور کند میل آن شود به از آن

مبارزة نیکی و بدی



ژرژ مقدس و اژدها

«جنگ دو قوه متصاد خير و شر و پروزى روشنائی بر تاریکی و خوبی بر بدی در آخر دنیا، مربوط به اساس دین زرتشت است... وجود شخصی که در آخر دنیا باید خروج کرده قوه شر و بدی را ریشه گن کند و بر آن فائق مرد نتیجه منطقی است که از این اعتقاد ناشی میشود.» «صادق هدایت»

توضیح و تفسیر در باره تابلوی :

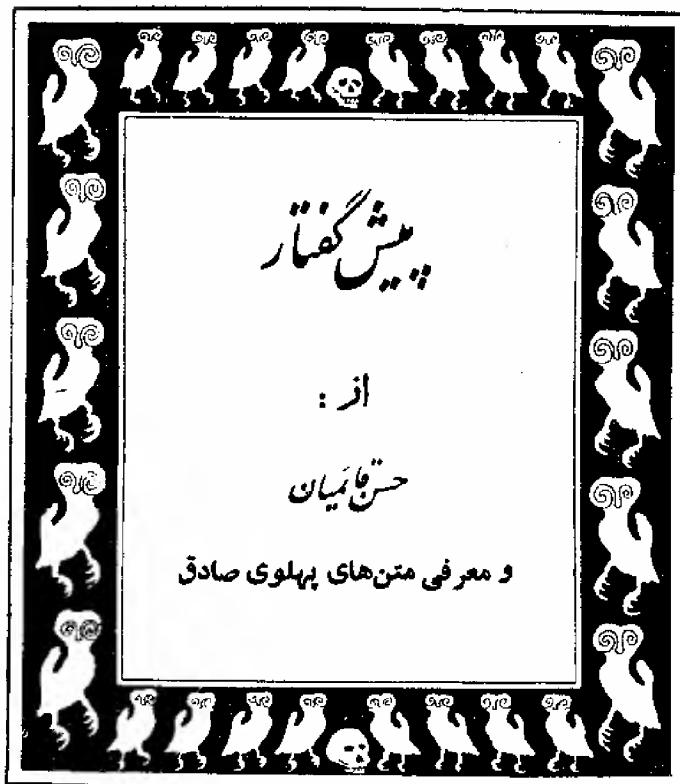
«رُوْرُ مَقْدِسٌ وَأَزْدَهَا»

این تابلو یکی از نمونه های جالب توجه در مبارزة نیکی با بدی است. عده ای ممکن است از روی ظاهر چنین تصور کنند که تابلوی مزبور جنبه سلحشوری دارد ولی اگر به صحنه پشت این تابلو دقت شود هجسمه «مریم» و سپس تصویر کلیسا ای بنظر میرسد و همین امر نشان میدهد که این تابلو فقط جنبه مذهبی و معنوی دارد و بس. مرد سوار که ظاهر آیکی از سلحشوران دوره قرون وسطائی است نماینده آئین نیر و مند مسیح است و ازدهای وحشتناکی که زیر پای اسب او هدف نیزه او قرار گرفته نشانه زشتهایا و بدیهاست.

بحث در این باره محتاج فرستاد بیشتری است، در اینجا فقط به این نکته اکتفا میشود که آدمی نباید در مبارزة با بدیها و زشتهایا خود را ناتوان حس کند.

بِنَامِ خَدَاؤْنَد

دانای مطلق تو نای مطلق زیبای مطلق



پیش‌گفته‌ار



معرفی متن‌های پهلوی ترجمه صادق هدایت

و

آثار صادق هدایت را به دو دسته باید تقسیم کرد:

دسته اول: آثار تفننی،

دسته دوم: آثار جدی.

شاید این تقسیم‌بندی را عده‌ای عجیب و تازه بدانند ولی میتوان آنرا پذیرفت. تا آنجایی‌که من بعاظطر دارم سایقاً نیز کسانی چنین تقسیم‌بندی را در مورد آثار صادق کرده‌اند فقط شاید نظر شخصی آنها در تفکیک تقسیم‌بندی این دو دسته از آثار با نظر اینجانب اند کی تفاوت داشته باشد.

درباره آثار تفننی صادق که از نام آن میتوان تا حدی به ماهیت آن بی‌برد در اینجا فعلاً صحبتی نداریم، این آثار صرفاً وسیله تفنن و سرگرمی او بود، گرچه همین آثار در عین حال مشارک از احساسات نظیف خداشناسی و بشردوستی و زیبائی پرسنی است و صرف نظر از برخی جهات، آئینه تمام نمای روح پاک و طریف مبادل هدایت است و در همه آنها صفاتی که مورد پستد خداوند بزرگ وزیبای ما آنها را تجلیل و تکریم واقع میباشد زیرا صادق هدایت همیشه دری معرفی ویز گذاشت خصائصی بود که خداوند بزرگ وزیبای ما آنها را می‌پسندید و انصاف بد آنها را توصیه فرموده بود مانند گفتار نیک، کردار نیک، و بندار نیک و صفاتی که از این شعار بزرگ و جاودانی منشعب میشود مانند: راستی و درستی و لیاکی و پسردوستی و بعثت و برادری و برابری و مبارزه با دروغ و بدیها و زشتیها و همجنین ایمان به خداوند بزرگ و بیهمتا و اعتمادبه روز حساب و داوری وغیره

این آثار اگر چه دیگر قدر کافی شناخته هستند ولی در اینجا بدنبیست فهرست وار آنها را ذکر کنیم تا منظور ما از تفکیک دو نوع آثار او روشن تر شود:

۱ - مجموعه داستانها :

مجموعه «مه قطره خون» شامل یازده داستان.

مجموعه «سگ و لگرد» شامل هشت داستان.

مجموعه «سایه روشن» شامل هفت داستان.

مجموعه «زنده بگور» شامل نه داستان.

و داستانهای جداگانه‌ای مانند داستان «فردا» و «آب زندگی».

۲ - قضیه‌ها :

«قطع ساهم» شامل سی و هشت قضیه.

«ولگاری» شامل هفت قضیه، و قضیه «توب مرواری».

۳ - تئاترها :

بروین دختر ساسان - مازیار - افسانه آفرینش.

۴ - رمان‌ها :

بوف کور - حاجی آقا - علويه خانم.

۵ - ترجمه‌ها :

شامل ترجمه‌هایی از آثار نویسندهای بزرگ خارجی مانند کافکا، سارتر، چخوف و بسیاری دیگر.

۶ - نوشته‌های تحقیقی :

ترانه‌های خیام - فوائد گیاهخواری - اوسانه - نیرنگستان - ویسیاری دیگر.

در پایه این آثار که گنجینه گرانبهائی را تشکیل میدهد تاکنون بقدر کافی بوسیله متقدین بزرگ خارجی که اهمیت بین‌المللی دارند سخن رفته و غالب آنها بوسیله این متقدین بزرگ از مهمنترین آثار ادبی قرن بیستم تشخیص داده شده است و اینجانب سابقاً بیشتر نوشته‌های این متقدین را از سنت مقاله‌هایی به زبان فرانسه و انگلیسی و روسی به فارسی ترجمه و منتشر کرده‌اند. آثار تفکی صادق تاکنون چندین باره فارسی (یعنی به متن اصلی آنها) چاپ و منتشر شده و غالباً آنها نیز در کشورهای مختلف جهان به زبانهای فرانسه، انگلیسی، روسی، آلمانی، چک و لهستانی و ترکی و غیره نیز ترجمه شده است.

ناشر ایرانی آثار صادق به علت پروردش بودن این دسته از آثار تمام هم خود را در این سالها به انتشار آنها مصروف کرده است و حال آنکه ارزش این دسته از آثار با همۀ اهمیت ادبی و هنری آنها، از نظر معنوی و محرك معنوی پیای ارزش آثار دسته دوم صادق نمیرسد یعنی آثاری که صادق در تئیه و تدارک آنها بی‌شک بحرگی عالی و یا بهترینگوئیم شاید مأموریتی الهی داشته است. توجه صادق به این دسته از آثار ناشی از معتقدات خاصی او بوده و از عمق باطن او سرچشمه میگرفته است. وی در تئیه این آثار بهیچوجه در صدد تفنن و سرگرمی وقت گذرانی نبود بلکه خدائی خویش کاملاً آگاه بود و آنها را عالمانه انتخاب کرده بوده است.

این آثار که در زمان حیات صادق هریک دو نسخه‌های بسیار محدود بچاپ رسیده است بعلت عنوان‌های ناماؤس آنها (مانند زند و هوین یسن، سکند ویمانیک و بیجار، وغیره) یا بعلت اینکه ترجمه‌های خشکی از سنت های کهن زبان پهلوی بوده است، بعد از مرگ او خربیداران، چنان توجهی به آنها نشان نداده‌اند و بهینه‌جیوهای آنها را نظرور که باید بچاپ نرسیده و معروقی نشده است. زمانی من پیشنهاد کرده بودم که این آثار با شرائط ترتیب معینی زیرنظر اینجانب تجدیدچاپ شود ولی بعداً این پیشنهاد مسکوت ماند.

اما قسمت اعظم ترجمة متن های پهلوی صادق در باطن ظهور و علامت ظهور است و اگر رویه مرتفع نیز به همه متن پهلوی ترجمه صادق توجه کنیم باید بگوئیم که تعیین جنبه مذهبی دارد.

موضوع ظهور و علامت ظهور موضوعی است که در همه مذاهب بزرگ جهان واجد اهمیت خاصی است. و در همه مذاهب مشترک است و آرزوی مشترک همه معتقدین به مذاهب بزرگ را تشکیل میدهد؛ آرزوی ظهور یک مصلح بزرگ جهانی ...

بنویل صادق: «صرف نظر از عقیده و ایمان که پایه این آرزو را تشکیل میدهد» هر فرد علاقه‌مند به سرنوشت بشریت و طالب تکامل معنوی آن، وقتی از همه سو ناامید میشود و می‌بیند که با وجود اینهمه ترقیات فکری و علمی شگفت‌انگیز باز متأسفانه بشریت

غافل و بیخبر، وز پروز خود را پیشتر به سوی فساد و تباہی میکشاند و پیشتر از خداوند بزرگ دوری میجوید و پیشتر ازا و امرا و سریچی میکند بنابراین بطرت ذاتی خود متوجه در گاه خداوند بزرگ میشود و ازا و امرای رفع ظلم و فساد باری میجوید، از این رو در همه قرون و اعصار آرزوی یک مصلح بزرگ جهانی در دلهای خدا ایرستان وجود داشته است و این آرزو تنها در میان پیروان مذهبیان بزرگ مانند زرتشتی، یهودی، مسیحی و مسلمان سابقه تدارد بلکه آثار آن را در انسانهای یونان، در افسانه‌های میترا در ایران، در کتابهای قدیم چینیان و در عقاید هندیان و در بین اهالی اسکاندیناوی و حتی در میان مصریان قدیم و بومیان وحشی مکزیک و نظائر آنها نیز میتوان یافت.

کسانی که صادق هدایت را پنهانی میشناسند میدانند که یگانه آرزوی این مرد بزرگ در این روزی بود که جامعه بشری به اصلاح معنوی خود پرداخته باشد و حتی هر برآورده سخنی از گوش و کنار درباره هر گونه اصولی که در هر نقطه‌ای از زمین وی میداد و بی‌گوش او میرسید دست از پا نمی‌شناخت و از شادی در پوست نمی‌گنجید. بسیاری شاهد یک دورة امیدواری و خوبی‌بینی او وسیس ناظر دورانی از یأس و نومیدی وی بوده‌اند. بهره‌جهت از این مقوله میگذریم.

قسمت اعظم آنچه صادق از متن‌های پهلوی به فارسی گردانیده است درباره ظهور و علامت ظهور است. در صفحات دیگر این کتاب نظریات خود او را در این باره خواهید خواند و یامتن‌های پهلوی او که درباره هر یک مختصر توضیحاتی بوسیله خود صادق داده شده آشنا خواهید شد، نوشتۀ اولما را از هر گونه توضیحی بی‌نیاز میکند.

اما اگر کسی بگوید که صادق برسیل اتفاق و کورکورانه، این آثار را انتخاب کرده است خود گواهی برندانی خود خواهد بود، زیرا چگونه ممکن است فرد دانشمندی چون صادق که صادق ترین اهل معنی و حقیقت است قدمی ندانسته و ناستجده بودارد. بعضی‌ها بعلت مبالغه ذهنی نادرستی که ازا او دارند زندگی ظاهری و بصلحتی اورا پایه تشخیص عقاید باطنی و معنوی اوقار میدهند و نمیتوانند درک بگشته که در این وجود گرانها چه عقیده‌ای و میانی نیست به خداوند بزرگ نهفته بود.

زندگی در محیطی که مستغنى از توصیف است اعصاب حساس صادق را چنان فرسوده بود که اوحق داشت به همه آنچه در کائنات وجود دارد بینش باشد. هرچند که او هرگز کلمه‌ای که بطور جدی مخالف معتقدات باطنی او باشد ادا نکرده و به روی کاغذ هم نیاورده است، معداً لک عده‌ای از روی برخی از نوشته‌های تند و یا جمله‌های طنز آمیز و عبارتهاي ابهام‌آمیز نوشته‌های او تصورات نادرستی درباره وی بیکنند و حال آنکه اون فقط با عقاید سخیف و تاروا و تمحببات ابلهانه و پیچا مخالف بود. فردی دانشمند واقعی و خداپرست حقیقی چون او محل است که اصول عقاید نادرست و نابجایی را انتخاب کند. شاید زمانی او معتقد بود که مفاسد نقرات‌انگیز اجتماعی و ظلم و جور و بیعادی و نظائر آنها نیز جزوی از آفرینش طبعاً بینند بود ولی بالآخره دریافت بود که این جهان بر اساس طرح خاص و شکفت انگیزی از جانب خداوند بزرگ تنظیم شده و همه بدیها و مفاسد و ناروایها ناشی از آزادی اراده بشری است و خداوند بزرگ در این جهان کوچک‌ساز را ارادی بشر دخالتی ندارد و هر کس میتواند نیکی یا بدی هر کدام را که مایل است انتخاب کند و خداوند را در این انتخاب دخالتی نیست و این بخش دشوار و طولانی است و در اینجا ما را مجال ورود در آن نیست.

موضوعی که اکنون مناسبی برای طرح آن پیش آمد است موضوع خودکشی صادق است که عده‌ای آنرا شانه اعتراض صادق به زندگی و آفرینش میدانند. غالباً خودکشیها در مورد بسیاری از نویسندها و فلسفه و عرف و غیره‌چنین بوده است ولی در مورد صادق بنظر من چنین نیست. در اینکه اوازن زندگی رانمی‌بینید و توقع زندگی‌ای داشت که بقول فرانسویها «قابل زیسته شدن پاشد» حرفی نیست ولی علل اساسی خودکشی او را نباید در ضعف معتقدات باطنی او دانست و آنرا عملی اعتراض آمیز نیست به آفرینش و خداوند بزرگ تلقی کرد. عدم رضایت از یک محیط با ازیک سازمان معین زندگی دلیل برنا رضایتی از همه آفرینش نیست. پناه‌این بنظر من علی اساسی خودکشی او را باید در یکی از موارد چهارگانه زیر جستجو کرد:

۱ - محیطی که وی ناگزیر از زیستن در آن بوده است مورد پسندخاطر او نبود و این محیط با شرایط اجتماعی خاص خود او را درین بستی قرار داده بود که بنظر او جز خودکشی راه گزینی از آن وجود نداشت. او بخوبی حس میکرد که برای این زندگی بقول خودش «گند»، ساخته نشده بود.

۲ - فکر ناتوانی و تنهائی ایام پیری او را همیشه متوجه نگاه میداشت غالباً میگفت: «آدم نباید بگذارد ستش از پنجاه سال تجاوز بکند، از آن پس زندگی وحشتناک است و هر روز آدم باید چشم برآ کسی باشد که باید و بیزی محترم او را جا بیندازد!»

۳ - با وجود این علت خودکشی صادق هدایت پدین سادگیها نیست و نباید احساسات فلسفی او را از نظر دور داشت، بهمین مناسبت شرح مختصری را که سابقاً اینجانب در حاشیه کتاب «ونسان مونتی» نوشته‌ام در زیر نقل می‌کنم. البته این عقیده من درباره علت خودکشی او در ده سال پیش بود که دو حقیقت اقیامی از نظریات بزرگترین فیلسوفان معاصر بیان شد:

«اصولاً بین میل به نیستی و جسم همیشه کشمکش وجود دارد و تا موقعیکه هنوز یکی بر دیگری غلبه نکرده است این کشمکش باقی است، یعنی تاموقعیکه جسم میتواند از نیستی ارادی بگریزد عمل خودکشی متوقف است، بعد از آنکه آدمی هرآن به سوی نیستی گام تازه‌ای برپیدارد و هر لحظه نسبت به لحظه پیش به نیستی نزدیکتر میشود.

این قضایا و این کشمکش‌ها زندگی و مرگ در وجود هر فردی مستمر کر است. وقتی آدمی هشیارانه به پوچی و بیهودگی زندگی واقع گردید و باصطلاح فرنگیها، وقتی دید «این زندگی لایق زیسته شدن نیست» با عاملی که در وجود او، با جسم اور کشمکش است، یعنی با مرگ و نیستی، هم‌dest میشود و بر علیه زندگی قیام مینماید، و با دست خود پایان احترازان پذیر خویش را تسریع میکند.

در مورد اشخاصی چون هدایت که به زندگی با نظری فیلسوفانه مبنیگرند، خودکشی اعتراضی است نسبت به بیهودگی و پوچی زندگی و ثابت میکند که آنها، تا به درجه‌ای که هرگز در کتاب آن برای مردم سعمولی می‌سینست، به این پوچی و بیهودگی زندگی بی بوده‌اند. بهمین جهت است که اگر در نظر عوام و مردم سعمولی خودکشی یک عمل غیر عاقلانه، غیر منطقی و عجیب است بعکس در نظر یک فرد متفکر خودکشی نشانه این است که شخص به بیهودگی و پوچی زندگی بی بوده و درد و رنج زیستن را در کتاب کرده است و از این عادت بی معنی که ناشی زندگی است و از یکرشته اعمال و حرکات تکرار ارادی و غیر ارادی تشکیل یافته زده شده است. خودکشی بین افراد متفکر و نویسنده‌گان بزرگ زیاد سایه دارد. عده زیادی از نویسنده‌گان بزرگ در کمال صحت و هشیاری اقدام به خودکشی کرده‌اند، فقط و فقط به این علت که به خصوصیه مضحك و خنده آور این عادت، عادت زیستن، واقع شده اند و دلیلی هم برای ادامه این عادت نتوانسته‌اند بیانند. به درد و رنج حیات بی برده‌اند و متوجه شده اند که برای درسان این درد و رنج فقط یک دارو وجود دارد و آن آسایش ابدی است که همه‌ما خواه و ناخواه به سوی آن شتابانیم. نخواستن زیستن، رمز دیگر رنج نشانیدن است. در این دنیائی که چیزی جز پندار نیست و ساخته و پرداخته اراده ناست و قتنی چشم از آن فرو بسته شد همه تصاویر شکنجه آور آن نیز محظوظ شود. برای یک فرد متفکر، خودکشی مانندیک مخدو و مسکن یک وسیله رهانی از قیدها و بندها، یک موسیقی ترم و دلنشیں ابدی است که آدمی در آغوش آن میتواند هر چه زود تر از استراحت ابدی برخوردار شود.»

؛ - اما علت‌چهارم که علت مهم و اساسی را تشکیل میدهد و آنرا باید در اعماق فکر صادق جستجو کرد علی است که خودش در یکی از نوشتۀ‌های خود ذکر کرده:

«بعضیها برای اینکه زودتر به زندگی جاودان برسند دست بخودکشی میزنند.»

بنظر من علت اصلی خودکشی صادق همان شتاب او برای رسیدن به زندگی جاودان بود زیرا او این زندگی دمدمی و گذرنده و پوچ را نمی‌پسندید و ضمناً عقیده داشت که درواری این زندگی که برای آن ارزشی نمیتوان قائل شد یک زندگی زیبا و جاودان وجود دارد. بدینهی است زندگی جاودان متعلق بکسی است که یک چیز جاودانی در وجود خود ذخیره کرده باشد که بعلت آن فای او میسر نگردد و مسلماً این گوهر جاودانی مهر بخداوند است یعنی محبت و عشق نسبت یک وجود ابدی و آن وجود ابدی غیر از خداوند چه کسی میتواند باشد؟ و چون این محبت قائم به وجود شخص است لذا نمیتوان این شخص را فانی کرد زیرا در این صورت آن عشق که جنبه ابدی پیدا کرده است نیز فنا خواهد شد و نتای یک چیز ابدی غیرمکن است پس زندگی جاودان یک چیز موهوم یا عجیب و غریب با دروغ نیست و بقول «مدفوش»:

«آنکه پاینده به عشق است دگر فانی نیست.»

اکنون که چند کلمه برسیل تصادف یا به مناسبتی خاص در باره ایمان صادق و محبت او نسبت بخداوند سخن رفته است لازم است اضافه کنم که من گرچه ایمان خود را به خداوند بزرگ‌گذر اصل مدیون مادرم هستم که زنی پارسا و خدا پرست بود ولی باید بگویم که دوام و بقا و تقویت و توسعه آنرا مدیون دوست بزرگ و ارجمند خود صادق هدایت هست و تا ابد این دو وجود بی‌همتا را برای راهنمایی‌های گرانبهائی که در زندگی معمتوی به من کرده اند فراموش نخواهم کرد و از خداوند بزرگ که مرا در دامان یکی پروردده و سپس از مصاحبیت دیگری بپره مند فرموده است تا ابد سپاسگزارم.

الراجی الله

حرث طاییان

اینک معرفی متن‌های پهلوی صادق بوسیله خود او :



(بهمن یشت)

مسئله رجعت و ظهور در آلمان زرتشت

کتابی که « زند و هومن یسن » یامعمولاً « بهمن یشت » خوانده می‌شود ، شامل یک رشته حوادثی است راجع به آینده ملت و دین ایران که اورمزد وقوع آنها را به زرتشت پیشگوئی می‌کند.

این پیش‌آمدنا ، هر کدام در دوره مشخصی اتفاق می‌افتد ، دوره مقابل آخر که هنگام تاخت و تاز « دیوان ژولیه موی از تخمه خشم » و اهریمن نژادان چرمین کسر است ، قسمت عمده متن کتاب را تشکیل میدهد. در این دوره ، زنگیان و آوارگان و فرومایگان سرزین ایران را فرا گرفته ، همه چیز را سیسوزاند و می‌لایند و تباہ می‌کنند تا آنجاکه رومتای بزرگ به شهر و شهریزگ به ده و ده بزرگ به دودمانی مبدل می‌شود و از آن دودمان بزرگ چیزی جز مشتی استخوان باز نمی‌ماند.

این تغییرات قهقهائی نه تنها بر سردمان ، بلکه بر جانوران و رستنی‌ها و عناصر طبیعت نیز طاری می‌گردد. در زمین و آسمان نشانی‌های نظری پاره‌ای از نشانی‌هایی که در تورات و انجیل نیز آمده است پیدا می‌اید. در خوشید لکه‌هایی ظاهر می‌شود ، شیوع چنایات ، بایری زمین ، فساد جسمانی و روحانی مردم از علامات این دوره است. افسار دیو خشم گسیخته می‌شود و بهمه چیز لطمه وارد می‌آورد. احکام وستن دین دیگر مراجعات نمی‌شود ، بادهای گرم و سرد می‌وزد ولی باران نمی‌بارد. این احوال همواره سخت‌تر و تاریک‌تر می‌شود و اهریمن پیروزمندی خود را به آواز بلند اعلام میدارد. - اما ناگهان در امید باز می‌شود و کتاب بالحن خوشبین تری پیابان میرسد.

.....

چون در این کتاب به دقت نظر شود دیده خواهد شد که متدرجات آن منتخبات و یا دستگینی از نسکهای گوناگونی است که بعدها در آن تصرفات زیادی شده و هر تفسیر کننده ای این متن را به سلیقه و یا وقایع زبان خود تطبیق داده و تعمیر کرده است، بدی که در ربط مطالب اولی وحدت اصلی کتاب خلل‌هایی وارد آمده است. این آشنازی در نسخه‌های پازند و فارسی بهمن یشت براتب بیشتر دیده می‌شود.

واما راجع به تاریخ این کتاب ، چیزی که محقق است نسخه کپنهال آن در حدود . ه سال قبل نوشته شده و از آنجا که افتد و اشتباهات زیادی در آن دیده می‌شود ، بدیهی است که نسخه اصلی نبوده و از روی نسخه خطی قدیمی تری رونویس شده و هر رونویس کننده‌ای کم و بیش در آن دخل و تصرف کرده است. راجع به پیشگوئی‌های زیادی رونویس کننده‌گان همین آزادی را بخود اجازه داده‌اند. این مطلب از مقابله چهار دوره ستود گر در زند و هومن یسن با پیشگوئی همین دوره در دینکرده که پایکدیگر متفاوت هستند آشکار می‌گردد.

نکته جالب توجه این است که گردآورنده این دستچنین از پادشاهان ساسانی بعد از خسرو اول (انشوه روان) اسمی بیان نمی‌آورد. در این صورت تباید اشاره به حمله عرب و مغول پکنده ، فقط بطور اتفاق اشاره به اعراب بینماید. از مطالب بلا چنین تیجه می‌شود که اصل یا شرح و هومن یسن در اوخر دوره پادشاهی خسرو اول یا کمی بعداز او از اوستا ترجمه شده است. زیرا از پادشاهان بعد ساسانی اسمی نمی‌پرید. گویا متحججات فعلی خیلی بعد از حمله اعراب بتوسط نویسنده‌ای گردآورده شده که شرح تاخت و تاز و غارتگری آنها را بطور مبهمی با هجوم سرکرد گان تورانی مخلوط می‌کند. احتمال می‌رود که گردآورنده در زمان چنگیزخان میزیسته ، در این صورت نسخه فعلی باید . ه سال با نسخه اصلی اختلاف زمان داشته باشد. اما بنظر نمایند که از نسخه اصلی رونویس شده باشد ، چون برای پروانیدن دوره « آهن آلوده » زمان فرمانروائی ترکان موضوع شرح و بسط مفصل تری پادست استنساخ کننده داده است. قسمت‌های « زند و هومن یسن » که از اوستا گرفته شده ، از متابع خیلی قدیمی تربوده که مربوط بزمان اولین پادشاهان ساسانی می‌شود و بیشک با منتخبات گنونی فرق داشته است.

باری نظریات بالا از اشتباه سنت و مخصوصاً از اشتباهات تاریخی راجع به دوره فرمانروائی مهاجمین و تولد هوشیدر تأیید می‌شود. - زرتشیان امکان ظهور هوشیدر را در آخرین دوره سه حواری خوددارند. ولی مانند یهودیان مفسرین و شارحین پیوسته ظهور این واقعی را به تغییر میانه‌ازند و هنوز چشم برآه است. اما از روی سنت که در «زند و هومن یسن» آورده شده، چندین بار است که این هزاره‌ها بسر رفته است.

در اینکه اصل «زند و هومن یسن» خیلی مختصرتر و مانند ادبیات اوستایی افسانه‌آمیز بوده و مخصوصاً قسمت شکوه و ناله راجع به دوره «آهن‌آلوده» در آن وجود نداشته شکی نیست. زیرا موقع اقتدار و تسلط دین زرتشت نسبت به آینده آن قادر اظهار بدینی نمی‌شده. طبیعی است که قسمت عمده این ادبیات در زمان پایمال شدن دین زرتشت افزوده شده است و ضمناً اشارات سربرسته ای از حمله مغول در بردازد.

لیکن چنگ دوقوه متضاد خیر و شر و پیروزی روشنائی و خوبی بر تاریکی و بدی در آخر دنیا بربوط به اساس دین زرتشت است و بهمین مناسبت اعتقاد به دو اصل متضاد است آویز مخالفین و اسایاب تمسخر و حمله سایر مذاهی به دین زرتشتی گردیده است. وجود شخصی که در آخر دنیا باید خروج گردد قوه شرویدی را ریشه کن کند و برآن فایق گردد تیجه منطقی است که از این اعتقاد ناشی می‌شود.

گزارش گمان‌شکن

سرزمین ایران همواره مهد آراء و عقاید و مذاهی گون‌گون بوده است. از مراجعه بتاریخ قبل از اسلام ایران می‌ینیم که علاوه بر دیانت رسمی و دولتی سلطنت همیشه فرقه‌ها و مذهبیانی وجود داشته که به نسبت معکوس قوت و اقتدار کیش رسمی قوی یا ضعیف می‌شده است. در زمان ساسانیان علاوه بر دین رسمی، یعنی زرتشتی، در داخل ایران یک عدد ادیان و مذاهی دیگر مانند: زرمانی، مهرپرستی، یهودی، عیسیوی، مانوی، مزدکی، سوfoxسطانی، بودائی وغیره در کشمکش بوده است. پس از فتح ایران بعده اعراب، همین که ایرانیان بخود آمدند، در برایر دین آسلام عکس العمل شدیدی نشان دادند و پویانی گون‌گون، خاصه بوسیله تجدید ادیان و مذاهی پیشین به دین فاتحین خود ناخت آوردند. از تراجم احوال سرکشان زمان خلافت و همچنین بسیاری از شعر و ادباء و سرکرد گان صدر اسلام (ابن مقفع، بایک، افسین، مازیار، برمیکیان، وغیره) چنین برمیاید که این مخالفت تهایت شدت را داشته است لیکن برای مطالعه دقیق در این آراء و عقاید و مقایسه آنها با تعالیم قبل از اسلام، اسناد معتبری در دست نیست، زیرا این قسمت از تاریخ بسیار تاریک می‌باشد و استاد کتبی که در این زمینه وجود داشته بعده از میان برده شده است.

در زمان خلفای عباسی، مخصوصاً در دوره خلافت مأمون، بواسطه تسامح و آزادی نکر او در مسائل دینی، چنانکه از تواریخ رسمی و دولتی برمیاید، ادیان و مذاهی و فرقه‌هایی که در خفا در ایران وجود داشت از سرنوچان گرفته بود. نمایندگان این عقاید، آراء مذهبی خود را در حضور مأمون مورد مباحثه و ممتازه قرار میدادند. درین دوره کتب و رسالات متعددی نیاز از طرف علماء زرتشتی تألیف شده که عده‌ای از آنها هنوز باقی است. لیکن از میان صدها کتاب که نام آنها بطور اتفاق در تواریخ آمده و یا به عربی ترجمه شده، فقط عده بسیار محدودی که تقریباً همه، مربوط به دین زرتشتی می‌باشد و بتوسط پارسیان به هندوستان برده شده برجا مانده است و چنین پنظر می‌اید، آنچه را از متن‌های پهلوی و ادبیات قبل از اسلام که در ایران باقی بوده بواسیل دقيقی محو و نابوده گرده باشد.

ایرانیانی که به کیش زرتشتی و نادر مانده بودند چون در اقلیت بودند تا آنجا که عقیده هم‌بینان خود را تقویت بکنند از دین خود دفاع مبنی نهادند. و در ضمن به ادیان یهود و مسیح و مبانی حمله‌های میکردند. اما راجع به دین رسمی یعنی اسلام پیداست که ناچار بودند روحه محتاطی پیش گرفته فقط به اشارات مبهمی آکتفا نمایند.

کتابی که از آن گفتگو می‌کنیم: «شکن و بیانیک و بیجار» نام دارد که آنرا «گزارش گمان‌شکنی» یا «شرح رفع شبهه» می‌توان ترجمه کرد. این کتاب را پیش از هزارسال قبل «مردان فرخ پسر اورمزداد» به زبان پهلوی تألیف کرده است، و بعد توسط دانشمند زرتشتی دیگری موسوم به «نیروستگه» به زبان سانسکریت ترجمه و به پازند گردانیده شده است. موضوع آن مانند سایر کتب پهلوی که پیداست زرتشیان حفظ شده عبارتست از دفاع از مذهب زرتشت که ضمناً در آن به مال و نحل دیگر ساخت حمله شده است. این کتاب را دکتروست West در سال ۱۸۸۱ به انگلیسی ترجمه نموده میس در سال ۱۸۸۷ میلادی متن پازندرا با تصحیحات و فرهنگ به چاپ رسانیده است. دلائلی که مؤلف برای اثبات وجود ایزد واهرین و ضدیت آنان و همچنین اثبات حقانیت و برتری دین زرتشت می‌اورد، البته بجا

خودشایان توجه و مطالعه دقیق میباشد. ولی بطوریکه خود مؤلف اعتراف میکند، اغلب این دلائل را از کتب دینی پهلوی گرفته است چنانکه در کتاب دینکرد و دادستان دینی نظیر دلائلی که نگارنده آورده آمده است. مؤلف بیشتر سعی دارد که در مسائل دینی و فنی و اثبات قضایا جزو بادله عقلی توسل نجوید. این نکته از لحاظ شناختن روش استدلال و منطق ایرانیان کمپس دراثبات احکام دین از طرف متکلمین اسلامی اخذ واقibus شده است در خور ملاحظه میباشد و نیز اوزایای این کتاب این است که مؤلف چنانکه خود در مقدمه گفته است، در همه ادیان و مذاهب و آراء و عقاید زمان خود جستجو و تبع نموده و بیوسته در بحثات دینی آن زمان شرکت کرده بوده است.

.....
شکی نیست که این کتاب بعد از قم ایران به دست اعراب، نوشته شده. مخصوصاً از سطالب باب یا زدهم این معنی تأیید میشود. هرچند چنانکه معمول همه نویسنده گان بهلوی است، نام اسلام را نمی آوردو بطور خلی محاط به آن اشاره میکند ولی به انداره کافی از اشارات مبهمی که مؤلف به قرآن مینماید، مخصوصاً راجح به « سقوط ابلیس » که اشاره مستقیم به قرآن است، شکی نباشی نیگذارد.

.....
هرچند زمان کتابت این نسخه را میشود تخرین زد، ولی تعیین تاریخ حقیقی آن به خوبی میسر نمیشود. از طرف دیگر نام بعضی از شارحین و آثار آنها که نگارنده آورده است مارا در این تفحص راهنمائی میتواند کرد. . .
از خلاصه فصول « شکنندگانی ویچار » چنین برمایید که کتابی است در مباحثه مذهبی، و مؤلف پس از دفاع از دین زرتشت و طرح دلائلی در اثبات ثبوت و اینکه خیر و شر را در عالم هریک منشاء ای جداگانه است، ناگهان متوجه عقاید و مذاهی میگردد که در آن زمان وجود داشته و در اطراف آنها بحث میشده است. از جمله منکران وجود خدا - دهربان - سوquistایان - معتزله - اسلام - یهود - عیسوی و مانوی .

کتابهای ارشادی

کارنامه ارشادی برای پاکان پا زمانه کی از کهن ترین متن های پهلوی است که پس از تاریخ کتابهای پیش از اسلام هنوز در دست مانده است. البته هر کس با شاهنامه فردوسی سرو کارداشته، کم ویش از موضوع این کتاب آگاه است. داستان مزبور یک تکه ادبی شیرین و دلچسپی است که حکایت از گزارش دوره پادشاهی پرگیزدار ارشادی مینماید و بازیان ادبی ساده و گیرنده ای برشته نگارش در آسمه که تا کنون نظیر آن در ادبیات فارسی دیده نشده است. برخلاف کلیه انسانها و حکایاتی که راجح به اشخاص سرشناس تاریخی نوشته شده، که دو سر آنها هله تقىس گذاشته وجامه زهد و تقوی به آنها پوشانیده اند، بطوریکه از جزئیات زندگی آنها پند و اندرز و سر-مشق زندگی برای مردمان معمولی استخراج کرده اند (مانند اسکندر نامه وغیره)، نویسنده این داستان با نظر حقیقت بین و موشکافی استادانهای پهلوانان خود را بالحسبات و مستقیم های انسانی بدون شاخ و برگ برای ما شرح میدهد. ویش آمد های قدری طبیعی است که خواننده پدشواری میتواند شک و تردید بخود راه دهد. همانطوریکه امروز نیز نویسنده گان زبردست اروپا همین رویه را در شرح زندگی اشخاص معروف دنبال میکند.

موضوع خارق العاده برای مردمان امروزه یکی « فراهایزدی » است که مانند روح القدس به شکل بره به ارشادی مرسد و در موقع باریک ازاو پشتیانی میکند. دیگر در آمدن آذر فرقیت بصورت خروس، برای اینکه مانع از مسموم شدن ارشادی بشود و نیز « کرم هفتاد » که ظاهراً صفات ازد ها را دارد، تا اندازه ای اغراق آمیز بمنظیر میاید. البته همه آنها بربوط به اعتقادات عامیانه آن زمان و دین زرتشتی میباشد.

گوشه ارشاد

رساله پهلوی « گجسته اپالیش » شامل شرح مباحثه اپالیش پایه دار زرتشتی آذو فرنیخ پسر فرخ زاد میباشد. این جلسه در حضور خلیفه مأمون و قاضی بزرگ و علمای یهودی، عیسوی و مسلمان تشکیل شده است. اپاله که زرتشتی زندیقی بوده هفت ایراد بطور سؤال راجع به دین زرتشت مینماید، و آذو فرنیخ بطرز درخشانی او را مجاب میکند بطوریکه باعث سرت خلیفه شده، اپاله شرسار و سرافکنده از دربار مأمور رانده میشود. . . .

تاریخ این مباحثه را میتوان در حدود (۱۹۸-۲۰۱ هجری) یعنی از زمان خلافت تا مرگ مأمون قرار داد. شاید بتوانیم این تاریخ را در سال ۲۰۲ هجری فرض نکنیم، یعنی زمانی که خلیفه پس از مرگ وزیر خود فضیل بن سهل هنگام فراخ غم خود را بیشتر به مباحثات مذهبی والهی صرف نمیکرده چون تا این تاریخ بواسطه اغتشاشات داخلی مملکت مجال چنین مشغولیاتی را نداشته است. مأمون بعلت نسبت و آمیزش با ایرانیان خود را مشوق و مروج علوم و صنایع نشان میدهد. در زمان اوست که فرقه معترضه بر ضد تسنی عرب ابجاد گردید، فقهاء و علمای بزرگ عیسی و یهودی و زرتشتی در دربار او وجود داشته و در حضور او مباحثت دینی والهی مطرح میشده است

اگرچه طبیعتاً ضبط صورت مجلس کامل مذاکرات غیر ممکن بوده، شاید قسمتی از آن که مستقیماً مربوط به مسائل دینی زرتشتیان میشده، بصورت این رساله به زبان پهلوی جمع آوری گردیده است. از مطالب بالا بدست میاید که تقریباً شکی در حقیقت تاریخی این مباحثه وجود ندارد و نیتowan گفت که این رساله جعلی است و زرتشتیان آن زمان آنرا برای استحکام عقیده هم کشان خود نوشته اند.

در ادبیات زرتشتی و ایرانی گویا یک رشته از این قبیل رسالات وجود داشته است.

شهرستان‌ها در کتاب

شهرستان‌های ایران‌شهر رساله‌ای جغرافیائی است که شامل اسم و شرح احداث عده‌ای از شهرهای بزرگ بتوسط شاهزادگان و پادشاهان ایرانی میباشد ولی تقریباً نام یه شهر بزرگ در آن از قلم افتاده است. این متن صورت یادداشت را دارد و مانند اغلب متن‌های پهلوی گرد آورنده آن گفتم میباشد این رساله از لحاظ جغرافیائی و مطالعه افسانه‌های ایرانی قابل توجه میباشد.

آندر شاهنگه کلام در رحاب

این قطعه پهلوی از کتاب «متون پهلوی» گردآورده جاماسب اسنه بیانی ۱۸۹۷ (ص ۱۱۰-۱) است که آقای Baily آنرا در کتاب اخیر خود بنام Zoroastrian Problems، 1943 تقل کرده اند. موضوع آن مربوط به آرزوی دیرین زرتشتیان راجع به ظهور بهرام و رجاوند میباشد که در کتابهای دینی زرتشتی مکرراً اشاره شده است.

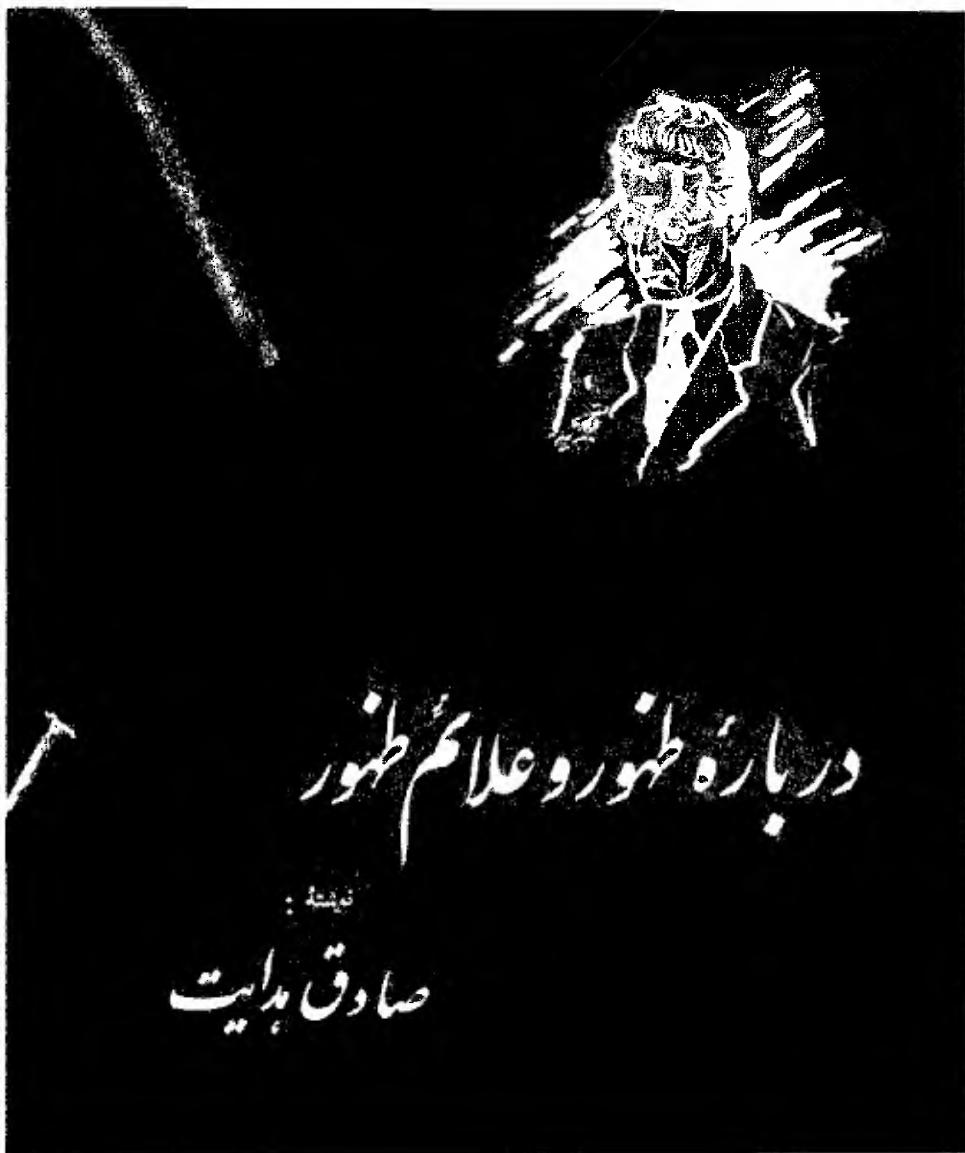
چهارم پنجم

یادگار جاماسب یا جاماسپ‌نامه که نسخ متعددی از آن بفارسی و پازند و پهلوی وجود دارد کتابی است که در آن گشتنی‌شاه پرسنگهای راجع به مسائل گوتاگون دینی و تاریخی و جغرافیائی وغیره از جاماسب میکند و او پاسخ میدهد. قسمت آخر آن مربوط به موعد زرتشتی است و تویسته در آن پیش‌آمد های را که هنگام ظهور هوشیدر و هوشیدر، هاه و سوبیانس

رخ خواهد داد شرح میدهد و پیشگوئیهای زرتشت را راجع بسنوشت آینده ایران از زبان جاماسب نقل میکند . دو باب آخر کتاب که مربوط به پیشگوئیهای نامبرده است و خود موضوع جداگانه‌ای را تشکیل میدهد بهارسی گردانیده شده است .
جامعترین کتابی که در این موضوع بزیان پهلوی وجود دارد « زند و هومن یسن » یا « بهمن یشت » میباشد که اینجانب آنرا از روی کامل‌ترین و صحیح‌ترین متنی که آقای بهرام گور انگلسریا فراهم کرده است با اسناد و یادداشتهای مربوط بآن بهارسی گردانیده‌ام . این قسمت از بادگار جاماسب که مربوط بهمان موضوع میشود یکی از اسناد آن‌کتاب به شمار می‌آید . و بهمین مناسبت در این قسمت اشاره ببعضی پیش‌آمد‌ها شده و یا اسمی خاصی ذکر گردیده که چون در متن « زند و هومن یسن » منفصل‌آ توپیج داده شده از تکرار آن توضیحات چشم پوشیدیم .

بهترین تحقیقاتی که درباره بادگار جاماسب پهلوی شده توسط جیوانجی جمشیدجی مدنی (۱۹۰۲) و دکتر وست West و بنو نیست Beneveniste (۱۹۳۲) و بالاخره دکتر بیلی Dr. Bailey انجام گرفته است ولی کامل‌ترین و دقیق‌ترین متنی که اخیراً با تحقیقات و فرهنگ بزیان ایتالیائی ترجمه شده ترجیح . سینما (۱۹۴۹) میباشد که مأخذ قطعه فوق است . از آنجائی که قطعه نامبرده تحت لفظ بهارسی امروزه گردانیده شده از نقل متن پهلوی صرف نظر شد و خواننده را برای اخلاق‌آلات بیشتر بمراجعة اصل کتاب توصیه مینماییم .





در باره طنور و علامه طنور

نویسنده:
صادق هدایت

« اعتقاد به وجود یک قائم که در آخر دنیا باید به نوعی خارق عادت و معجز آسا ظهور کند و دنیا را پس از آنکه بر از ظلم و جور شده از عدل و داد پر نماید و پایه ایمان را مستحکم بسازد ، در اغلب مذاهب حتی در مصر قدیم نیز وجود داشته است . این عقیده یکی از آرزوهای مبهم و دیرین بشر است و عجیب نخواهد بود اگر می بینیم در هر زمان انسان امیدوار به آینده بهتری بوده است . انسان نه تنها میخواهد امید زندگی جاودان در مأموره دنیای مادی بخود بدهد بلکه مایل است منشاء کارهائی معجز آسا و خارق عادت نیز واقع شده ، آراء و عقاید و تعصبهای خود را بوسیله دخالت قوای زینی و آسمانی مستحکم و بدیگران مدلل و ثابت بکند . عامل عمدۀ این عقیده ایمان است . »

صادق هدایت

بنام یزدان جهان آفرین*

سی سال پیش از بایان هزاره زرتشت دختر جوانی در دریاچه فرزدان (هایون؟) به آب تنی میبردازد و از فروغ نطفه زرتشت که در آنجا به دست ۹۹۹ فروهر اشو نگهداری شده آبستن میشود، بدین سان (هوشیدر) به دنیا میاید. او پس از مشورت با اورمزد، تزاد دیوان و اهریمن را به کمک بهرام و رجاوند که شاهزاده ای از تخته کیانیان بوده رسیده کن میسازد و دو باره ایران را به آئین روزگار پیشینیان می آراید. از علامات ظهور او این است که: خورشید سه روز از حرکت باز میایستد، آنگاه هنگام هزاره «هوشیدر ماہ» و «سوشیانس» فرا میرسد. این پیغمبران نیز مانند هوشیدر هر یک بطری معجزه آما متولد میشوند. در طی هزاره هوشیدر ماہ فن پزشکی ترقی شایانی میکند و مردمان آسان نمیمیرند. و نیز گرساسب را برای کشتن ازی دهاک از خواب دیرین خود بیدار میکند.

این پیشگوئی نتیجه منطقی است که از اصول تعالیم زرتشت ناشی میشود. در دین زرتشت عمر دنیا به دوازده هزار سال تخمین زده شده است، مطابق دوازده اخت و هر اختی هزار سال فرماتروائی میکند. سه هزار سال اول، دنیا بحالت مینوی در خاموشی و آرامش میگذرانیده و پیوسته نیمروز (ظهر) بوده است. در بندeshen بزرگ (زند آگاهی) ترجمه بهرام گور انگلسریا (در صفحه ۳۴) راجع به پیدایش روشنان (ثواب و مطلق ستارگان) مینویسد: «... تا آمدن ایگلت ماه و خورشید و ایشان ستارگان ایستاده بودند و نمیرفتند و با او یزگی زمانه رامیگذرانیدند و همواره نیمروز بود. پس از آمدن ایگلت، به روش ایستادند و تا فرجام از آن روش نایستند.»

با پدید آمدن اهریمن، حرکت نیز در دنیا پدید آمد. و شب ایجاد شد و اهریمن به تباہ کردن آفریدگان اورمزد پرداخت و روح خبیث با مخلوقات اورمزد بنای خدیت را گذاشت. ولی با این قید و شرط که قدرت او از نه هزار سال تجاوز نکند سرنه هزار سال اورمزد با اهریمن مشغول پیکار میشود و این دو بیشتر (دو بندیاد) اصلی، یعنی اورمزد منبع روشنانی بی بایان و دانای بهمه چیز، و اهریمن مشاه تاریکی بی بایان و دارای دانش محدود، تا قبل از ظهور سوشیانس (تجات دهنده دنیا) در کشمکش خواهند بود. تا سرانجام این زد و خورد به شکست اهریمن بایان می پذیرد.

تا زمانیکه این پیکار بی بایان نمیمده است، اورمزد نمیتواند در اشیاء و امور چنانکه باید تصرف کند و سر نوشت را بکسره تغییر دهد. ولی با خرد همه آگاهی (دانش مطلق) که دارد، از آینده و گذشته آگاه است و در این صورت قادر به پیشگوئی میباشد.

* این عنوان ذیبا عنوان دیباچه کتاب «فوانیگیاه خواری» یکی از نخستین اثر صادق هدایت میباشد که در سال ۱۳۰۶ در پاریس نوشته شده و در همان سال در برلین بهجای رسیده است.

در باره ظهور علام ظهور - بقلم صادق هدایت

درادیات دینی زرتشتی چنین پیشگوئی‌هایی از زمان بسیار قدیم وجود داشته و در اوستا اسم این پهلوانان آمده است. و نیز در کتاب نهم دینکرد و بند هش بزرگ و زراثشت نامه و جاماسب نامه و کتابهای دیگر با کمایش تغییراتی به شرح اغلب این وقایع بر میخوریم.

زرتشتیان انتظار ظهور هوشیدر را در آخرین دوره سه حواری خود دارند و هنوز چشم برآ هستند. اما از روی منواتی که در «زند و هومن یسن» آورده شده چندین بار است که این هزاره ها بسر رفته است.

چنایکه قبل اشاره شد، در عقاید زرتشتیان در باب خلقت عالم، مدت وجود عالم به دوازده دوره متساوی تقسیم شده در اوستا و در کتابهای پهلوی مدت هر یک از این دوره ها هزارسال است. جای تردید است که در اعتقدات اولیه زرتشتی این تقسیم وجود داشته باشد و هر یک از این دوره ها در زیر تأثیر یک ستاره که ظاهراً نماینده ایزد است. از این شالند ساختمان اولیه دنیای سرديستان در اوستا نشانیهای باقی است* و به این وسیله میتوان آنرا دو باره برقرار کرد.

به عقیده دکتر وست West این مدت تاریخی که باعث انتظار زرتشتیان در زبان گذشته شده از سه عقیده مختلف ناشی میشود:

۱ - در متون کتاب (زند و هومن یسن) ذکر میشود که پیکار بزرگ باید در پایان هزاره زرتشت اتفاق بیفتند. در این کشمکش دیوان و اهریمنان نابود خواهد شد، از این قرار هیچ گونه شرارت و بدی در هزاره جدید که دوره هوشیدر باشد راه نخواهد یافت و فرمانروائی دیوان پیش از خاتمه هزاره زرتشت خواهد بود، چنین عقیده‌ای را نویسنده متن اصلی اوستائی اظهار داشته است که فقط دوره کوتاهی برای فرمانروائی دیوان انتظار داشته تا بعد از هزاره زرتشت نابود بشوند. د، آن زبان به وقوع این پیش آمد و ظهور هوشیدر که باعثی دوباره دین را آرایش بکند هنوز خیلی وقت مانده بوده است.

۲ - هجوم نژاد دیوان و لطمائی که میرسانند، زمانی به وقوع می‌پوسته که هزاره زرتشت ماتمه یافته بوده هوشیدر بدنیا می‌اید و چون سی سال از عمرش میگذرد، بهرام و رجاوند متولد میشود و او نیز درسی سالگی لشکرکشی کرده سه‌ماجمعن را ریشه کن مینماید. چنین گفتاری را باید به مترجم پهلوی و شارحینی نسبت داد که در حدود ۵۹-۶۰ میلادی در دوره پادشاهی آشکه هرمزد چهارم پسر و جانشین خسرو اول اظهار کرده اند و رشادتهای سردار مرشتناس ایرانی، بهرام چوبین در مردم نظرشان بوده است. این مستسیح انتظار پایان فرمانروائی دیوان را فقط برای یک قرن داشته است.

۳ - در جای دیگر ذکر میشود (در نهم-۱) که هوشیدر در سال ۸۰۰، متولد خواهد شد، یعنی ۸۰۰ سال پس از هزاره زرتشت و یا در هشتصدین سال هزاره خودش. در این صورت دوره فرمانروائی دیوان هشتمد سال پتأخیر می‌باشد و پشتوان که آراینده دین میباشد در پایان هزاره ظهور نمیکند. جزئیات مزبور را باید یکی از رونویس‌کنندگان این مجموعه افزوده باشد. اما مدت‌هاست که از هزاره زرتشت میگذرد و اتفاقات پیش بینی شده رخ نداده است.

اشکال دیگری که باید حل شود، اختلاف نظر فاحش مورخین سر تاریخ زرتشت میباشد که به طور مختلف از ۳۸۹ تا ۸۰۰ سال قبل از میلاد حدود زده اند و هر کدام دلایلی میاورند. طبق محاسبه تقریبی دکتروست (West) تاریخ ظهور زرتشت تا ۶۶ قبل از میلاد تطبیق میکند. از این قرار ظهور هوشیدر سال ۳۴ و ظهور هوشیدر ماه سال ۳۴۱، و ظهور سوشیانس ۲۳۴۱ میلادی اتفاق می‌افتد. بمحض این محاسبه رستاخیز در تاریخ ۲۳۹۸ میلادی روی خواهد داد. مطابق دلیل نجوسی که آقای بهرام گورانگلسریا «شفاها» اخهار داشتند تاریخ ظهور زرتشت را میشود به ۸۶۰ سال قبل از میلاد تخمین زد. اما در این صورت با داستانهای دینی زرتشت که دوره عالم را به دوازده هزار سال تقسیم کرده است نیز متباین میباشد.

* احتمال قوی میرود که در این تقسیم‌بندی ادوار خلقت، معنی تعددانه واحد زمان فلسفی را بر اساس حرکت ربعی اعتدالین قرار یدهد. تقریباً در ۲۶۰۰ سال نقله اعتدالی ریاضی سرتاسر محیط فلك مثل را می‌پیماید در صورتیکه این حرکت ربعی و دائی و یکنراخت بوده باشد. اتحانی محیط فلک مثل طبق مادله مخصوصی تغییر می‌پذیرد که محاسبه آن درست معلوم نیست. مدت رجعت نقطه اعتدال ریاضی تخمیناً ۲۶۰۰ سال میباشد و ممکن است بعلت‌های ساوه تغییر بنماید. در این صورت محتمل است که مجهیزن باستان برای رجعت نقطه اعتدال ریاضی ۲۴۰۰ سال فرض کرده باشد که به ذوازده دوره که هر کدام دوهزار سال است تقسیم می‌گردد و در این مدت نقطه اعتدال ریاضی درجه از خط سرخورشید را می‌پیماید. کشف حرکت قهقهائی اعتدالین را به منجم یونانی هیپارخوس Hipparchus اهل نیکه Nicee که ۲۲۸ سال قبل از میلاد میزیسته نسبت میدهد و لی احتمال قوی میرود که این حرکت ظاهری قهقهائی نقطه اعتدال ریاضی در زمانهای خیلی پیش بعوض منجمین مصری و کلدانی و ایرانی کشف شده باشد که استادان علم یونانیان بشمار میروند * ولیکن در متن کتاب «زند و هومن یسن» تصویح شده و مینویسد: «دهمین سال» بعلاوه چندین دوره را نام میبرد که اختلاف این دوره ها به هزار سال نمیرسد.

* * *

به نظر می‌اید که انسانه پرستی یکی از احتیاجات اصلی روح آدمی است، چه در زندگی افرادی و چه در زندگی اجتماعی انسانه مقام مهی را حائز می‌باشد، در زمان‌های پیشین این احتیاج از طرف پیشوایان دین و یا انسانه سرایان تأمین و برآورده می‌شده امروز بخصوص علمای اجتماع و هنری‌شنگان و نویسنده‌گان این وسیله را در دست گرفته و به دلخواه خود و یا بمحض مقتضیات روز آنرا بکار می‌برند . . .

گذشته از احکام و شرایع دینی قوه تصور و تغییل ملی و اعتقادات عامیانه در اساس آن تأثیر انکار نایاب‌یری دارد، انسان عموماً نظر به گذشته و آینده دارد، از زمان حال که شامل درد و رنج است گریزان می‌باشد و در بهبود این دردها، همواره چشم امید و انتظار او به‌آینده است، مجموع آرزوهای توده را زمانی خیال‌پرستان و گاهی شعراء و هنگامی روحانیون یا اشخاص متعصب مذهبی با کلام خودشان بصورت کلی در آورده و بدین وسیله شالوده آینده را می‌بینند، یعنی سرنوشت بشر و یا قسمتی از آنرا راهنمائی می‌کنند، باید اقرار کرد که این شالده اغلب بدست اشخاص فکور و آزاد فکر ویخته نمی‌شود، چه بسا اتفاق می‌افتد متعصben افکار و آرزوهای توده را بامتناع خود توانق داده مطابق افکار مذهبی خود می‌برانند، از این لحاظ بی‌بردن به سرجشمه و تحولاتی که این عقیده در ادوار گونا گون بیموده بسیار جالب توجه خواهد بود که موضوع کتاب جداگانه‌ای است، اعتقاد به وجود یک قائم که در آخر دنیا باید به نحوی خارق عادت و معجز آسا ظهور کند و دنیا را پس از آنکه پراز ظلم و جور شد، از عدل و داد برهاند و پایه ایمان را مستحکم بسازد، در اغلب مذاهب حتی در مصیر قدیم نیز وجود داشته است، بطوریکه در حقیقت نمیتوان ثابت کرد که اصل و سرچشمه آن کجاست . . .

به مناسب شbahت تمام جزئیات این وقایع در نزد ملل گونا گون ممکن است مطالعه آن از لحاظ فلکلر و تحقیق و رباره داستانهای باستانی قابل توجه باشد، زیرا این عقیده یکی از آرزوهای بهیمه و دیرین بشر است و عجیب نخواهد بود اگر می‌بینیم در هر زمان انسان امیدوار به آینده بهتری بوده است، انسان نه تنها می‌خواهد امید زندگی جاودان در موارد دنیای مادی به خود بدهد، بلکه مایل است منشاء کارها ری معجز آسا و خارق عادت نیز واقع شده، آراء عتاید و تعصبهای خود را بوسیله دلالت قوای زینی و آسمانی مستحکم و بدیگران مدلل و ثابت بکند، عامل عده این عقیده ایمان است، بهمین مناسبت این پیشگوئی در اغلب ادیان مقام خاص و مهی را برای پیغمبران آخر زمان حفظ کرده و هر ملتی با رنگ و بو و طبق روحیه خود این عقیده را اقتباس و با احتیاجات خود وفق داده* و در نتیجه راه امیدی برای پیغمبران آینده باز گذاشته است.

جنگ دوقوه متضاد خیر و شر و پیروزی روشنائی و خوبی بر تاریکی و بدی در آخر دنیا مربوط به اساس دین زرتشت است، و بهمین مناسبت اعتقاد به دو اصل متضاد دست آویز مخالفین و اسباب تمسخر و حمله سایر مذاهب به دین زرتشتی گردیده است، وجود شخصی که در آخر دنیا باید خروج کرده قوه شر و بدی را ریشه کن کند و بر آن فائق گردد نتیجه منطقی است که از این اعتقاد ناشی می‌شود.

از این گذشته در دین زرتشت عوامل بسیاری وجود دارد که وقوع این پیش آمد ها را پیش بینی مینماید، از جمله پهلوانان پیمرگی که در این انتظار می‌باشند، مانند کرساسب پهلوان خفته که نقدر است در آخر زمان بیدار شده ضحاک را بکشد، همچنین باز مانده نطفه زرتشت در دریاچه کیانیه یا فرزدان که پتوسط ۹۹۹ فروهر اشو نگاهداری می‌شود تابع خود پرورش یافته و منجیان آخر زمان بوجود بیایند.

مطلوبی که این معجزات را تأیید می‌کند، اعتقاد مذهب زرتشتی به تقدیر می‌باشد، از آنجا که دین زرتشتی بر اساس نجوم قرار گرفته و مربوط به خلقت عالم می‌شود، روش عالم بمحض تأثیر ستارگان و سیارگان قبل امقدار و معین شده است، تغییری در روش عالم متصور نیست، اما اورمیز دارای علم مطلق (خرد هرویس آگاهی) است، از آینده نیز آگاه و قادر به پیشگوئی می‌باشد، لیکن در

« دریشگوئی زرتشتی میدان کارزار ایران خواهد بود . تمام توجه او رمزد به ایران است که در خوانیرم، مرکز هفت کشور واقع شده و پیوسته تکرار می‌کند : « ایرانی که من آفریدم ! » تمام توجه قوای مادی و معنوی به ایران می‌باشد که چشم و چراغ عالم است و به موجب افسانه زیر کاهه ای این اصلاح بدست پسران زرتشت انجام خواهد گرفت . در کتاب اومیه نین یا ب مقدم خداوند اسرائیل می‌گوید : « ۲۰ - بنابراین خداوند بیوود چنین می‌گوید : اینک چشم و غصب من براین مکان برآسان و بربهائم و بردرختان صحراء و بر محصول زمین ریخته خواهد شد و افروخته شده خاموش نخواهد گردیده » در ترجمه فارسی بخارا اثار مجازی (ص ۲۴۳) می‌تویسد : « بن وحی فرمود که یا محمد بدستنیکه قصاص من در خصوص من بندگانم پیش از آنکه ایشان را خلق کنم جاری شده و قصاص من گذرنده است تا آنکه با آن نفسا هلاک بکنم هر که را که می‌خواهم و هدایت بکنم هر که را که می‌خواهم . »

واقع آینده نمیتواند دخالت بکند، چنانکه ازیاب سوم کتاب «زند و هونم یسن» برمیاید: زرتشت از اورمزد تقاضای زندگی جاودان میکند و اورمزد پیاسخ بیگوید: «چون مقدر است که توبه دست تو ربرآتروش کشته شوی لذا اگر ترا بی مرگ بکنم، طبعاً تو ربرآتروش کشنه تو نیز بی مرگ میشود و این برخلاف مدار روزگار و تقدیر است»، یا بعبارت دیگر تغیر سرنوشت ممکن نیست، سپس اورمزد خرد هرویسپ آگاهی خود را به زرتشت انتقال میدهد و او آینده را در آن میبیند و متقاعد میشود. از این قرار به موجب شرایط بالا پیشگوئی سرنوشت سردمان برای زرتشت سکن است و تغییراتی که باید در آخر زمان بدست اشخاص که وظیفه هریک قبل از تعیین و پیش بینی شده رخ بدهد، بخودی خود امری منطقی و قابل قبول بنظر میرسد. لذا چنانکه ملاحظه میشود؛ پیش بینی برای وقوع چنین پیش آمد هایی در دین زرتشت رعایت شده است، بطوریکه به وحدت فکر اساسی پیش گوئی خلی وارد نمی آورد.

البته امید آنقدر گرانبهائی مانند پیشگوئی؛ «زند و هونم یسن» استعداد زیادی برای مسافرت داشته است و اقوام دیگر هر کدام طبق احتیاجات خود از آن استفاده کرده اند. لیکن چیزی که قابل توجه است، وحدت فکری است که این پیشگوئی در دین زرتشت نشان میدهد و دوسایر ادیان وجود ندارد. اشاراتی که سایر مذاهب به این موضوع میکنند ناشیانه و اشتباه آلد است. در تورات و انجیل علاوه بر آشنگی مطالب عدم ارتباط در جملات نیز مشهود میباشد و اغلب با تعلیمات و اصول این مذاهب تناقض فاحشی نشان میدهد. بطوریکه ثابت میشود که این موضوع مسافرتی است زیرا استخراج کشته آنرا درست تفهمیده و مسخر کرده و به نحوی که ناقد از ربط منطقی میباشد، از این قبیل است پیشگوئی مکافنه بوحانی رسول (باب بیستم - ۳) که پیمان اهربیمن و اورمزدا ریماورزد. در صورتیکه متین این کتابها خیلی بهتر از کتابهای زرتشتی نگاهداری شده است. از این موضوع چنین بدست میاید که نه تنها بعضی از مذاهب که معتقد به ظهور قائم میباشند، این فکر را از دین زرتشت گرفته اند بلکه بطور مستقیم از تعلیمات آن ملهم گردیده و حتی برخی از آنها در اثر این پیش گوئی بوجود آمده اند.

به عقیده نیزگ کنکه قابل توجه آن است که هرچند در کلیه مذاهب در باب منشاء شر توضیحاتی داده شده است، ولی فقط فکر ایرانی است که توانسته است برای شر نیز اثبات یا حالات موجودیتی بنمایدو خدیت خیر و شر را بوسیله ثبویت دقیق و قطعی منطقی کنند. مذهبی وجود ندارد که نکوشیده باشد تا ساخته انسانی را تفسیر بکند. فقط مذاهب بزرگی که ایرانیان بوجود آوردهند به درام کوئی که در نتیجه آفرینش بوجود آمده نتیجه منطقی میدهد، فقط آنها مسئله معادرا بصورت دقیق حل میکنند. مثلا در انجیل متی (باب بیست و چهارم - ۳۶) میگوید: «اما ز آن روز وساعت هیچ کس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من وس». این جمله شامل تمام مشخصات واقعی پس از مرگ فکر سامي است: یعنی چشم به راه یک رشته پیش آمد های فاجعه انگیز میباشند که بطور حتم بوقوع می بینند، امادن اله آن تعیین نشده است. در تعقیب این پیش آمد ها دادگاهی تشکیل خواهد یافت که به حساب هر کسی رسیدگی میشود. رویه مرتفه یک نوع درام اخلاقی است که در آن انسان فقط تماشا چی نیست بلکه بازیگری میباشد که فوق العاده علاقه مند است و شدیداً حس میکند که وظیفه ای را عهده دار میباشد.

واقع راجع به معاد و آخرت ایرانی چیز دیگری است. محتمل است که زرتشت دادگری شخصی و مسئولیت فردی را در درام آخری در نظر گرفته باشد، اماده دین زرتشت این درام صورت دیگری بخود میگیرد. شاید تاریخ مذاهب فکریک درام فرجامین را که مطلع مادی و پریوط به تکون عالم میشود و به موجب یک نوع ضرورت موجود در باطن خود این عالم جریان می پذیرد وی آنکه مستلزم عوامل خارجی باشد اتفاق میافتد مدیون مذهب زرتشت است. سرانجام این درام را بطور سختق تماشا کننده بی طرف میتواند پیش بینی بکند و زرستاخیز در آن باطیریه علمی دقیق پیش بینی شده است و کسی که وظائف دینی خود را بطور رضایت بخشی انجام داده میتواند بدون بیم و هراس آزادانه در درامی که قادر از مزایای زیبا پرستی نیست شرکت بکند.

هرچند مبانی مذاهب سامي هنوز کاملا برای تاریخ روش نشده است* اما راجع به موعد در مذاهب عیسی و یهود و مانی و اسلام انتظار نجات دهنده ای را دارند که خواهد آمد و همه دنیا را اصلاح خواهد نمود. معهدها در بعضی جزئیات بایکدیگر فرق دارند مثلا یهودیان و عیسیویان چشم به راه رحمت مسیح میباشند در صورتی که در اسلام ظهور میکند، یعنی امامی که غایب است به موقع ظاهر میشود و دنیا را پس از آنکه پرازظلم و جور شده پرازعدل و دادمینايد. یهودیان و عیسیویان نجات دهنده را مسیح مینامند که برگزیده شده (کتاب اشیاء باب شصت و پنجم - ۱) در مذاهب یهود و مسیح وزرتشتی قبل از ظهور نجات دهنده قوای بدی ظاهر میشوند. نزد یهود هجوم یاجوج و ماجوج، نزد عیسیویان ازدها یا جانور بوحناشی Apocalypse و پیغمبر کذاب، نزد زرتشتیان مار

ضحاک (که همان Antéchriste عیسیویان و دجال مسلمانان است) نزد هرمه ملت نجات دهنده از دودمان عالی سرتبه خواهد بود؛ نزد یهودیان و عیسیویان از تزاد پادشاه اسرائیل، نزد زرتشیان سوپیانس پسر زرتشت است، و مسلمانان مانند عیسیویان معتقدند که عیسی باید قوای بدی را منهدم سازد و دجال یا پیغمبر کذاب ظهور بکند. ولیکن اسلام هم‌این وظیفه را به عهده عیسی نمیگذارد و کارگشائی به دست امام غایب انجام خواهد گرفت که او نیز از اولاد پیغمبر اسلام است.

گرچه مانی معتقد به رستاخیز جسمانی نیست ولیکن در مبحث قیامت (روز داوری) عقیده‌مند است زمانی میرسد که شر از دنیا بر میخیزد و تاریکی از روشانی مجزا میشود و دنیا بحال اول خود برمیگردد. مطالب بالا از اعتقاد به «مه زمان» ناشی میشود که بی‌شباهت با عقیده زرتشیان تعبیاشد:

۱ - دوره تختست، زمانی که روشانی و تاریکی کاملاً از یکدیگر جدا شوند.

۲ - دوره میانه، زمانی که در اثر تهاجم، قوای تاریکی و روشانی با هم مخلوط میشوند.

۳ - دوره فرج‌آین، زمانی که روشانی و تاریکی دوباره کاملاً از هم جداییگردند و تا جاودان همین طور میمانند.

در قطعه شماره ۹ (استاد تورفان - Tolkission لین گراد) پرسش‌هایی راجع به آخر زمان و علامات آن میشود. گرچه استاد مذبور خیلی بعد از مبانی نوشته شده^۶، ولی چنین بحسب میاید که پیروان او معتقد بوده‌اند که مانی در آخر زمان ظهور خواهد کرد. تکه‌های از کتاب «شابوهر گان» مانی وجود دارد، در آنها اشاره به ظهور مانی نمیشود ولی از قرایبی چنین برماید که انتظار ظهور عیسی را دارند.

در «شابوهر گان» ترجمه مولر (Müller) نام «خردشهر ایزد» آمده است که در آخر زمان باید ظهور بکند. جاکسن معتقد است که بی‌شک عیسی به این لقب نامیده شده. در قطعات پهلوی لین گراد اشاراتی به «آمدشیه بیشوزنگر» و درجای دیگر «مردان پوسر» شده است.

وقایعی که مصادف با ظهور میشود عبارت است از علامات شگفت‌انگیزی که در آسمان پدید می‌آید و دال برآمدن «خردشهر ایزد» میباشد و دانش را پیش از تکمیل فرشگرد به دنیا می‌آورد. فرشتگانی از شرق و غرب به فرمان او فرستاده میشوند و به همه اهل دنیا پیام میفرستند. اما شخصی شرور اورا انکار میکنند و کاذب بیشمارند از طرف دیگر بینج تن از نگهبانان پیروزگر آسمان‌ها و زمین‌ها با پرهیز کاران و دیوان فروتن به پرستش او سرخود میاورند.

در باره اعتقاد ایرانیان به قائم دو کتاب مهم‌بکی به قلم دارمستر و دیگری ادگار بلوش و وجود دارد^۷ که شامل نکات قابل توجهی در خصوص تحولات این عقیده در اسلام و در ایران میباشد. دو دانشمند نامبرده کوشیده‌اند پیشگویی‌های قبل و بعد از اسلام ایران را راجع به ظهور قائم با یکدیگر مقایسه کنند و بعضی وقایع تاریخی بعد از اسلام که ناشی از این عقیده شده بورد مطالعه قرار بدهند.

ادگار بلوش، در کتاب خود سچشمۀ اعتقاد به وجود قائم را تراویش فکر ایرانی دانسته است. (ص ۱۲۶) مینگارد: «تشیع ایرانی که در سراسر اسلام، از حدود چین گرفته تا سواحل دوردستی که امواج اقیانوس اطلس روی آن خرد میشود، تولید انتقالات پیشمار کرده است، از عکس العمل اعتقاد ایرانی به ظهور قائم برضد روحیه سامی بوجود آمده که اساس آن برانداختن اعتقاد به وجود قائم بوده است.»

صادق هدایت

⁶ J. Darmesteter, Le Médi depuis les Origines de l'Islam jusqu'à nos jours.

E. Blochet, Le Messianisme dans l'Hétérodoxie Musulmane.

راجح به مقایسه عقاید اسلامی که همانند عقاید زرتشت است رجوع شود به:

Gray, Zoroastrian Elements in Muhammadan Theology. Goldziher, Islamisme et parsisme.

پندارنیک	کردارنیک	گهارنیک
من (۶۰۰۰)	من (۱۰۰۰)	من (۲۰۰۰)

پیشگویی های
زرتشت
یوسف دیندیم

در باره طور و علامت طور

ترجمه از متن پهلوی به اهتمام :

صادق هدایت

چند کلمه در باره زرتشت

درباره زرتشت، پیامبر بزرگ ایرانی، و آئین او متأسغانه ایرانیان چیز زیادی نمیدانند و حال آنکه تعداد بیشماری کتاب به زبانهای فارسی و زبانهای مختلف خارجی در این باره بهجا رسیده که تیجه مالها تحقیق و تدقیق خاورشناسان و متخصصین مسائل دینی و تاریخ عقاید وغیره است. در کتابهای درسی مانیز بنا سلاطینی شرح احوال زرتشت و عظمت فکری و شعار جاویدان او یعنی: «فتار نیک، کردوار نیک»، پندار تیک که پاید بحق شعار ابدی بشویت قرار گیرد، پاندازه کافی بحث بعمل نمی آید بقسمیکه حتی بسیاری از تحصیل کرده ها و دانشگاه دیده های ماضیز مهی در این باب نمیدانند. خود من بخطاطر ندارم که در تمام دوره های تحصیلی، از ابتدائی تا پایان دانشکده در ایران، کلمه ای در باره زرتشت خوانده یا شنیده باشم و اگر در برخی از کتابهای ابتدائی چند سطر درباره زرتشت از نظر تاریخی بیگانه شده باشد داشن آموزان چون برای فهم اهمیت موضوع رشد کافی ندارند وقتی بسن بالاتر میرسند دیگر چیزی بخطاطر آنها نمی ماند و حال آنکه اگر همان چند سطر را هم بدانند باز غنیمت خواهد بود و اگر جسارت نیاشد یقین دارم که بسیاری از خوانندگان این سطور نیز همان وضع سایر هموطنان خود را دارند بهمین جهت بی متناسب تندیدم قسمتی که درباره زرتشت در کتاب تاریخ کلاس پنجم ابتدائی وزارت فرهنگ نوشته شده در اینجا نقل کنم زیرا بنتظر من هر کس پاید لائق این قدر که درباره زرتشت بداند:

« در زبان نخستین شاهان ماد یا شاید بسیار پیش از آن مردی پاک سرشت و خردمند از میان ایرانیان برباخت و به دین و آئین کهنه که از زمانهای پیش میان این قوم معمول بود خرد گرفت و راه و روشی نو در پرستش خداوند بیناد کرد. این مرد بزرگ زرتشت نام داشت. نوشته اند که چون زرتشت به دنیا آمد به جای آنکه مانند همه نوزادان گریه کند بختند و چون می ماله شد، اهورمزا خدای بزرگ بر او پدیدار گردید و فرمانداد که در راه پیروزی راستی بر دروغ بکوشد. زرتشت بد راهنمایی مردمان پرداخت. اما بزرگان و پیشوایان دین کهنه با او مستیزگی گردند و زرتشت تاچار از زادگاه خود به سوی خاور ایران گریخت. آنجا فرمانروانی بود « گشتاسب » نام، که به دین نو زرتشت گروید و همه مردمان را نیز به پذیرفتن این آئین خواند.

کم کم دین زرتشت در سراسر ایران رواج یافت و آخرین شاهان خاندان هخامنشی هم آنرا پذیرفته بودند. زرتشت به یک خدای بزرگ دانا و توانا و زیبا عقیده داشت که همان اهورا مزدا بود، دو نیروی معنوی را که یکی روان پاک نیکوکار و دیگری روان پلید و بدکار بودند آفریده او می دانست، که به زبان امروزی اولی را بزدان و دویی را اهربین می گوییم.

زرتشت می گفت « این دو نیرو تا پایان جهان باهم در جنگ هستند. وظيفة دینی هر کس آنست که به بزدان در شرکت اهربین یاری کند. این یاری از راه درستی و راستی و پاکدامنی و برهیز از دروغ و مستکاری و نایاکی انجام می گیرد. سرانجام بزدان بر اهربین چیره می شود و آنگاه همه جهان هستی درآسودگی و خوشبختی خواهد بود و درد و رنج و بیماری و گرسنگی که همه آفریده اهربین است از میان خواهد رفت ». .

در دین زرتشتی، تاریکی نماینده اهربین، و روشنی نشانه بزدان است. به این سبب زرتشتیان آفتاب و آتش را محترم می شمردند و برای نگهداری آتش مقدس که هر گز تبایستی خاموش شود آتشکده ها ساختند و پرستش و تبایش اهورامزدا و فرشتگان را به آهنگ سرود در آتشکده بهجا می آوردند.

کتاب دینی زرتشتیان « اوستا » خوانده می شود و یک فصل از آن که عنوانش « گاتها » است به شعر از خود زرتشت است. دین زرتشت بر پایه اخلاق پسندیده و نیکوکاری و آباد کردن زمین و کوشش در راه آسایش زندگی استوار بود.

سه دستور اصلی زرتشت این است :

پندار فیک، گردار نیک، گفتار نیک.

هیچ یک از دینهای کهنه در پرورش نیکی و اخلاق پسندیده به پای دین زرتشت نمی رسد. »

(نقل از تاریخ کلاس پنجم ابتدائی)





پیشگو نیهای

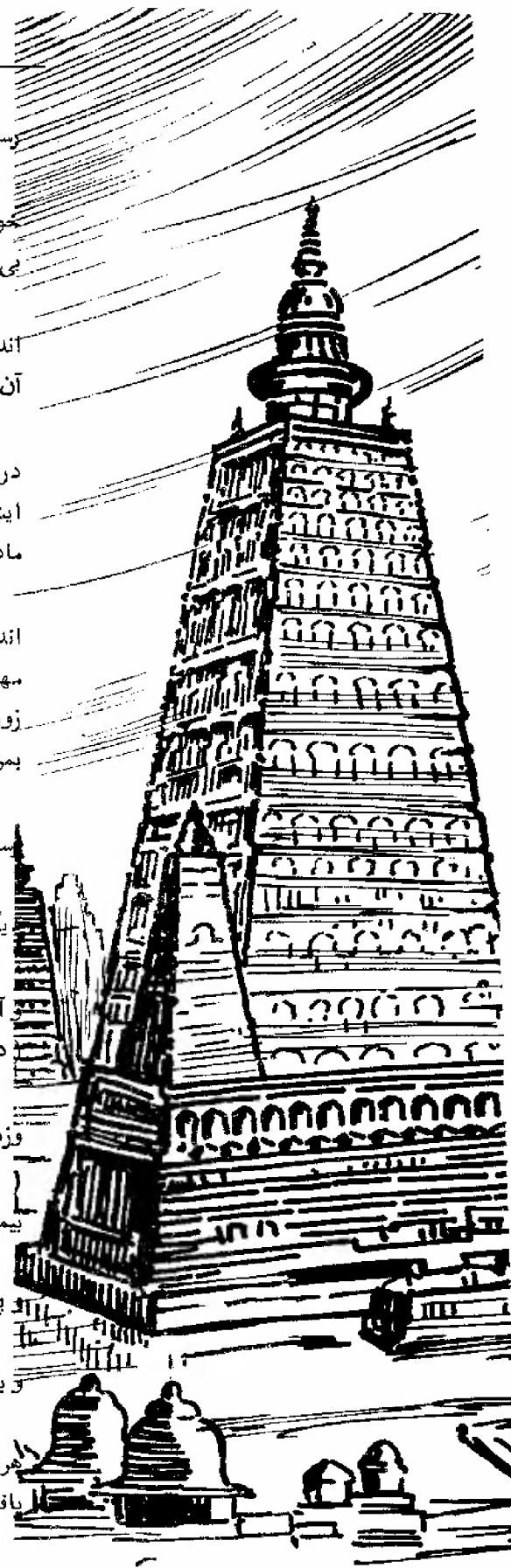
زرتشت

دیانت اسلام

- ۱ - گشتاسب شاه پرسید که : این دین اویژه چند سال روا(رایج- برقرار) باشد و پس از آن چه هنگام و زمانه رسد؟
- ۲ - جاماسب بیت خشن * گفت شن که : این دین هزار سال روا باشد، پس آن مردمانی که اندرا آن هنگام باشند همه به مر دروجی (پیمان شکنی) ایستند؛ با یکدیگر کین و رشک و دروغ کنند و با نیم (سبب) ایرانشهر (ملکت ایران) را بتازیان بسپارند و تازیان هر روز نیرومندتر شوند و شهر شهر فراز گیرند.
- ۳ - مردم به او اروني (نابکاری- فساد - رذیلت) و دروغ گردند و هر آنچه گویند و کنند بسود خودشان باشد . از ایشان روش فرارون (کردار نیکو) آزده شود .

* در جاماسب نامه فارسی بمعنی حکیم و دانشمند آمده، در اصل پنی اخشاء میباشد و میسا G. Messina بمعنی برتو آسمان و جسم خدا آورده و به لغت Majordome ترجمه میکند.

- ۴ - به پیدا دی باین ایرانشهر و دهبدان (فرمانروایان) بارگران
رسد، و آمار (مقادیر) زین و سیمین فیز بسی گنج و خواسته انبار کنند.
- ۵ - و همه ناین (نامه) و ناپیدا شود و نیز بسیاری گنج و
خواسته شایگان بدست و پادشاهی (در اختیار) دشمنان رسد و مرگ
بی زمانه (ناگهانی - نابهنهگام) بسیار باشد.
- ۶ - و همه ایرانشهر بدست آن دشمنان رسد و ایران (بیگانگان)
آندر ایرانیان گمیزند (اختلاط کنند) چنانکه ایرانی از نا ایرانی پیدا باشد:
آن ایرانی باز نا ایرانی باشد.
- ۷ - و بان هنگام بد توانگران را از درویشان فرختنده تر دارند و
درویشان خود فرختنده نباشد و آزاد گان و بزرگان بزنده گی بی مزه رسند،
ایشان را مرگ چنان خوش نماید که پدر و مادر را از دیدار فرزند و
مادر را به کایین دختر باشد.
- ۸ - و دختری که زایند بیها بفروشنند و پسر پدر و مادر واژند و
اندر زندگی کاخدایی از ایشان جدا کنند (بگیرد) و برادر که هتر برادر
مهتر را زند و خواسته ارش بستاند، و برای بدست آوردن خواسته
زور گوید و دروغ گوید و زن شوی خویش را برگ که ارزان بدهد (محکوم
بمرگ کند)،
- ۹ - و مردمان نامرد (زن صفت) ناپیدا (گمنام) به پیدائی
رسند و زور و گواهی ناراست و دروغ فراخ شود.
- ۱۰ - شب با یکدیگر نان و می خورند و به دوستی روند و روز
یکر پیجان یکدیگر چاره سازند و بد اندیشند.
- ۱۱ - و اندر آن هنگام بد آنرا که فرزند نیست فرخ دارند،
آنرا که فرزند است بچشم خوار دارند و بسیاری مردم به او زدگی
در بدی (در بدی) و بیگانگی و سختی رسند.
- ۱۲ - و اندر وای (آتمسفر - هوا) آشتنگی و باد سرد و باد گرم
ورزد، و براروران (نباتات) کم بیاشد و زمین از بر بشود.
- ۱۳ - و بوم گزندک (زمین لزه) بسیار باشد و ویرانی بکند و باران
بیموقع بارد و آنکه بارد بی سود باریده باشد و ابر بر آسمان گردد.
- ۱۴ - و دیبر را از نوشتن بد آید و هو کس از گفت و گفتار و نوشته
بیمان باز ایستد (خودداری کند).
- ۱۵ - و هر کس که او را اندک بهی (رفاه) است زندگیش بیمزه تر
و بتر باشد و کلبه ناکرده (نا تمام - خراب) خانه باشد.
- ۱۶ - سوار بیاده و پیاده سوار باشد . بندگان براه آزاد گان روند
هر چند آزاد گی به تنشان مهمان نباشد (ولیکن آزاد گی در وجودشان
نافع نشود).
- ۱۷ - و مردمان بیشتر به فسوسگری (دلخکی) (واوارون کنیشی
(نابکاری) گردند و مزه راست را ندانند مهر و دوشارم (دلبستگی) -
علقه (ایشان بهدهی) (درشتی - پستی) باشد.
- ۱۸ - مردم برناز و پیر شوند، و هر کس از کردار بد خود شاد





باشد و بومندش (ضد فرومند یعنی ارجمند) دارند .
۱۹ - و شهر شهر وده ده و رosta رومتابا یکدیگر کوشش (ستیزه)
و کارزار کنند و از یکدیگر چیز بستاند .

۲۰ - و ستر گه و رزد (حریص - طماع) و مردم ستمگر را به نیکی
دارند و فرزانه و مردم بهدین رادیو دارند و نیز کسی چنانکه باید
پکام خویش نرسد .

۲۱ - و مردمی که بآن هنگام بدزایند از آهن و روی سخت تر
باشند . گرچه از خون و گوشت باشند همانگونه از سنگ سخت تر باشند .

۲۲ - و فسوس (دلکشی) و ریاری (تماسخر) پیرایه باشد
و هر کس با اهریمن بیگانه است بخوبی او و سد . و مهر دروجی
(پیمان شکنی) و گناه که اندر آن هنگام کنند ،

۲۳ - تیز و زود دست پیاسخ برسند چون آبی که بدریا بتازد .
۲۴ - و آشان ایرانشهر به انعام و افسردگی رسند و هیر
(مال و منال) و خواسته بdest ایران (نایرانیان) و دروندان (کفار)
رسد ، و همه بی دین بیاشند .

۲۵ - و خواسته بسیار گرد کنند ، و بر آنرا نخورند ، همه بdest
سرداران بی سود (فرومايه) رسد .

۲۶ - و هر کس کاری کنند گردار او را دیگری نپسندد . و سختی
و انانیه (کاهش - زیان) ایشان از آن برسد ، که زندگی بی مژه شود
و به مرگ پناه برند .

۲۷ - پس اندرزمین خراسان مرد خورد (خرد) و نایدائی
(گنام) بابسیار مردم ، اسپ و سر نیزه تیز برخیزد و شهر به چیرگی
پادشاهی (فرمانروائی) خویش درآورد .

۲۸ - خود میان پادشاهی نایین (بامرثی) و ناییدا باشد .

۲۹ - پادشاهی (فرمانروائی) همه از ایرانیان بشود ، و به نا
ایرانیان رسد ، و بسیاری کیش و آئین و گروش باشد ، و او زدن
(کشنن) یکدیگر را به گریه (ثواب) دارند و مردم کشی خوار باشد .

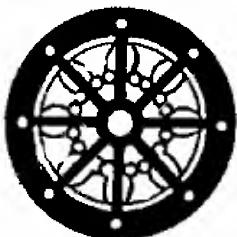
۳۰ - ترا این نیزگویم که : اندر آن گاه باشد که خداوند پیروزمندی
اندرزمین اروم بسیار شهر و بسی شهربستان گیرد ، و پس خواسته به آوار
(غنیمت - چهاول) از زمین اروم بیاورد .

۳۱ - پس آن خداوند پیروزمند بمیرد ، و از آن فراز فرزندان او
به خداوندی نشینند .

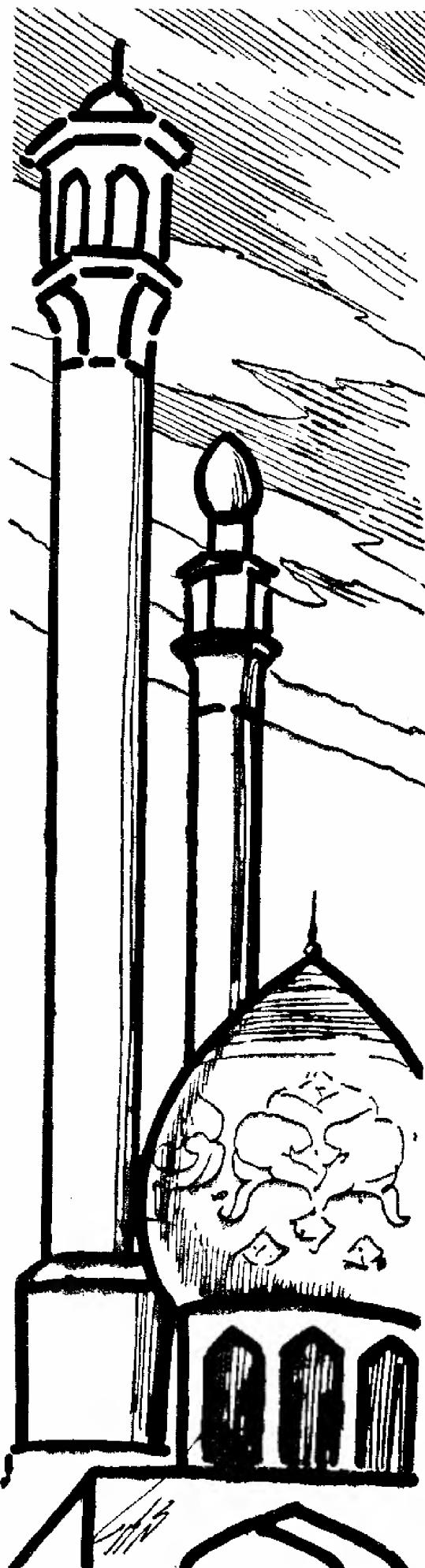
۳۲ - و شهر به چیزی پایند . و پس ستمگری و بیدادی بمردم
ایران شهر کنند ، و پس هیر (مال) همگان بdest ایشان رسد . و پس
نیز بافسردگی و نابودی رسند .

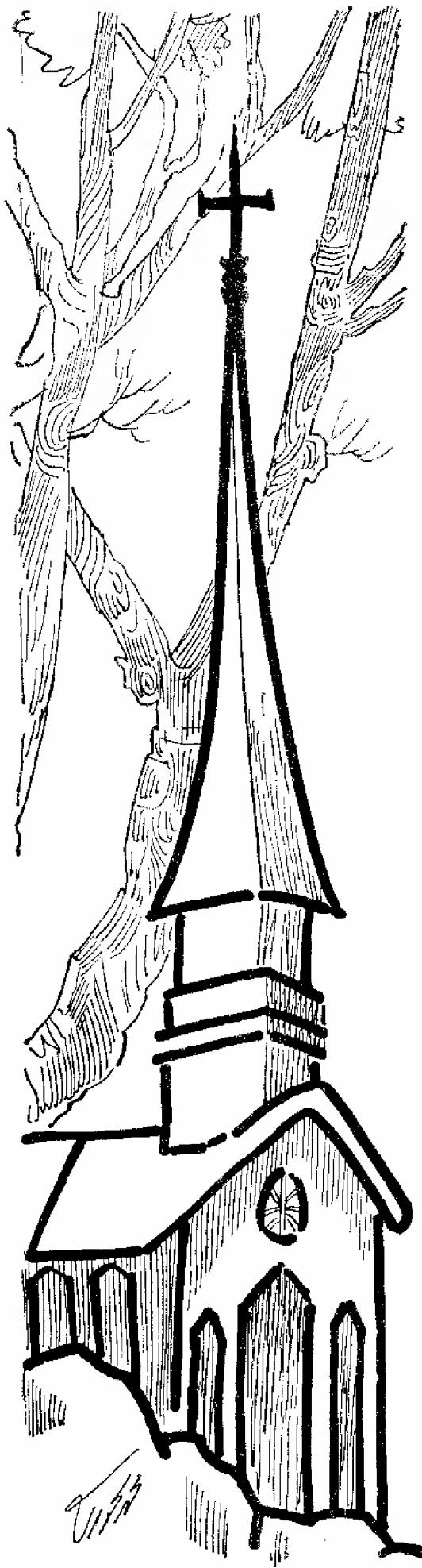
۳۳ - و اندر آن هنگام بد ، مهر و آزم (حرمت) نباشد ،
ایشان را مهتر از کهتر و کهتر از مهتر پیدا نباشد ، و آنرا هم پشتگی
(دستیاری) نباشد .

۳۴ - ترا این نیزگویم که : اوی بهتر که از مادر نزاید ، یا
چون زاید بمیرد و این اند (چند - چنین) بد و دروشک (دغلی) را



- به هنگام سرفتن هزاره زرتشتان نه بیند.
 ۳۵ - و نه بیند آن کارزار بزرگی که باید بشود، آن اند خونریزی،
 که اندر آن هنگام باید بودن و مردمی دربرابر نمیمانند.
- ۳۶ - آن تازیان با ارمیان و ترکان اندر گمیزند (مخلوط شوند)
 و کشور بوشفتند (شلوغ گنند - تاراج گنند).
- ۳۷ - و پس سیندارمذ (فرشتہ موکل زمین) به اور مزد بانگ
 گند که: «من این بدوانیه (زیان) را تابم، من زیروزیر شوم،
 و این مردم را زیروزیر بکنم. آب و آتش را بیازارند، از بس موت
 (آزار و شکنجه) و بیدادی مردم پدان گنند».
- ۳۸ - و پس سهر (سروش سهر) و خشم باهم به پد گفتد
 (برخورد گنند)؛ اندر آن پد کفتن (تصادم) دروجی (دیوی) که
 و تینگان خوانند و به خداوندی جم سسته شد، (دریند شد) و به خداوندی
 بیواراسب (ضحاک) از پند برست،
- ۳۹ - و بیواراسب با آن دروج همپرسگی (مشورت) داشت. و آن
 دروج را کار این بود که بر جور دایان (غلات) میکاهید و، اگر آن
 دروج نبودی، هر کس جریبی بکشی، ۴۰۰ جریب برگرفتی».
- ۴۰ - در سال ۳۹۶ مهر (سروش مهر) آن دروج بزند، و پس
 هر که جریبی بکارد، ۴۰۰ اندر انبار گند و اندر آن هنگام سیندارمذ
 دهان باز گند، بسا گوهر و ایوشوست (ایوکشست - فلزات) پدید
 آورد.
- ۴۱ - پس از گوست (جانب) نیروز مردمی برخیزد، که خداوندی
 (پادشاهی) خواهد و سپاه گند (جنده - دلیر) آراسته دارد، و شهرها
 به چیزگی گیرد، و بسا خونریزی گند، تا کار به کام خودش بیاشد.
- ۴۲ - و پس اقدم (آخر) از دست دشمنان بزالستان گردید،
 و بآن گوست (خط - سوی) شود، و از آنجا سپاه آراسته باز گردد.
 و از آن فراز (بعد) مردم ایرانشهر به نامیدی گران رستد، و مهتر
 و کهتر به چاره خواهی (چاره‌جوئی) رستد، و پنهان جان خویش نگرفند.
- ۴۳ - و پس از آن از نزدیکی بار (ساحل) دریای پنشخوار گر
 (دریای مازندران و گیلان) مردمی مهر ایزد را بینند، و مهر ایزد
 بسی راز نهان بآن مرد گوید.
- ۴۴ - پیغام به پنشخوار گر شاه فرستد که: «این خداوندی کر
 و کور چرا داری؟ و تو نیز خداوندی چنان کن چنانکه پدران و نیاکان
 تو و شما کردند.»
- ۴۵ - پانمرد گوید که: «من این خداوندی را چگونه شایم کردن
 که مرا آن سپاه گند (دلیر) و گنج سپه سردار نیست، چنانکه پدران
 و نیاکان مرا بود؟»
- ۴۶ - آن پیغمبر (فرستاده) گوید که: «بیاور (یقین کن)
 تاترا گنج و خواسته از پدران و نیاکانت بیش بسپارم.» او را از گنج
 بزرگ افراسیاب بیشتر نماید.





۴۷ - چون گنج بدست آورد ، سپاه گند زاپل آراید و بدشمنان شود .

۴۸ - و چون دشمنان را آگاهی رسد ، ترک و تازی وارومی بهم آیند که : « پذشخوار گر شاه را گیریم و آن گنج و خواسته از آن مرد بستانیم ! »

۴۹ - و پس آن مرد چون آن آگاهی شنود ، با پس سپاه گند زاپل ، بهم ایرانشهر آید ، و با آن سردمان به آن دشت ، چنانکه تو گشتاسب با خیونان سپید (هونهای سفید) به سپید رزور (صحرای سفید) کردی ، با پذشخوار گر شاه کوختش (ستیزه) و کارزار فراز کند .

۵۰ - و به نیروی یزدان ایرانشهر و فره کیان و فره دین مزدیستان و فره پذشخوار گر و مهر و سروش و رشن و آبان و آذران و آتشان کارزار اویر (بسیار) شگفتی کنند . واژ ایشان بهتر آیند ، از دشمنان چندان بکشند ، که مره (شمار) نتوان گرفت .

۵۱ - و پس سروش و نیرو سنک پشوتن ، پسر شما را بفرماندادار اورمزد از کنگ در کیان بینگیزند .

۵۲ - و پسر شما پشوتن برود با ۱۵۰ هاوشت (امت - طلبه) که ایشان پدموزان (جامه های) سپید و سیاه ، و دست (فره ؟ ...) من به درفش ، تا به پارس آنجاییکه آتشن و آبان نشسته اند (برقراروند) آنجا یشت کنند (مراسم دعا بجا بیاورند) .

۵۳ - چون یشت سر برود ، زوهر (چربی یا آب مقدس) به آب ریزند و آن آتش را زوهر دهند ، و دروندان (خبیثان) و دیویستان (دیویستان) را چنان باو سیهند ، (تباہ کنند) چنانکه به زستان سرد بروگ درختان بخشند .

۵۴ - و هنگام گرگ بشود (سرآید) و هنگام میش اندر آید و هوشیدر زرتشتان به نموداری دین به پدید آید ، و اثایه (زیان) و دروشک (دروغزی) سرآید ، و رامش و شادی و خرمی بیاشد .
(پایان در شاتردهم)

۱ - گشتاپ شاه پوسید که : پس از آنکه دستوران مینوی (روحانی) به ایرانشهر آیند ، و آن اند او زده (بکنده) را زند ، (ویران کنند) وجهان را از اپادیاوی (آسودگی) به پاکی و بی آلایشی گردانید باشند ، چه هنگام و زمانه رسد ؟ اندر هزاره یک یا چند خداوند ود هبد (پادشاه - فرمانروا) باشند ؟ جهان را چگونه رائیند ؟ (اداره کنند) داد دادستان اندر جهان چگونه ؟ به هزاره هوشیدر و هوشیدر ما و سوشیانسی چه آئین باشد ؟

۲ - جاماسی بیت خش گفتش که : « اندر هنگام هوشیدر ۱۸ خداوند باشند . اندر آن هنگام پتیاره (آفت - بلا) کم باشد ، دروج (دیو) و گرگ سرده (نوع) به او سیهد (تباہ شود) ، کار دادستان نه از داد بلکه از هات مر (زبردستی) کنند ، سال و ماه و روز کمتر باشد .

۳ - چون از هزاره هوشیدر پانصد سال سر برود ، خورشید دامان (آفیدگان) را بزند . هوشیدر ماه زرتشتان پدید آید ، و دین را روا

- (رایج) کند ، آز و نیاز سرده (نوع) همه را تباہ کند .
- ۴ - پس دیو ملکوس آید ، و آن زستان ملکوسان کند ، همه دام و جانور اندر آن زستان تباہ شوند . پس ورجمکرد (حصار جم) را به او سیهند ، (ویران کنند - بگشايند) و مردم ، ستور و جانور از آنور (حصار) بیرون آيد ، و جهان را باز بیارايند .
- ۵ - پس (دیو) خشم برود و بیوراسپ (ضحاک) را از بند برهاند ، و جهان را فراز گيرد ، پس مردم بخورد و پس جانور بخورد .
- ۶ - پس اورمزد ، سروش و نیروسنگ را بفرستد که ، « سام نريمان را بینگيزند ! » ايشان روند و سام را بینگيزند ، نيريوشان را چنانکه بود باز دهنده . سام برخizند و بسوی آزی دهak (ضحاک) شود .
- ۷ - آژ دهak که سام نريمان را بیند ، بسام نريمان گويد که : « سام نريمان : هریک دوستیم ، بیاور (یقین کن) تا من خداوند تو سپه سردار من باشي و این جهان را باهم بداریم ! »
- ۸ - سخن نیوشد (نشنود) و او گرzi برسر آن دروند (خبیث) زند . آن دروند به سام گوید که : « مرا مزن ! تو خداوند من و من سپه سردار باشیم ، این جهان را باهم بداریم ! » و سام سخن آن دروند را نشنود ، و گرzi دیگر برسر آن دروند زند و او بمیرد .
- ۹ - پس هزاره سوشیانس اندر آید . سوشیانس به همپرسه (مشورت) اورمزد رود ، دین بپذیرد ، و بجهان روا کند .
- ۱۰ - پس نیروسنگ و سروش بروند ؟ کی خسروسیاوشان ، توں نوذران و گیو گدرزان و دیگران را با هزار گنج و سردار انگیزند ، اهريمن را از دامان (آفید گان) باز دارند ، مردمان گیتی همه منش (هم فکر) و هم گفتار و هم کردار باشند .
- ۱۱ - اهريمن و گشاد گان (زاد ورود) او را بدام اورمزد هیچش کار نباشد . پس دیو آز به اهريمن درآيد (هرزو درائی کند) که : « تو به دامان (آفید گان) اورمزد هیچ کاري نتوانی کرد ! »
- ۱۲ - پس اهريمن پيش تهمورس آيد : « مرا خورش باید ، خورش من و تو مهان (گران - زیاد) باید داشت ؟ نشنود .
- ۱۳ - ازین رو اهريمن به آز (دیوآز) درآيد که : « برو ، تو همه دیو و دروج و خرفستر (جانوران موذی) و دام من بخور ! » دیو آز برود و همه دام و دهش اهريمن را بخورد . سپس گوید که : « سیر نشدم ! » پس دیو آز و اهريمن نزار و ناتوان باشند .
- ۱۴ - پس سوشیانس سه یزش (سراسم مذهبی) فراز کند ؟ نزدیست (نخست) زند گان انوشه ، پس مرد گان آورد . چون یزش به هاون گاه (فجر) کند همه مردمان برخizند ؛ چون یزش به زیستون گاه کند مردمان زنده شوند ؛ چون یزش به او زرن گاه کند مردمان همه درست و بی دروش (بی رنج) باشند ؛
- ۱۵ - چون یزش به اویسر و ترم گاه کند مردم همه دو گانه





(نرو ماده) پانزده ساله باشند؛ چون بیزش به اوشهن گاه کند* شهریور همه کوه ها به جهان بتاود، ایوشوست (فلزات) به همه جهان باز ایستد، همه مردم به روی گداخته بگذرند، و چنان اویژه و روشن و پاک شوند که خورشید بروشند.

۱۶ - اهرین را بیرون از آسمان بکشند و سرش را ببرند؛ پس دام اویژه (خالمن) باشد، مردمان جاودانه، انوشه و بی مرگ و بی زمان (بی علت- بی غم) به داد (سن) پانزده ساله باشند، آنانرا چنان باشد که بکام خواهند.

فرجفت (انجام گرفت) به درود و شادی و رامش.

(پایان در هفدهم)

دبیله نخستین

۱ - گشتاسب شاه پرسید که: «سیع (بالا) گران چندبار، نیاز چندبار و برف سیاه چندبار، تگرگ سرخ چندبار و کارزار بزرگ چندبار باشد؟».

۲ - جاماسب بیتخشن گفتش، سیع گران سه بار باشد: یکی بفرمانروائی بیدادانه دهک و یکی به آن افراسیاب تورانی و یکی به هزاره زرتشستان باشد.

۳ - نیاز چهاربار باشد: یکی بفرمانروائی بد افراسیاب تورانی، یکی به خداوندی اشکانیان و یکی به خداوندی پیروز یزد گردان، و یکی به سرفتن هزاره زرتشستان باشد.

۴ - گزند گران سه بار باشد: یکی بخداوندی منوچهر و یکی بخداوندی پیروز یزد گردان و یکی به سر (انجام) هزاره زرتشستان.

۵ - برف سیاه و تگرگ سرخ سه بار باشد: یکی بخداوندی منوچهر و یکی به خداوندی کی کاووس و یکی اندر هزاره هوشیدران باشد.

۶ - کارزار بزرگ سه بار باشد: یکی به آن کاووس شاه که با دیوان به برز (بالا - آسمان) سیزه کرد و یکی به آن شما باخیون سپید (هون سفید) که دین را جادو کرد، که او را ارجاسپ خواند و یکی در سر هزاره زرتشستان باشد که بهم آیند ترک و تازی و اروپی چون با آن دهبد (پادشاه) سیزند.

دبیله دوم

۱ - گشتاسب شاه از جاماسب پرسید که: به آمدن آن هنگام پسر من، دخشه (علامت) و نشان چه نماید؟

۲ - جاماسب بیتخشن گفتش که: گاه هوشیدر که پدید آید، این چند نشان به جهان پدیدار شود:

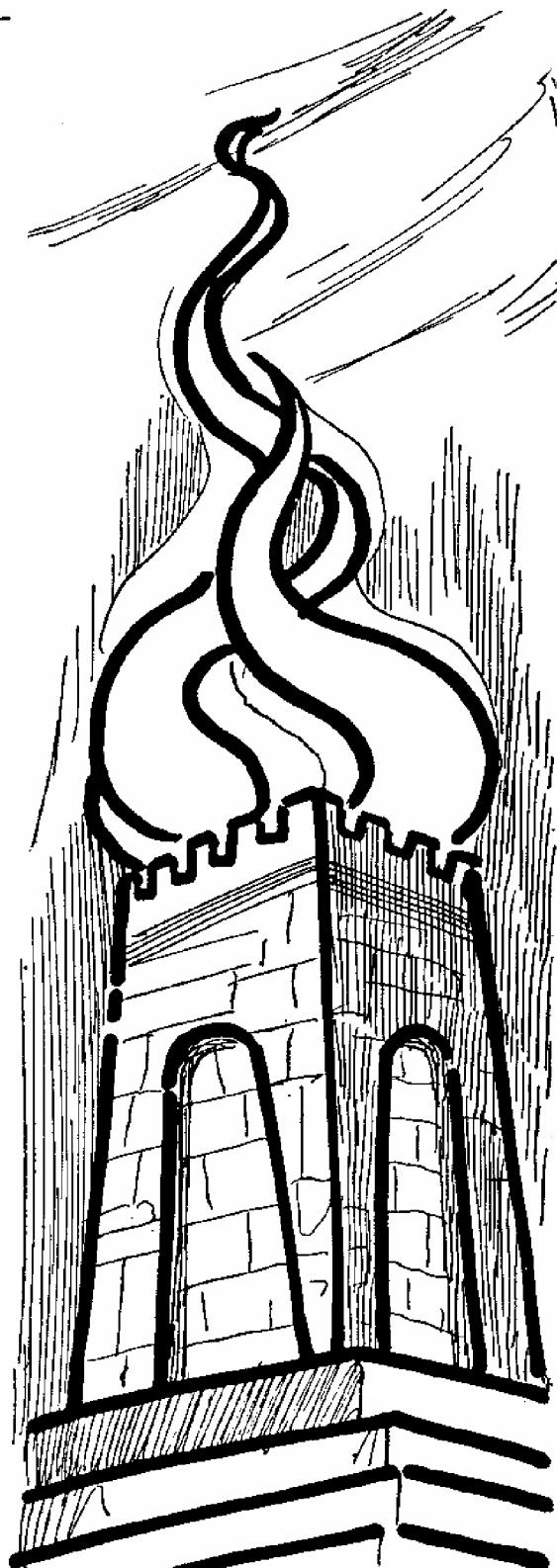
۳ - یکی اینکه شب روشن تو باشد.

* بدانکه شباهن روز پنج گاه است چنانکه از شش دانگ روز سه دانگ گاه هارون باشد و یک دانگ و نیم گاه ریتون و یک دانگ و نیم گاه ازیرن باشد و از شب سه دانگ گاه اویسو تم باشد و سه دانگ دیگر گاه اشنیان باشد.

روایات فارسی هرمزیار فرامرز بهمنی ۱۹۳۲ ص ۳۰۰ و نیز بندهش در ۲۵ فقره ۹ - متون پهلوی ترجمه E.W. West دیده شود.

- ۴ - دوم اینکه هفتورنگ (بناتالتعش) گاه بهله (مقر خود را تغییر دهد) و بسوی خراسان گردد.
- ۵ - سوم اینکه درآمد مردمان یکی از دیگری بیشتر باشد.
- ۶ - چهارم اینکه مهران دروجی (پیمان شکنی) که اندر آن زمان کنند، زودتر و بیشتر (بعقصود) وسند.
- ۷ - پنجم اینکه مردمان خوار فرمانرواتر و چابکتر باشند.
- ۸ - ششم اینکه بتران را نیکی بیش باشد.
- ۹ - هفتم اینکه دروح آز سهمناکتر باشد.
- ۱۰ - هشتم اینکه پند افسون که اندر آن زمانه کنند دوست تر(؟) دارند.
- ۱۱ - نهم اینکه خرفستان (جانوران موزی)، مانند پلنگ و گرگ چهار زنگ (چهاریا) را زیان بیش باشد.
- ۱۲ - دهم اینکه بدآگاهان پردين دستوران فسوس (مسخره) بیش کنند.
- ۱۳ - یازدهم اینکه آزاردین دستوران روا باشد، بایشان زور و نا راستی گران گویند.
- ۱۴ - دوازدهم اینکه هایین (تابستان) و زمستان گزیدن (تشخیص دادن) نشاید.
- ۱۵ - سیزدهم اینکه دوشارم (دلبستگی) بسیار به کهتر، دهی (درشتی) باشد.
- ۱۶ - چهاردهم اینکه کسانیکه اندر آن هنگام و زمانه زایند پتر و نیز و مانتر (زیرکتر - زرنگکتر) باشند و نیز بزودی بمرگ رسد.
- ۱۷ - پانزدهم اینکه آزمیان (محترمین) به بی آزری و دروحی و دروغ داوری و زورگواهی بیش کنند مرگ و زمان بزرگ شتاب هفتان (سیارگان) بهمه کشور رسند.
- ۱۸ - پس دستور جهان باید و پیغامبر زند فراز مرزد (دویاره تصفیه کند).
- ۱۹ - شانزدهم اینکه دو ور (دریاچه) هست به سگستان (میستان) پکشاید وزره (دوازه) شهرستان را آب ببرد و همه سگستان پرآب بباشد.

پایان
ترجمه : صادق هدایت



مگر

تراندست اجل کی فرار خواهد بود
قرارگاه تو دارالقرار خواهد بود

اگر تو ملک جهان را بدست آوردي
مباش غره که ناپايدار خواهد بود

به هال غره چه باشی که يك دوروز دگر
همه نصيبة ميراث خوار خواهد بود

ترا به گنج لحد سالها بباید خفت
تن توطعه هر مورو هار خواهد بود

نيازمندي ياران نداردت سودي
مگر عمل که ترا باز يار خواهد بود

بس سوار که آنجا پياده خواهد شد
بس پياده که آنجا سوار خواهد بود

بس امير که آنجا اسير خواهد شد
بس اسير که فرمانگزار خواهد بود

بس امام رياي و پيشوای بزرگ
که روز حشر و جزا شرمسار خواهد بود

چرا ز حال قيامت دمي نينديشي
که حال يخبران سختزار خواهد بود

بهشت هيطلبي وزنه نپريزي؟
بهشت منزل پريزي گار خواهد بود

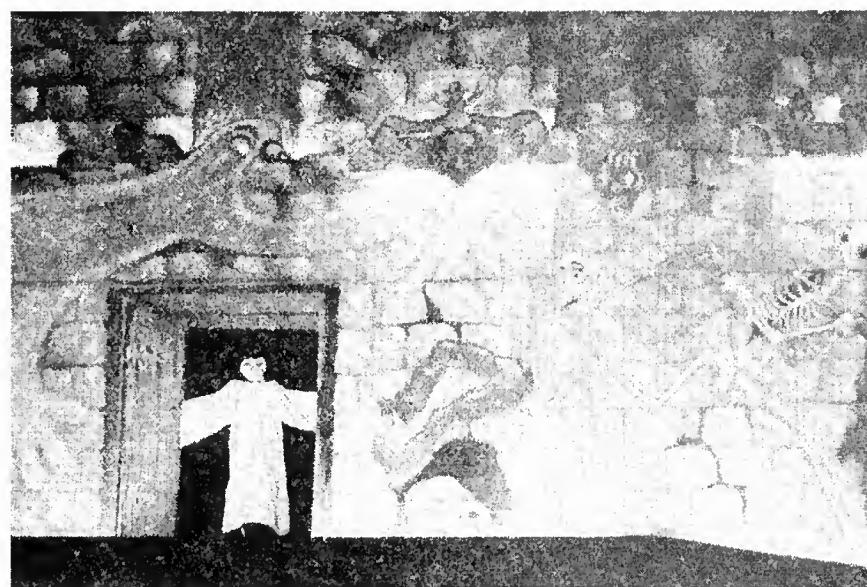
گذر ز باطل و مردانه حق پرستي کن
ز حق پرستي بهتر چه کار خواهد بود؟

به قطره قطره حرامت عذاب خواهد بود
به ذره ذره حلالت شمار خواهد بود

«سعدي»



مپنداز
با این عمل دوزخیان
کاھل بهشتم
« سعدی »



مرگ

تفسیر و توضیح :

متأسفانه نام نقاش تصویر فوق (که از ترکیب چهار زنگ بوجود آمده یعنی چهار بار زیر چاپ رفته است واید میرود که بقدر کافی نزدیک به اصل از آب درآمده باشد) برما معلوم نیست وابن تابلونیزمانند سایر تابلوهای این کتاب برحسب تصادف بدست ما رسیده است.

بطوریکه باسانی میتوان تشخیص داد در تابلوی فوق ، مرگ که طبق معمول بصورت اسکلتی نشان داده شده ، رشتة ظنایی را برگردن مردی افکنده وبا بی حرمتی آشکار (یا باصطلاح خودمانی تر با اردنگی و پس گردنی) او را بسوی دروازه ای که بوسیله دربان سرموزی گشوده شده میراند .

البته وضع نمای خارجی و چهره خارق العاده دربان هر بیننده ای را به این فکر و امیدارد که درپشت این دیوار عجیب و دروازه شسته ، دنیائی اسرارآمیز باید وجود داشته باشد و از رست میهمان نوازانه دربان که در رابتمانی گشوده نیز میتوان دریافت که از واردین به همان گونه که شایسته اند پذیرائی خواهد شد . اما از چهره غفرینی که از فراز دیوار سرکشیده و بطمعه جدید و تازه وارد خود مینگرد میتوان فهمید که میهمانداران نیز چگونه موجوداتی هستند و رویه مرفته درپشت دیوار چگونه دنیائی باید وجود داشته باشد .

دنیای بعد از مرگ یکی از پیچیده ترین اسرار این جهان است و هنوز کسی نتوانسته است کوچکترین راهی به این دنیای تاریک و مرموز پیدا کند و کسی را از آن کوچکترین خبری نیست و « آنرا که خبر شد خبری باز نیامد » .

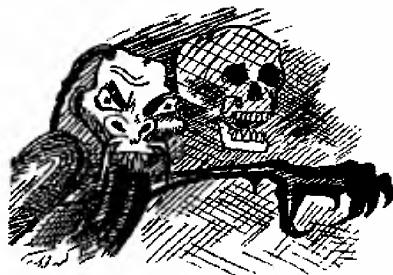
اما موضوع دیگری که تصویر فوق پیش می‌آورد مقایسه بین مرگ دشوار و وقت‌انگیز آدمی و مرگ برشی از جانوران دیگر است. مسلمًا بین مفهومی که مرگ برای آدمی دارد با آنچه حیوانات درباره آن می‌اندیشند تقاضوت فاصلی محسوس است. البته همه موجودات جاندار به زندگی خود علاقمند هستند و تا آخرین لحظه حیات بنا به غریزه ذاتی خود همه گونه کوششی را برای حفظ زندگی خویش بکار می‌برند ولی همینکه زمان مرگ طبیعی آنها فرا می‌رسد گوئی دیگر موضوع بکلی تغییر می‌کند ویرخلاف آدمیزاد آنرا با آغوش باز می‌پنداشند. از آرامش خاطری که جانوران بهنگام ترک این جهان از خود نشان میدهند، باید گفت که اگر عتل و هوش آنها کافی نباشد که پدانند مرگ در حقیقت بازگشتی به سوی خالق است، لاقل کوئی مرگ را مقنمه وصول به دنیای بالاتر و آسوده‌تری می‌پندازند. البته کسی دقیقاً از اندیشه‌های جانوران باخبر نیست. غرض این است که مرگ طبیعی برای جانوران آقدر که برای آدمیزاد ترس آور و مخوف است وحشتی در بر ندارد حتی گاه در برشی از حیوانات مرگ بازیابی خاصی نیز همراه است: مثلاً تو، هنگامیکه مرگ خود را تزدیک می‌بیند بسوی محلی که در آنجا اولین عشق خود را در کرد بوده است می‌شتابد و سرود خوانان خود را بست مرگ می‌سیارد.

گریه، باحسن پوش از وقوع خود، کمی قبل از مرگ بگوشة دنجی پناه می‌برد و دور از دیده دیگران با آواش خاطر از مرگ پذیرایی می‌کند و معروف است که تا حال کسی مرگ که یک گریه را بهشتم ندیده است، بهمین تحفه‌پیش از مرگ بسوی محلی که نیاگان و پیشیان او در آنجا جان سپرده‌اند راه پیمانی می‌کند و بطوریکه شنیده یا جائی خوانده‌ام در آفریقا از اینگونه گورستان چمعی فیلان زیاد یافت شده است. شاید در مورد حیوانات دیگر موضوع تقریباً مشابه همین باشد.

مرگ آدمی وحشت‌ناک‌ترین و دلخراش‌ترین منظره‌ای است که می‌توان اندیشید. وحشتی که مرگ برای آدم پا برگ کیا گاه برای خویشاوندان و نزدیکان او در بردارد وصف نشدنی است. شاید بدین جهت که طبق تابلوی فوق، مرگ آدمی همانند مرگ حیوانات نیست یعنی آدمی لذتی را که مرگ در بردارد هرگز حس نمی‌کند بلکه مرگ مانند دژخیمی او را بی‌رحمانه خفه می‌کند و کشان کشان با وضعی خشنوت‌آمیز به دنیای دیگر میراند تا در آنجا به حساب کارهای او رسیدگی کنند.

البته باید بین مرگ یک بدکار و مرگ یک نکوکار تقاضتها می‌باشد. در اینخصوص خواننده را به دو تابلوی زیبا و دیدنی که در صفحات بعدی این کتاب چاپ خواهد شد مراجعت می‌هیم.

در سورد تابلوی مقابله معلوم نیست که آیا تقاض ناظر به مرگ یک بدکار بوده است یا مرگ همه‌آدمیان را یکسان نمی‌شود و همه را با یک طناب خفه کرده است، و یا باصطلاح معروفتر همه را با یک چوب به جهنم رانده است. اگر چنین باشد دلیل آنرا باید از خود او برسید. گویا پنظر او دیگر وجود نکوکار و موضوع نکوکاری مستثنی است: برابر همه فقط دروازه یک دنیا را گشوده اند و آن هم دروازه دنیای جهنم است.



نقاشی هدایت - سریوجه داستان «سایه مقول»



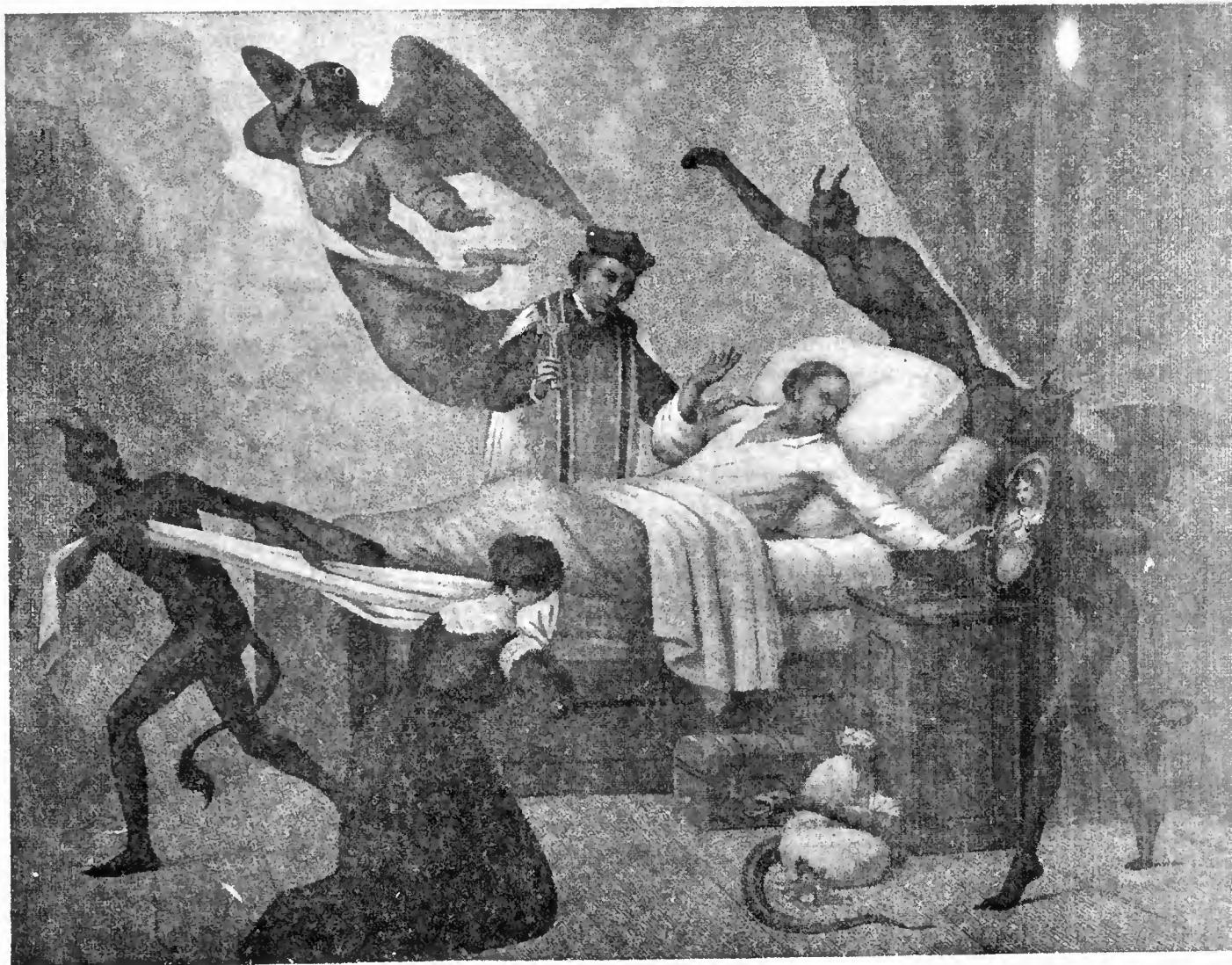
مرگ نکوکار

تفسیر و توضیح :

این دو تابلوی زیبا که روپرتوی همچاپ شده یکی بنام «مرگ بذکار» و دیگری «مرگ نکوکار» است. این تابلوها مستثنی از هرگونه تفسیر و توضیحی است و هر پیشنهادی با اندک تفکر و تعمق میتواند به نکاتی که نقاش در آنها گنجانیده است بپردازد. از تابلوی «مرگ بذکار» که دارای قطع اصلی بزرگتری است قسمتی که دوزخ و مالک دوزخ را نشان می‌دهد بریده شده زیرا تناسب قطع اصلی آن با قطع کتاب ما جور در نمی‌آمد است. البته در موقع مشاهده و مطالعه این تابلو باید در ذهن قسمت بریده شده را منظور داشت.

محیطی که در آن لحظات آخر زندگی مرد نکوکار جریان دارد دارای زیبائی و روحانیت و آرامش خاصی است: خانواده او با افسردگی خاطر، بهمراه کشیش، در حال نیایش و خواندن دعا برای آمرزش او دیده می‌شوند. گوئی آنها مرگ را حق میدانند و برای بیمار محض خود نگران نیستند و به لطف و بخشش خداوند امیدوار هستند. در بالای تابلو نیز دونن از پیامبران در آسمان دیده می‌شوند که گوئی به انتظار ورود بیمار محض بوده و برای پذیرائی او نشسته‌اند.

اما بعکس، محیطی که «بذکار» در آن جان می‌سپارد محیطی زفت و وحشت انگیز است. این بیمار حتی در آخرین لحظات زندگی خود بجای توجه خویش را بخداوند معطوف کند و از او طلب آمرزش نماید چشمهاش خودرا به لذات پست و شهوت پلید.



مرگ بَدکار

دنیوی دوخته است (تصویر زنی که در دست عفریت دیده میشود و جعبه جواهرات روی میز که بیمار به آنها توجه دارد اشاره بهمین موضوع است). پای تخت بیمار کیسه پول، که متعاقی است کلیف و جنایت‌آمیز، دیده میشود که دور آن سار و حشت آوری چشیده زده است. عیال بیمار ظاهراً در حال ندبه و زاری است ولی بی شک در باطن به انتظار مرگ شوی است و در برابر کیسه پول یعنی ژروت اوست که زانو به زمین زده است. فرشته قبض روح از شرمساری و تأثیر صورت خود را با دست پوشانیده دور میشود و وظیفه خود را به عفریت و حشت‌ناکی می‌سپارد. عفریت دیگری نیز بیمار بَدکار را به سوی جهنم میکشند و با کشیدن ملاقه، با صلح زیر پای اورا جارو می‌کند. البته نکات بسیار دیگری هست که میتوان به این توضیحات مختصراً افزود ولی متأسفانه در ذیل این تابلوها محل کافی برای توضیح بیشتر نیست. ضمناً شاید بی مناسبت نباشد شرحی را که صادق هدایت در باره مرده نکوکار و بَدکار در حاشیه کتاب «نیرنگستان» خود از «ازدواج‌وارث نامه» نقل کرده است در اینجا نیز آورده شود:

«دوستکار سفیدهٔ صبح چهارم نسیم خوشبو و بلایمی به مشامش میرسد، دختر دلربای درخشانی به او جلوه میکند. روح مرده با نعجب ازاو میرسد که کیست: او شرح میدهد که من نتیجه گفتار و کردار و پندار نیک تو هستم، و بر عکس این برای مرده گناهکار اتفاق می‌افتد.»

در باره دارزو راء

(با شهری بنام تهران)

در صفحات مختلف این کتاب درباره آدمی و نفس آدمی ، کرمه زمین ، آفرینش و غیره مطالبی ذکر شده است و جا دارد که در باره شهر طهران نیز که از آن دریکی از روایات مربوط به ظهور اشاره‌ای رفته است ذکری بیان آید لذا عین متن روایت مفضل بن عمر به قل از کتاب سفينة النجات ، علامه الظہور نظام الاسلام و منتخب التواریخ ، بدون توضیح و تفسیری در زیر نوشته میشود:

« نقل کردۀ مفضل بن عمر از حضرت صادق (ع) که فرمود :

ای مفضل آیا میدانی کجا واقع میشود دارزو راء؟ عرض کردم : خدا و حجت خدا بهتر میداند . فرمود ای مفضل بدان بدرستیکه در حوالی ری کوهی است سیاه بنا میشود در ذیل آن کوهی شهری باسم طهران که دارای قصرهایی است مانند قصرهای بهشت وزنهای آن شهر مانند حورالعین میباشد ، بدان ای مفضل آن زنها ملبس بلباس کفار و مزین بزین بزینت جبارین میشوند ، و سوار میشوند بزین و تکین از شوهر نکنند و وفا نکند کسب شوهرها بر مخواج آنها پس طلاق بخواهند از شوهرها ، و اکتفا میکنند مردها بمردها و شبهه میشوند مردها بزتها و زنها بمردها ، پس اگر خواستی دینت را حفظ کنی در آن شهر سکنی مکن و سرزل و خانه در آنجا اختیار منما برای خاطر آنکه آنجا محل فتنه است ، و فرار کن از آن شهر بسوی قله‌های کوه و از سوراخ کوهی بسوراخ کوهی مثل رویاه و بهجه‌های رویاه . »

سفينة النجات - علامه الظہور نظام الاسلام -
منتخب التواریخ به نقل از بحار

گفتگوی زرتشت

با

اور هرزو

در باره ظهور و علائم ظهور

ترجمه : صادق هدایت

صادق هدایت در ترجمه متن اصلی تعداد زیادی لغات اصیل پهلوی را بکار برده است که برای پیشتر از خواندن گان قرائت متن را دشوار میکند مانند یزش به معنی آئین پرستش ، او اروپی به معنی رذیلت ، هاوشت به معنی پیروز دین ، خرفستر به معنی جانوران موزی و پسیاری دیگر . اینجانب برای آسانتر کردن قرائت و روانی متن بجا لغات نامانوس وغیر متداول ، معادل فارسی کنونی را که صادق دو ذیل صفحات آورده است قرار داده ام . البته علاقه مندان برای مطالعه عین ترجمه اصلی و متن کاملتر میتوانند به کتاب « زند و هومن یسن » مراجعه کنند .

ضمناً چند لغت که معنی بسیط فارسی نداشت با تیاز به توضیح پیشتر در مورد آن بود با نشانه ممتازه مشخص شده و در پایان شرح و معنی آنها ذکر گردیده است . قسمتهایی که در داخل () گذاشته شده توضیحات شارحن است . ح . ق .

(۱) زرتشت گفت که : ای دادار جهان ! نشانه دهمین صد سال چه باشد ؟

(۲) اورمزد گفت که : « ای سپیتامان * زرتشت ، نشانه هرازه تو که به سرسد روشن کنم :

(۳) در آن پست ترین هنگام ، یکصد گونه و یکهزار گونه و ده هزار گونه دیوان ژولیده موى از تختمه خشم ، برستند .

(۴) آن بد تیخمان از خطه خوراسان به ایرانشهر بریزند . افراشته درفش باشند و زین سیاه دارند و موى ژولیده پریشت دارند ; و از نژاد پست ترین بندگان دروگران « زویش » * و پیشتر مزدور باشند .

(۵) « ای سپیتامان زرتشت ! آن تختمه و زادورود خشم را بن پیدا نیست .

(۶) آنان بیاری جادو به دههای ایران که من اورمزد آفریدم بریزند .

(۷) آنگاه بس چیزها را سوزنده و لاپیند و خانه از خانه داران ، ده ازدهگانان ، آبادی و بزرگی ویزگزادگی و راستی در دین و پیمان و زنها و شادی و همگی آفرینش من اورمزد که دادم و این دین ویژه مزدیستان و آتش بهرام * که به داد برپا شده است (همه) به نیستی رسد و زنگیان و آوارگان پیدا آیند .

(۸) و آن روستای بزرگ شهر و آن ده بزرگ دودمانی شود و از آن دودمان بزرگ بیش از استخوانی نماند .

(۹) « ای سپیتامان زرتشت ! این دههای ایران که من اورمزد آفریدم ، به زیان جوشی و بیدادی بیداد برکنند .

(۱۰) آن دیوان ژولیده موى فریفتار باشند (| چون آنچه گویند نکنند |) « و بد ترین دین دارند » (| چون آنچه نگویند کنند |) .

(۱۱) ایشان را پایداری در گفتار و پیمان و راستی و آئین نیست و زنها ندارند ، و بگفته خود استوار باشند .

(۱۲) و این دههای من اورمزد را که آفریدم به قریفتاری و آزو فرمانروائی بیدادانه برکنند .

(۱۳) « اندر آن هنگام ، ای سپیتامان زرتشت ! همه مردم فریفتار باشند . (| بدخواه یکدیگر باشند ؛ |) و سهروردی بزرگ دگرگونه باشد .

- (۱۴) و آزم و دلستگی و روان دوستی از جهان بشود.
- (۱۵) مهر پدر از پسر و برادر از برادر برود؛ و داماد از پدر زن روی بگرداند، و خواهش مادر از دختر جدا و دیگر گونه باشد.
- (۱۶) «ای سپتامان زرتشت! چون دهمن صد سال توسر برود، خورشید راستتر و نهفته‌تر، و سال و ماه و روز کوتاه‌تر باشد.
- (۱۷) و سپندارمذ* زمین تنگتر و راه‌ها دشوارتر باشد.
- (۱۸) و مبوبه تخم ندهد، و دانه‌ها از ده هشت بکاهد و دو بیفزاید و آن که بیفزاید رسیده نباشد.
- (۱۹) و رستنیها و دار و درخت بکاهد، اگر کسی یکصد میستاند، نود بکاهد و ده بیفزاید، و آنکه بیفزاید گوارا و خوشمزه نباشد.
- (۲۰) و مردم کوتاه‌تر زیند و هنر و نیروی ایشان کم باشد، و فریقتارتر و بیدادتر باشند، و سپاس و آزم نان و نمک ندارند، ایشان درینه پرسشی (از یکدیگر) نباشند.
- (۲۱) «درآن بدترین هنگام، یک مرغ را بیشترگرامی دارند تا آن مردم دیندار ایران را.
- (۲۲) مزد ایشان به کار کم و کار و ثواب از دست ایشان کم رود، و همه گونه جدا کیشان بد خواه ایشان باشند.
- (۲۳) و درهمه جهان مرده را چال کنند و مرده را بگسترانند.
- (۲۴) ونهان کردن مرده و شستن مرده، و سوزاندن و بردن مرده به آب و آتش و خوردن مردار را بهداد گیرند و نپرهیزند.
- (۲۵) گمان کنند که کار و ثواب بزرگ‌انجام دهنند و راه دروغ پرستی و دوزخ سپرند؛ و از رذیلت و فرومایگی و گمراهی و خشم و آز به دوزخ روند.
- (۲۶) «اندر آن هنگام سخت، ای سپتامان زرتشت! آن پست ترین بندگان بخداآندی ده‌های ایران فراز روند.
- (۲۷) «ویهدینان که کستی* به میان دارند، پس از آن پاکی داشتن نتوانند.
- (۲۸) چه، به آن پست ترین هنگام، مردار و پلیدی چنان بسیار باشد که هر کس گام گام بنهد، به مردار رود.
- (۲۹) یا چون تطهیر کنند چون پای از مغایق بیرون نهد به مردار رود.
- (۳۰) یا چون به نسا کده* آئین «درون»* بجا آورد بی آنکه بوسم فراز بگستراند سزاوار باشد.
- (۳۱) یا به آن پست ترین هنگام، شایسته باشد که دومرد عبادت بکنند تا این دین به نیستی و نزاری نرسد؛ چون از صد، از هزار و از ده هزار یکی باشد که به این دین گرود، و نیز آن که بگرود کار دین را انجام ندهد.
- (چون) آتش بهرام* به نیستی و نزاری رسد، از هزار یکی را نگهداری کنند و بدان چنانکه باید هیزم و بوی خوش ندهند.
- (۳۲) یا چون مردی برای انجام آئین دین آماده شد هر چند مراسم دین نداند چون بامنش نیک آتش افروزد سزاوار است.
- (۳۳) «خواسته و آزم همه به جدا کیشان و جدا راهان رسد.
- (۳۴) و ثوابکاران نیک از دودمان آزاد مردان و دانشمندان دین بی پوشش و سر و پا بر هنر بروند.
- (۳۵) خردان دختر آزاد گان و بزرگان و دانشمندان دین بزنی گیرند.
- (۳۶) آزاد گان و بزرگان و دانشمندان دین به شکستگی و بندگی رسند و «زویش»* و خردان به بزرگی و فرمانروائی رسند و آوارگان و خردان به پیشگاهی و فرمانروائی رسند.
- (۳۷) گفتار دینداران و مهرو و گزارش قانونگذاران راست، گفتار راستان و نیز آن پاکان را انگیزش پندارند؛ گفتار خردان و نارو زندگان و بدکاران و دلگران و فتوی دهنگان تاحق را راست و باور دارند.
- (۳۸) و بدان سوگند دروغ خورند و به زور گواهی بدان دهند و زور و ناسزا برسن او بمزد گویند.

- (۳۹) « آنانکه به پیشوایان دین و پیروان دین نامبردارند بد خواه یکدیگر باشند و خرده‌گیری کنند و بد یکدیگر را نگزند ؛ برایشان اهریمن و دیوان دشمنی بیشتر برده باشند .
- (۴۰) و از گناهایکه مردمان کنند ، از پنهنگناه سه گناه پیشوایان دین و پیروان دین کنند و نیکان را دشمن باشند و عبادتی که بپذیرند انجام ندهند و یم از دوزخ ندارند .
- (۴۱) « و اندر آن ده میں صد سال که هزاره تو پسر خواهد رسید ، ای سپیتمان زرتشت ! همه مردم آز پرست و ناسزا دین باشند .
- (۴۲) و ابرکامکار و باد تندرو ، بهنگام و زمان خویش باران نشایند کرد .
- (۴۳) ابر سهمگین همه آسمان را چون شب تار کند .
- (۴۴) باد گرم و باد سرد بیايد و ببر و تخمه دانه ها را ببرد .
- (۴۵) باران نیز بهنگام خویش نبارد و بیشتر جانوران زیانکار و اهریمنی بیارد تا آب .
- (۴۶) و آب رودخانه ها و جویباران بکاهد و آنرا افزایش نباشد .
- (۴۷) و ستور و گاو و گوسپند کوچکتر زایند و بی هنرتر زایند و بار کم ستانند و موی کمتر و پوست تنگتر (باشد) و شیر (ایشان) نیفرايد و چربی کم دارند .
- (۴۸) و گاو و رزرا را نیرو کم و اسپ تندرو را هنر کم و تکاوری کمتر باشد .
- (۴۹) « و به آن هنگام سخت ، ای سپیتمان زرتشت ! مردمی که کستی به میان دارند ، از بد خواهی فرمانروائی بیدادانه و بسیاری فتوی دهنده گان ناقح ، به تنگ آشده زندگی ایشان بایسته نبوده و مرگ آرزو کنند .
- (۵۰) و جوانان و خردسالان بیمناک باشند و ایشان را هوای بازی و راش از دل برنايید .
- (۵۱) « و جشن و رسم پیشینیان جای کنند و آن نیز که کنند بدان بی گمان باور ندارند .
- (۵۲) و پاداش از روی داد ندهند و بخشش نکنند و صدقه ندهند و آن نیز که دهنده باز بخشند .
- (۵۳) « و آن مردم به دین نیز که این دین بهی مزدیستان بستایند ، به راه و روش و به جامه ایشان (دشمنان) فراز روند ؛ ایشان به آن دین خویش نگروند .
- (۵۴) و آزاد گان و بزرگان و دهگانان نیک ، ازده و جای خویش ازین جای و دودمان خویش به دریدری شوند ، و از خردان و ناچیزان ، چیز به نیاز خواهند ، و به دریوزگی و آوارگی رستند .
- (۵۵) ازده نفر نه نفر این مردم به سوی باخته تباہ شوند .
- (۵۶) « در خداوندی پدایشان ، همه چیز به نیستی و آوارگی و سبکی و آلودگی رسد .
- (۵۷) سپندارمذ* زمین دهان باز گشاید و هر گوهر و فلز پدیدار شود چون : زر و سیم و روی و قلع و سرب .
- (۵۸) و خداوندی و پادشاهی به بند گان غیر ایرانی رسد ، چون خیونان * ، ترک ، اتور * و توبیذ * ، چون او درک * و کوهیاران و چینیان و کابلیان و سغدیان و ارومیان * و خیونان سپید سرخپوش به ده های ایران من فرمانرو باشند . فرمان و آرزوی ایشان به جهان روا باشد .
- (۵۹) « پادشاهی از ایشان چوین کمران و تازیان و ارومیان به ایشان رسد .
- (۶۰) آنان چنان فرمانروائی بدهند که مرد پرهیز کار نیک و سگسی را کشتن به چشم ایشان هردویکی باشد .
- (۶۱) و پاسداری و تازگی و آبادی و ده و دودمان و خواسته و دسترنج و قنات و رود و جویبار به دینان ایران ، به این بیگانه گان رسد ؛ و میز و درفش به ایشان رسد ؛ و بکام خشم به فرمانروائی جهان روند .
- (۶۲) و چشم (آزمند) شان از خواسته پرنشود و خواسته جهان گرد کنند ، و زیر زمین نهان کنند .
- (۶۳) و پسا نابکاریها چون غلام بارگی و نزدیکی بازنان بی تعاز کنند ، و هوای پرستی و کارهای نکوهیده بسیار ورزند .
- (۶۴) « و در آن هنگام سخت ، شب روشن تر و سال و ماه و روزه یک هکاهد و سپندارمذ زمین برآید و آفت و مرگ و نیازمندی بجهان سخت تر باشد .
- (۶۵) اورمزد به سپیتمان زرتشت گفت : « این را از پیش گوییم .

- (۶۶) این گنابیتوی دیومنش آنگاه که باید تباہ شود ، ستمکارتر و بدفرما نرواتر باشد . «
- (۶۷) پس اورمزد به سپیتمان زرتشت گفت که : « به پیشوا یان و پیروان دین این بخوان و از برآن ، به زند و پازند گزارش یاموز که به جهان فراز گویند : » « که ایشان باید به امید معاد و رستگاری روان خویش ، رنج و زیان و دشمنی این جدا دینان دیو پرستان را برخود هموار کرده برد پاری گشند .
- (۶۸) « ای سپیتمان زرتشت ! بتو نیز این گویم : کسیکه به آن هنگام تن خواهد ، رستگاری روان نتواند ، چه تن فربه و روان گرسنه و نزار به دوزخ خواهد بود ؟ کسیکه روان خواهد ، تشن گرسنه و نزار ، به گیتی شکسته و درویش است و روانش فربه به بھشت . »
- « پایان درجهارم بهمن بیثت »

- (۱) زرتشت از اورمزد پرسید که : « دادارا ! آیا در آن هنگام سخت پرهیز گاران و دیندارانی هستند که کستی بمیان داشته باشند و آئین دین را باشانند بوسیمه بجای آورند و پیوند خویشی به دودمان ایشان روا باشد ؟ »
- (۲) اورمزد به سپیتمان زرتشت گفت که : « بهترین مردان آن باشند که در آن هنگام سخت ، کستی بمیان دارد و آئین دین به برسیم بجا آورد ، گرچه مانند خداوندی گشتنی شاه نباشد .
- (۳) کسیکه در آن هنگام سخت « اینها آذیز بیده * و اشم و هو * بگوید و یاد کند مانند کسی است که در خداوندی گشتنی شاه « دوازده هومیست * را به زوهره * انجام بیداده است .
- (۴) و کسیکه آئین پرستش را بجا بیساورد و سرورد گاتها را بخواند مانند این است که او در خداوندی گشتنی شاه آئین واج * و سرورد گاتها را برگزاره باشد .
- (۵) پرهیز کارترین (مرد) آن باشند که به دین بھی مزدیسان باشد ، پیوند خویشی بدویان اورود .
- (۶) اورمزد گفت : « ای سپیتمان زرتشت ! درین نه هزار سالی که من اورمزد دادم ، مردم اندر آن هنگام سخت سهمگین تر باشند .
- (۷) چه ، در خداوندی بد خجالت و افراسیاب تورانی ، مردم در آن هنگام سخت بهتر میزیستند و پیشتر میزیستند ، و ایشان را رنج دشمنی از اهربیمن و دیوان کمتر بود .
- (۸) چه در آن خداوندی بد ایشان ، در ایرانشهر پنج ده ویران نبود ، چنانکه هزاره تو سر ببرد ، ای سپیتمان زرتشت !
- (۹) چه ، همه ده های ایران به سه انس ایشان کشته شود ؟ درفش ایشان تا دریای خزر پرسد ؛ با فرمان نروانی ستمگرانه جایگاه دین از آنجا ببرند ، و تاخت و تاز ایشان از آنجا خواهد رسید .
- (۱۰) « ای سپیتمان زرتشت ! این را از پیش گویم . »
- (۱۱) از موجودات در پرستش آنکس ایدون برتر باشد ، (| که عبادت اورمزد بیشتر کند . |) اورمزدا زاشوئی * بهمه چیز آگاه است ؛ (| اورمزد که از اشوئی آگاه است ، مزد و پاداش کار نیک و تواب را هر آنچه هست بدهد |) « پایان در پنجم بهمن بیثت »

- (۱) زرتشت از اورمزد پرسید که : « دادارا ! چون آنان بی شمار باشند به چه افزار ایشان را تباہ توان کردن ؟
- (۲) اورمزد گفت که : « ای سپیتمان زرتشت ! چون دیو ژولیده موی از تخمه خشم پدید آید ، نخست بسوی خورasan نشان سیاهی پیدا بشد ؛ هوشیدر پسر زرتشت به دریاچه فرزدان رائیده شود .
- (۳) درسی سالگی به گفتگوی باش اورمزد رسد ، ای سپیتمان زرتشت !
- (۴) کی رائیده شود ؟ (| گویند که پدر کی از نژاد کیان باشد و بیاری هوشیدر به هندوستان شود .
- (۵) در صد سالگی کام از زنان گیرد ، سپس کی ، چنانکه از نوشه های دینی پرمیا ید ، اورا بهرام و رجاوند خوانند از او بزاید . |)

گفتگوی زرتشت با اورمزد

- (۶) « در آن شبی که کسی زائیده شودنشانی بجهان رسد ، ستاره از آسمان پاراد ؛ زندگی پدر آن کسی بفرجام رسد ، او را بانوان شاه پیروزند ؛ پادشاه زن باشد . »
- (۷) چون آن کسی بهسی سالگی برسد سپاهی با درفش بیشمار ، سپاهی از هندو و چینی که در فرش افراسته دارد ؛ پاد رفشد افراخته و بازین افراخته ، به تاخت و تازتا بهرود روند ؛ ای سپیتانان زرتشت ! تا در میان دریای بهران روند .
- (۸) چون ستاره اورمزد (مشتری) به اوچ بلندی برسد و ناهید را فرود افکند ، لشکر بیشمار با درفش افراسته بیایند و پادشاهی به کسی رسد .
- (۹) کسانی ارسیستان و پارس و خراسان گویند ، دسته ای از جانب دریای خزر گویند ، برخی از کوهستان هرات گویند ، و کسانی از تبرستان گویند .
- (۱۰) و از آن سوی کسانی که در جستجوی پجه خردسالی باشند پدیدار شود .
- (۱۱) سپس پیاری یکدیگر وزیر یک درفش به دههای ایران آیند و گروه بیشماری از شیدا سب تخته خشم اشکر سه همناک بیشانی فراخ ، گرگ دوپا ، دیوان چرمین کمر بکشند .
- (۱۲) در کنار ارondسه کارزار کنند یکی به یکی به سپیدر زور و یکی بدشت نهادند .
- (۱۳) کسی گوید که پدریاچه سه تخته باشد ، کسی گوید به مرد تابان باشد و دیگری گوید در پارس باشد .
- (۱۴) سپاه بیشمار خرامانی با درفش افراسته به پشتنی دههای ایران باشد .
- (۱۵) و سپاه بیشماری تا به جایگاه دیوان بتازند ، چنان کشتاری نمایند که هزار زن از پس مردی به بینند و پگریند .
- (۱۶) ای سپیتانان زرتشت ! چون زمان سر برود ، این دشمنان مانند بن درختی که یک شب سرد زمستانی که برسد و یک شب برگ یافکند تباش شوند .
- (۱۷) این دههای ایران را که من اورمزد آفریدم باز بپیرایند . . .
- پایان قسمتی از درهفتم بهمن یث

- (۱) از بهرام و رجاوند پیداست که با غرهمتی بسیاری فرار سد و وندیه هیم را به پایگاه مؤبدان مؤبدیر گسارد ، و پایگاه دین را به داد و راستی استوار سازد ، و دههای ایران را که من اورمزد آفریدم باز بپیراید .
- (۲) آز ونیاز و کین و خشم و هوای پرستی و رشک و کفر و بکرداری از جهان کاسته شود .
- (۳) هنگام گرگان بسر برسد و هنگام بیشان اندر آید .
- (۴) و آذر فرنیغ و آذر گشنسپ و آذر بزین مهر را باز به پایگاه خود نشاند و هیزم و بوی خوش از روی داد بدتهند .
- (۵) واهریمن با دیوان و تاریک تخصیگان سترده و بیهوش بیاشند .
- (۶) پشوتن در خشان چنین گوید که : « کشته باد دیو ، و کشته باد پری ! کشته باد دیو دروج و بدی ! کشته باشند دیوان تاریک تخته ! اورمزد بزرگترین خدای دانا ، با فرشتگان سقرب که خداوندان نیک دانش باشند و فرهادین سزد بیسان بیفزاید ! و دودمان رادان و راستان و نیک که اندیشان بیفزاید نیک پیرو استار باد پایگاه دین و خداوندی ! »
- (۷) فرار سد پشوتن در خشان ، فرار سند با ویکصد و پنجاه مرد پیرو دین که سمورسیاه در بردارند و تختگاه دین و خداوندی خویش را برگیرند .
- (۸) اورمزد به سپیتانان زرتشت گفت : « این آنست که از بیش گویم : « چون هزاره زرتشتان سر برود آغاز هوشیدران باشد . »

پایان در هشتم بهمن یث

دو باره ظهور و علامت ظهور

- (۱) پیداست که هوشیدر به هزار و هشتصد سال زائید شود؛ به سی سالگی به مشورت دینی با من اورمزد رسد و دین پیدیرد.
- (۲) چون از مشورت بیاید، بانگ کند به خورشید که: «بایست!»
- (۳) خورشید ده شبانه روز بایستد.
- (۴) چون چنین شود همه مردم جهان بر دین بھی نزدیستان استوار شوند.
- (۵) فرشته‌ای به هوشیدر پسر زرتشت بانگ کند که: «ای هوشیدر، پیراستار دین راست! به خورشید بانگ کن که: «برو!»
- (۶) و هوشیدر پسر زرتشت به خورشید بانگ کند که: «برو!»
- (۷) خورشید ورجاوندیرو و همه مردم بدین بھی نزدیستان بگروند.
- (۸) اورمزد گفت: «ای سپیتمان زرتشت! این آنست که از پیش گویم که این (پیش آمد) آفرید گان را باز به هستی خویش آورد.
- (۹) چون نزدیک سرفتن هزاره باشد، پشوتن پسر گشتابس به پیدائی آید؛ نورالوهیت و تقدس بداو برسد.
- (۱۰) آن دشمنان که به دروغزنی بفرسانروائی نشسته باشند چون: ترکوتازی واروسی و ایرانیان بدتر از ایشان که راه چیرگی و ستمگری و دشمنی خداوندی را پویند، و آتش را بکشند و دین را نزار کنند و توانائی و پیروزگری از آن پیرند؛ و همه آنها که بد لخواه داد و دین را پیدیرند، یا بی دلخواه پیدیرند، آن داد و دین رانابود کنند، تا آنکه هزاره سربرود.
- (۱۱) و سپس چون هزاره هوشیدر ماه آید آفرید گان به هوشیدر ماه ییشورونده تر و نیزمند تر باشند واو گوهر دروج آز را بکشد و پشوتن پسر گشتابس همانگونه دستور پیشوای دینی جهان باشد.
- (۱۲) و اندر آن هزاره هوشیدر ماهان، مردم دریزشکی چنان زبردست باشند، چنان دارو و درمان بکار آورند ویرند که هر چند کسی که رو بمرگ است پس او نمیرد، اگر چه به شمشیر و کارد زند و کشند.
- (از شماره ۱۳ تا ۲۲ درباره دیوان تابع اهریمن و ضحاک و پیروزی فریدون است.)
- (۱۳) «پس تا من هزاره را به انجام برسانم دروغگوئی و دشمنی از این جهان بشود.
- (۱۴) و سپس سوچیانس بازآفرید گان را ویژه کند و رستاخیز و معاد جسمانی باشد.
- پایان قسمی از در نهم بهمن بخت

آنچام

فرجام یافت به خوشنودی و شادی و راشن! بکام بزدان باد! چنین باد! نیز چنین تر باد!
ترجمه: صادق هدایت

معانی لغات

* سپیتمان = نام نهمین پدر بزرگ زرتشت است.

زیوش = نام خانواده‌ای است که دشمن زرتشت بوده است.

کستی = کمرپند زرتشیان.

برشنوم = تظہیر - مراسم وضوی بزرگ ته شبه برای کسیکه به مرده آلوده شده است.

نساکده = جایگاه مخصوصی که مرده را از بردن به دخمه در آنجا میگذارند.

درون = نان مقدس

برسم = شاخه‌های باریک ... هرگاه خواهد نسکی از نسکهای زند بخوانند یا عبادت کنند چند عدد پرسم بلست گیرند . (فرهنگ جهانگیری)

سیندارمذ = فرشته موکل زمین و یکی از فرشتگان مقدس و یمرگ.

آتش بهرام = آتش مقدس که مظہر جسمانی سه آتش بزرگ و حامی همه آتشهای زمینی است.

اشوئی = پرهیزگاری - تقدس

مردمی که کستی بیان دارند = مقصود به دینان یعنی زرتشیان است.

خیونان = باید به معنی هوتها باشد.

اتور = غیر تواری.

توبید = دکتر بیلی Baily تبتی گمان کرده است.

اودرک = دار مستتر حدس میزند نام یکی از قابیل خزر باشد.

ارومیان = مقصود بیزانس است که شامل بوتان تیز میشود.

دروند = عموماً درمورد دیوان و مرتدان استعمال میشود.

آذیزمیده = دعای زرتشیان که پیش از خوراک بخوانند.

اشم و هو = دعای کوتاهی که زرتشیان مکرر بخوانند.

دوازده هومیست = دعائی است که در ۲۶۴ روز به اتفخار ۲۲ فرشته میخوانند.

روهر = بمعنی یقه و جریبی حیوانی بوده که چهار روز پس از مرگ یک تن زرتشی به آتش بهرام تقدیم میشده است.

واج = دعائی است که زرتشیان قبل و بعد از خوراک زمزمه میکنند.



يد الله فوق ايد بهم



دست خداوند برتر از دستهای آنهاست

تصویر فوق یک تصویر ساده و معمولی و حتی عوامانه است و من آنرا ازمن یک تصویر مربوط به دعای چشم زخم برده درینجا گراور کرده‌ام زیرا سطور اصلی ترسیم کشیده آن هرچه باشد من معنی بزرگی ازان استنباط نموده‌ام که درخور توجه و ملاحظه است :

دست خدا بالاتر از دستهای ماست

این دست هم تو افای مطلق است و هم بینای مطلق

این استنباط یا تفسیر صرفاً جنبه شخصی دارد و هر کس میتواند هرگونه استنباط یا تفسیر دیگری که مایل باشد از تصویر فوق بعمل آورد. برای جلب توجه پیشتر اضافه میشود که نام خداوند نیز در تصویر فوق بصورت پرنده‌ای سمبولیک ظرفانه نشان داده شده است.

اخیراً دریکی از فیلمها که بعنایتی یک لحظه کلیسای کوچک شهر لاس و گاس را نشان داد بنظرم رسید که دربالای معраб آن یک چشم بزرگ که هاطراف ناظر و پرتو افکن میباشد بطور برجسته تعییه شده است ولی بعلت زود گذشتن پرده مجال تأمل و تشخیص بیشتر نبود. اگر چنین باشد معنی این نشانه یا سمبول معلوم است : خداوند در همه‌جا ناظر اعمال ماست، یعنی خداوند بینای مطلق است.

« زعالم بیرون تخم بدان
نشینند با کام دل بخردان «
« زراشت نامه »

زراشت نامه

پیشگوئی های زرتشت درباره ظهور و غلام ظهور

چنانکه در « بهمن یشت » آمده

به انتخاب :
صادق هدایت

« زراشت نامه » تألیف بهرام بن پژدو، در سنه ۶۴۷
بزدگردی مطابق با ۱۲۷۸ میلادی نوشته شده است. نویسنده
پس از شرح احوال زرتشت، در آخر کتاب ناگهان پیشگوئیهای
زرتشت را چنانکه در « بهمن یشت » آمده است ضمیمه میکند.
این منقولمه در (چهاراهمین نظر) کتاب « دستان المذاهب »
به تعریف گردانیده شده و ضمیماً مؤلف ایاتی از بهرام پژدو نقل
میکند. در سنه ۱۹۰۴ فریدریک روزبرگ دانشمند روسی،
زراشت نامه را به راهی قطعه دستان المذاهب با چندین نسخه
خطی مقابله و با ترجمه فرانسه و یادداشتهای گرانبهائی در شهر
پطرزبورگ بچاپ رسانیده است. در اینجا قسمت پیشگوئیهای زرتشت
که گویا همان متن بهمن یشت میباشد نقل میگردد.

صادق هدایت

زر اشت ناهه

چو باران کم آید همی برسی
پدید آیدش رودها را کمی
بسی کم شود گاو با گوسفتند
بود جملکی سارها را گزند
شود خرد تو مرد را کمالد
بود قوت مردمان سست و بد
بکاهد تک اسب و زور سوار
نمادن هنر در تن گاو کار
کسی را که کستی بود بر میان
بود با نهیب و گریزد نهان
زیس رفع و سختی که آید براوی
تن او کند بر گ را آزوی
یزش های بیزان ندارند باد
دگر گونه گردد همه رسم و داد
نه نوروز دانند نه مهر گان
نه جشن و نه رامش نه فرورد گان
کسی کوکند خود بیزشی پسیچ
نیابد از اویشتی مرد هیچ
زیهر روان هر که فرمود بیش
پشیمان شد از گفت خود باز گشت
بسی مرد به دین پاکیزه جان
که بر رسم بد دین روند آن زمان
بسی قامداران و آزاد گان
که آواره گرددند از خان و مان
ز درویشی و رنج و از نام و ننگ
بود تنگدل مردم و دست تک
سفندارند بر گشاید دهان
برون افکند گچ های نهان
نه مردم در آن روز گاران بد
ز صد یک نه بیشی که دارد خرد
زتر کان و پیکند و ختلان و چین
برآید سپاهی بایران زمین
چو بر گردد از مهتران تخت و پخت
اباند گان او فتد تاج و تخت
بسی نعمت و مال گرد آورند
مرا آنرا بزرگ زمین گسترنده
گنه گار باشند از گار خویش
همی نایدش شرم کردار خویش
ز سختی و ننگی و رنج و نیاز
شود چیره بر مردمان مرگ و آز
پس انگه چنین گفت پرورد گار
به زرتشت پیغمبر روز گار

بیزش های بد مرد باشد روا
چو شد کار و کردارشان بی نوا
بود پر خلل کار آتشکده
صد آتش بیکچای باز آمده
نیابند هیزم نیابند بیو
ز دین دشمنانه رسد گفتگوی
نه تیمار داری نه آنده خوری
نه پیدا مرآن بی سران را سری
بسی گنج و نعمت ز زیر زین
بر آرند آن قوم ناپاک دین
ردانی که در بوم ایران بوق
بفرمان ایشان گروگان بوند
بود چفت آن قوم بی اصل و بن
بسی دخت آزاده و پهله تن
همان پور آزاد گان و ردان
بماند غریبوان بdest بدان
بخدمت شب و روز بسته کمر
به پیش چشان قوم بیداد گر
چو باشند بی دین و بی زیهار
زیمان شکستن ندارند عار
ز ایران زمین و ز نام آوران
قتد حکمرانی بد گوهران
به بیداد کوشند بیکبارگی
نرانند جز برجفا بازگی
چو باشد کسی بی بد و راستگوی
همه زرق دارند گفتار اوی
کسی را بود نزدشان قدروجاه
که جزو سوی کشی نباشدش راه
بدانگه هرانکس که باشد بتر
بود هر زمان کار او خو تبر
گواهی دهندش همه بر دروغ
که تازان دروغ اش فزاید فروع
ندازند شرم از گناه چنین
نه راه دیانت نه آینین دین
بدانگه که آید هزاره بسر
شود کار عالم بشکل دگر
برآید بسی ابر بر آسمان
که باران نبارد بهنگام آن
ز گرمای گرم و ز سرمای سخت
بریزد بسی بر گ و بار درخت
ز چشمہ بکاهد همه آبهای
درآید بهر کار در تابها
همان مرد دیدار کهتر شود

دور آهن گمخت

هزاره سرآید ز ایران زمین
دگر گون بود کار و شکل همین
بود حکمرانی آن دیو کین
که دین بیهی را زند بزمین
سید جامه دارند درویش و ننگ
جهان کرده از خویش بی نام و ننگ
هرانکس که زاید بهنگام او
بود ابتی در سر انجام او
نیایی در آن مردمان یک هتر
مگر کینه و فته و شور و شر
نه نان و نمک را بود حرمتی
نه پیران شانرا بود حشمتی
مرآن را که باشد دلش دین پژوه
ز دین دشمنان چاشن آید متوه
نه بینی در آن قوم رأی و مراد
نباشد بگفتارشان اعتماد
نه با دین پرستان بود زو و قاب
نه با نیک مردان بود قدر و آب
که با اصل پاکست با دین پاک
همه نام او بگفتندش بخاک
کسی کوبید آینین بود یگمان
دروغ و محالش بود بر زبان
همه کار او نیک و بازار تیز
جهانی در انکنده در رستخیز
گرفته همه روی گیتی نسا
ندازندش از خوردنیها جدا
در آمیخته جمله با یکد گر
وزین کارکس را نباشد خبر
بناسکام هرجا که بی برنهند
چو باشد نسا زو چگونه چهند
جز آزو نیاز و بجز خشم و کین
نه بینی تو با خلق روی زمین
بجز راه دوزخ نوزند هیچ
نه بینی کسی کو بود دین پسیچ
کسی را که باشد بدین در هوا
بود سال و مه کار او بی نوا
ندازند آزرم و مقدار او
بود پر خلل روز و شب کار او
پس این دین پاکیزه لاغر شود
همان مرد دیدار کهتر شود

زمین خراسان زم و بخار
 شود چون شب داج تا ریک و تار
 شود عالم از باد تاریک فام
 همان آب روشن شود تیره فام
 بسی اوقد در زمین بوم و بزر
 که ویرانی آرد بهر شهر و مرز
 شود چیره برخلاف آز و نیاز
 فروتنی بود رنج و درد و گذار
 بدان وقت همزد نیرو کند
 و ناهید را باز زیر افکند
 برآیند با یکدگر ترک و روم
 در افتد درهم چو باد سوم
 همیدون بیاند قوم عرب
 بر انگیخته شر و شور و شعب
 تلی کشته گردد زهردو گروه
 ز کشته بهر مرز بر کوه کوه
 زبس گونه کونه درفشان درخش
 جهانی شده سرخ و زرد پتش
 شود مرز ایران سراسر تبا
 ز ترک و ز قازی و رومی سیاه
 همه آذران زی پنشخوار گر
 برند اندر آن روزگار پتر
 پنشواری از چایگه برگردند
 مرآن را پنشوار گر آورند
 بیارند آذر گشیپ گزین
 به چیجست گرماب بردان دین
 نشینند در غار و کوه و کمر
 نمائد کسی در پنشخوار گر
 نیارد پدر یاد فرزند خویش
 از آن رنج و سختی که آید به پیش
 چنین گفت زرتشت باکیزه رای
 از آن پس که نالید پیش خدای
 که گر عمر این قوم نبود دراز
 بیفتند باری بکرم و گذار
 نورزنند بیهوده باری گناه
 ندارند دیوان خود را سیاه
 زکوتاهی عمرشان باک نیست
 کجا مرگ با زندگانی یکیست
 دگر باره گفت ای خداوند پاک
 چگونه برآید بدانرا هلاک
 چو آید برایشان زمانه بسر
 به بینند از اول نشان ضرر
 چگونه بود آخر کارشان
 کجا بشکند تیز بازارشان
 چنین پاسخ آورد پروردگار
 بزرتشت پیغمبر روزگار
 برآید نشان از خراسان سیاه
 چو آید بوقت و بهنگام گه

زهرجانب آهنگ ایران کند
 بسم سورانش ویران کنند
 چو رخ زی پنشخوار گر آورند
 وز آنجایگه دین و شاهی برند
 رسد کار آن بد سکلان بچان
 هم آواه گردند از خان و مان
 چنین بود خواهد که گفتم زراز
 ز نیک و بد واژ نشیب و فراز
 نهاند بیک گونه کار جهان
 چو بادیست نیک و بد آن جهان

پرسیدن زرالشت دگر بار از بیزدان

پرسید روتشت بار دگر
 ز همزد دادار پیروز گر
 که از بعد این محنت روزگار
 بود دین به را کسی خواستار
 شود تازه این وسم و آئین به
 کند هیچکس یاری دین به
 سیه جامه را کسی نماید شکست
 چگونه شود دیو ناپاک پست
 در آن عمر کوتاه و رنج و دراز
 چگونه شود کار ایشان بساز
 سرانجام ایشان چگونه بود
 که بی کار کرده ز دنیا شود
 ایا آفریننده دادگر
 ازین حال کن بندگان را خبر
 که جانم زیمار گریان شدست
 دل از اند و رنج بربان شدست
 بد و گفت دادار پروردگار
 که ای مرد دیدار اند مدار
 که کسی جاودانه نمائد بقم
 نمائد بکس بردو گونه ستم
 نگیشی هرانکس که محروم گشت
 بینو چنان دان که مفهوم گشت
 دگر آنجه پرسیدی از روزگار
 که کس دین به را بود خواستار
 چو آید بگیشی نشان سیاه
 دگرگون شود ساز و آین و واه
 برآید همه کامه دیو خشم
 از آن ترک بی رحمت تنگ چشم
 بدانگه بیايد سپاهی ز روم
 بداندیش و بد فعل و ناپاک و شوم
 ایا جامه سرخ و بارسخ زین
 یکایک بکردار دیو لعین
 چو هنگام ایشان بود در جهان
 پدید آید از چند گونه نشان

که این حال با مؤبدان و ردان
 بگو تا بگویند با بخردان
 بدانند هرگز سرانجام خویش
 بوزند کرفه در ایام خویش
 بگیشی چو بینند رنج گران
 بینو بود رامش بیکران
 چو فرسوده داری تنت را برنج
 روانست بیايد از آن رنج گنج
 چو آسوده داری تنت را بنماز
 زنار تن آید روان درگداز
 حقیقت چنان دان ترا آن سری
 همان بیشتر آید کمزاید بری
 زنیکی بیانی سرانجام نیک
 ز بد کار کی گفت کس نام نیک
 دگریاره زرتشت پرسید باز
 بیزدان دارند بی نیاز
 کزان روزگار بد پر خطر
 چه آید زید مرد دین را بسر
 کسی را که وستا بود بر زبان
 و بیاند کستی بود بر میان
 چگونه گذارند با آن گروه
 روان در عذاب و تن اندروسته
 درون را به بضم چگونه بینند
 چگونه بخوانند وستا وزند

آنگاه گردن زرالشت را در آخر هزاره

چمن داد پاسخ جهان آفین
 بزرتشت پاکیزه و پاک دین
 چو رنجش بود مرد دین را تمام
 در آن روزگار بد و بی نظام
 نایاش که آنرا بخوانند راست
 بایستد بجای دوازده هماست
 بود بیشتر آن روزگار خطر
 چنان چون همادین بوقت دگر
 که یک واج وستا وزند آنzman
 همی جای وندید و هادخت دان
 دگر باره چون سر هزاره بود
 غم و رنجشان بی کناره بود
 ز سختی کشیدن تن مرد دین
 همانا بدانگه بود آهین
 نیامد کسی را چنان رنج و تاب
 بهنگام ضحاک و افراسیاب
 اگر زندگی شان بود بیشتر
 هم از نعمت و مال درویش تر
 پس آنگه چو آید هزاره بسر
 ز بهدين نهاند کسی با هنر

فوستم سوی گنگدز اگهی
 پندز پشترین مروش بهی
 کمر بنداز بهر شاهی و دین
 پس انگه باید بایران زمین
 پشونت باید به نیروی من
 جهانرا پشوید زیدگوی من
 اب اوی سه پنجاه مرد همام
 پس انگه کند بیشت یزدان تمام
 شود اهرمن جنگ را چاره گر
 ابا نره دیوان پرخاشگر
 از اهربستان لشکر بیکران
 بایند نزد پشونت دمان
 چو آوازها دوخت و وستا وزند
 از آن مؤبدان وردان بشنوند
 دوارند دیوان ز ایران زمین
 سراسیمه گردد مانده حزین
 باید پس آن شاه فرخنه نام
 که بهرام خواند ورا خاص و عام
 بگیرد سر تخت و تاج شهان
 جهان را رهاند از آن گرهان
 نشیند ایا موبید مؤبدان
 به پیش اندرش بخردان وردان
 همه آذران زود باز آورند
 بروبر بسی وقف ساز آورند
 نشاند چون شاه برگاه خویش
 شود گرگ درنه مانند میش
 ز عالم بیرون تخم بدان
 نشینند با کام دل بخردان

زپارس و خراسان و از سیستان
 یکی لشکر آرد عجب بیکران
 سه گونه درفش درفشن بود
 وز آنجا بیاری ایران شود
 شود لشکر دیو نا پایدار
 بسی خسته و کشته در کارزار
 زکستی دوال و زروم و فرنگ
 ز دیو سیه پوش و گرگ دوزنگ
 با ایران پاشد سه جنگ تمام
 بسی کشته گردند مردان نام
 همه پارس و شیراز پرغم شود
 بعای طرب رنج و ماتم شود
 باید پس انگه شه سرفراز
 ابا خصم ایران شود کینه ساز
 چو دادسته باشد زکار فلک
 بر آردن دشمن ز قعر سک
 به نیروی دادار پیروزگار
 برآرد از آن بد فعالان دمار
 چنان گردد احوال آن روزگار
 کجا زن باید زخانه هزار
 بگردند هرسو بیازار و کوی
 زی مردی ایشان شده مردجویی
 هر آنگه که بینند مردی براه
 تعجب بمانند در وی نگاه
 ز بی مردی آیند نزدیک مرد
 بدان تا بجهویند درمان درد
 زمانشان چو آید حقیقت بسر
 بود چون درختی پر از برگ و بر
 که آید بیک شب بدو باد سرد
 شود برگ و بارش چو از باد گرد

که گردد هشیدر ز مادر جدا
 بدین وقت اندر که گفتم ترا
 چو سی ساله باشد مرآن کاردان
 پذیردش دین و ره راستان
 یکی شاه پاشد بهند و بجهن
 ز تخم کیان اندر آن وقت کین
 مر او را یکی پور شایسته کام
 تهاده برآن پور بهرام نام
 هماوند پاشد مر او را لنپ
 زشاهان گیتی باصل و نسب
 گروهیش شاپور خوانند قام
 بیابد زگیتی بسی نام و کام
 نشان انکه چون آید اندر جهان
 ستاره فرو بارد از آسمان
 زمانه دهد باب او را بیاد
 بهنگام آبان سه و روز باد
 چو بیست و یکی ساله گردد پسر
 ابا لشکر گشن بسیار مر
 بهرسو بعالم شود تازیان
 بیابد مراد دل از دشمنان
 کشد سوی بلخ و بخارا سپاه
 کند روی کشور ز هرسو نگاه
 بسی لشکر آرد ز هند و ز چن
 شه نامور سوی ایران زمین
 درفشان بسیار چیزی بیزند
 شود شاد از دیدنش مستعدند
 وز آن پس چو هرمزد بالا کند
 و ناهید را زیر خویش آورد
 بدانگاه بینی که بندد کمر
 یکی مرد دین در پنشخوار گر



منابع :

- الملحمة
- بخار الانوار
- خطبة البيان
- المجالس السنيدة
- الزمام الناصب
- روضۃ الکافی
- حکمة البالغة
- عقاب الاعمال
- روح البيان
- جامع الاخبار
- البرائد السبعه
- المتنقم الحقيقی
- البروایت
- بشارة الاسلام
- الاشاعه في اشراط الساعة
- أربعین شیخ بهائی
- حیات الحیوان
- من لا يعذرها الفقیر
- تفسیر روح البيان
- عقود الجواهر
- مکاشفة القلوب
- سفينة النجات
- علام الظہور نظام الاسلام
- منتخب التواریخ
- المناقب والمصائب
- اخبار الغیبه
- الوسائل
- ارشاد القلوب
- انجیل متی
- انجیل لوقا
- شاهنامه
- مظاہر الانوار
- نجم ثاقب
- حواشی حلیۃ المتقین
- تبصرۃ العوام
- حق الیقین
- كتاب اشعیاء نبی

پیشگوئی های

پیغمبران بزرگ و امامان بحقیقت

روایت های راویان موثق

از منابع اسلامی و سایر منابع

در باره طور و علام کم طور

مفرد آورده :

صادق ہدایت

و

حرف فارسیان

أخبار و احادیث

مطالبی که در صفحات آینده بنظر خواندگان میرسد، همانطور که از عنوان آن نیز فهمیده میشود، شامل اخبار و احادیثی درباره ظهور و علائم ظهور از منابع اسلامی و برخی منابع دیگر است. برای سهولت مطالعه، مطالب مذبور به دو قسمت متغیر تقسیم شده است. قسمت اول شامل متن نسبتاً کامل اخبار و احادیثی است که از کتاب معروف «الملاحم» به نقل از کتابهای معروف اسلامی انتخاب شده و قسمت دوم قطعاتی از اخبار و احادیث است که صادق هدایت بمنظور مقابله و مقایسه با متن «بهمن پشت» یا «زند و همن پسن» که از پهلوی ترجمه کرده، گرد آورده است.

قسمت اول که بمنظور کاملتر کردن متن این کتاب بوسیله اینجانب انتخاب و نقل شده شامل در حدود چهل حدیث معتبر است که مؤلف کتاب «الملاحم» آنها را از کتب معروف نقل کرده است. کسانی که به متن عربی این اخبار و احادیث علاقه‌مند باشند میتوانند مستقیماً به کتاب مذبور مراجعه کنند.

البته اخبار و احادیث درباره ظهور از هزار متوجه از دراینجا متناسب دیدیم که صرفاً درباره نشانه‌های ظهور باشد و بسایر اخبار و احادیث نظر نداشته‌ایم *

خواندگان ذیعلقه میتوانند ضمناً متن این اخبار و احادیث را با متن جاماسب نامه و قسمتها ای از «بهمن پشت» که در کتاب حاضر نقل شده است مقابله کنند.

باید گفت که قسمت اول رویه‌رفته متن نسبتاً جامع و کاملی است در باره ظهور و علائم ظهور که از منابع مهم اسلامی میتوان بدست آورد. با مطالعه این قسمت خواندگان چندان نیازی به مراجعه به سایر کتابهای که با عنانون مختلف درباره ظهور و علائم ظهور منتشر میشود ندارند زیرا اینجانب درخی از آنها را مطالعه و مطابقه کرده‌ام و مشاهده شده است که غالباً بر اساس همین اخبار و احادیث اصلی تألیف شده‌اند منتهی مألفین بسلیمه و زعم خود مطالب را تقطیم و تلفیق نموده و تقسیم‌بندی کرده‌اند و گاه نیز تفسیرات و تعبیراتی از خود بدان افزوده‌اند.

اما قسمت دوم که بوسیله صادق هدایت گرد آورده شده چون به مناسبت مطابق و مقایسه برخی از متنون کتابهای اسلامی و غیره با متن کتابهای پهلوی بوده است لذا طبعاً قطعات انتخاب شده بر پایه است و مطالب غالباً ترتیب و توالی معینی ندارد زیرا کار صادق هدایت صرفاً یک کار تحقیقی و تنبیه بوده است. البته اخبار و احادیث دیگری نیز بوسیله او گرد آورده شده که با درهای دیگر بهمن پشت و مطالب دیگر آن ارتباط دارد که از نقل آنها خودداری کرده‌ام. ولی بالفعل اخباری از کتاب «الملاحم» متن کامل تر و جامعتری که مطالعه آن از حوصله خواندگان عادی که نظر تحقیق و تتبع ندارند خارج نیست بدان افزوده شده است.

متاسفانه نسل کنونی علاقه و توجهی به اینکونه مسائل و مطالعه نداد و تحقیقات و مطالب مربوط به عقاید دینی و مذهبی برای آنها غالباً کسل کننده است و با اینکه بیشتر کوشش آنها باتلاف وقت و یا به مطالعه کتابهای نیازش مصروف میشود در برنامه زندگی خود محلی برای مطالعه کتب مذهبی قائل نمیشوند و بخواهد اینکونه کتب رغبتی از خود نشان نمیدهند چنانکه اکنون که دوازده سال است از برگ صادق هدایت سیکلرده هنوز همه کتابهای پهلوی او تجدید چاپ نشده است مثلاً کتاب «گزارش گمان شکن» (شکنندگانی ویچار) که کتاب پسیار جالبی در مقایسه چهاردهین بزرگ است جز یکبار آنهم در زمان حیات او در نسخه‌های بعد دیگر بچاپ نرسیده است عمل اصلی این است که ناشر طالبان چندانی برای اینکونه کتابهای نمی‌پند و بعد از اینکه متن‌های پهلوی کم خریدار است تجدید چاپ آنها را بتعویق اندخته است. شاید در آتیه نزدیکی پتوانیم همه متن‌های پهلوی صادق را یکجا و در یک جلد منتشر کنیم.

اینکه اخبار و احادیث بدون هیچگونه اظهار نظر و بحث و تفسیری ذکر شده است بدین جهت میباشد که این کار محتاج فرصت خاص و جداگانه‌ای است. خواندگانی که به این رشته از مطالعات و تحقیقات علاقه‌مند میباشند میتوانند با مراجعه به کتابهای گوناگون هر یک از اخبار و احادیث مربوط به ظهور را با آنچه در پیشگوئیهای زرتشت و در بهمن پشت و زراتشت نامه وغیره آمده است مطابقه و مقایسه کنند و تفاوت و تناقض و تشابه آنها را تشخیص دهند و مطالب آنها را تفسیر و تعبیر نمایند....

* مثلاً روایاتیکه قائم (ع) را فرزند امام حسن عسکری معرفی کرده بالغ بر ۱۴۶ حدیث است درباره طول ثبت ۹۱ حدیث و ذیباره اینکه وی نهین فرزند حسین بن علی است ۱۴۸ حدیث ، درباره اینکه حضرت قائم ذیارا پراز عدل و داد خواهد نمود ۱۲۳ حدیث و در طول عمر قائم ۳۱۸ حدیث و درباره ولادت او ۲۱۴ حدیث موجود است البته بیرون دعوی استقصاء.

قسمت اول

جاپرین عبدالله انصاری روایت میکند که حجۃ الوداع را با پیغمبر خدا (ص) بجا آوردم چون آن سور واجبات حج را بجا آورد برای وداع کعبه آمد حلقه در راگرفت، و به بلندترین آواز خود فرمود: ای مردم! اهل مسجد و بازاریان گرد آمدند. فرمود: چیزهایی که پس از من واقع می شود میگوییم، بشنوید حاضرین بقاییین برسانند، خدا رحمت کنندشما را بدانند که مثل شما در این روز تایکصد و چهل سال مثل برگی است بی خار، سپس پیاپید زمانیکه تادویست سال ماند برگ خاردار است، پس از آن زمانی بیايد که چون خارهای بی برگ میباشد درچین زمانی دیده نمی شود سگرحا کم بی داد گر و قوانگر بخیل و عالم راغب بمال و فقیر دروغگو و پیرمرد بدکار و بجهه بی بند و بار وزن احمد وست.

پس از آن رسول خدا (ص) گریست. سلمان بر پا خاست عرض کردای رسول خدا در چه وقت اینها واقع خواهد شد؟ فرمود: ای سلمان و تیکه علماء شما کم شوند، و خواندن گان قرآن از بین بروند و زکوه را بمستحق ندهید، و منکرات را آشکار ساختید، و صدای شما در مساجد باند گردید، دنیا را بالای سر و علم را زیر یا گذاشتید، و سخن دروغ گفتید، و غیبت را میوه مجالس قرار دادید، و حرام را خشیت شمردید، بزرگانتان بکوچکانتان رحم تکردن، و کوچکان بزرگان را محترم نشمردند، پس در این وقت نازل می شود لعنت بر شما و قوار پیده داردین خودتان، و از شما دین جز لفظ نیست، چون دارای این خصال شدید منتظر باد سرخ و مسخ شدن و سنجگار گردیدن باشید، تصدق این مطلب در قرآن خداوند است که بیفرماید: بگو اوست تو انا که برانگیزد بر شما عذای از فوق شما و با از زر پای شما، و با شما را لباس حری پوشاند که بر وی یکدیگر شمشیر بکشید، نظر کن که ما چگونه آیات را زیر رو سیکنیم باشد که رموز را بفهمند.

پس عده‌ای از صحابه برپا خاستند عرض کردنای پیغمبر خدا در چه وقت اینها واقع میشود؟ فرمود: زمانی که نماز را نأکیر اندازند، و پیروی از شهوات نمایند، و میگساری کنند، پدران و مادران را دشمن دهند، حرام را سود و زکوه را زیان دانند، مرد از زن خود اطاعت نماید و همسایه را آزار کند و صلة رحم و مهربانی بزرگان از بین برود، حیاء کوچکان کم شود، بهنها را محاکم سازند، بربندگان سمت نمایند، ازوی هوا گواهی دهند، و حکم بناحق نمایند، فرزند پدر خودرا دشمن دهد، و پربرادر خود حسد ورزد، وبا شریکان بخیانت معامله نند، وفا کم شود، زنا فراوان گردد، مردان خودرا بلیاس زنان زینت دهند، و پرده حیا از ایشان سلب گردد، تکبر مثل سم در قلوب آنها راه باید، نیکیها کم شود، پیداد گری فراوان گردد، بزرگانرا توھین نمایند، ملاح را بمال طلب نمایند، مال را برای غناء الفاق نمایند.

بسیب اشتغال بدنیا از آخرت بانشاند، ورع کم و طمع و هرج و مرع زیاد شود، سؤمن خوار و منافق عزیز گردد، مساجد آنان باذن معمور است و دلهای آنها از ایمان خالی است، بقرآن استخفاف نمایند، و هر پستی و زیونی را بمؤمن میرسانند، و در آن زمان است که صورتشان صورت آدمی و دلهای آنها دلهای شیاطین است سخن های آنها از عسل شیرین تر و دلهای آنها از حنفل تلخ تر، آنها گرگانی هستند که لباس بر تن گردند، روزی نیست مگر اینکه خودند تبارک و تعالی میفرماید، آیا در حق من مغروف بیشودید، یا بمن جرئت میورزید، گمان کرده اید که شمارا ببهوده آفریده ام، و شما بسوی ما مراجعت نمایید، قسم بعزت و جلال خودم اگرنبود آنکسانیکه سرا با خالصان بندگی میکنند مهلت نمیدادم کسی را که نافرمانی مرامیکنند یکچشم دهم زدن، و اگر تبود ورع بندگان ورع بیشه ام هرآیه قلعه ای باران از آسمان نمیباریدم و برگ سبزی نمی رویانیدم، بسی شگفت است از قومی که دارایشان آنان را مشغول داشته و دارای آرزوهای دور و درازی هستند درحالیکه اجل ایشان نزدیک است، وایشان بمجاورت خدای خود طمع دارند، اما جز بعمل بان تمیزستند و عمل تمام نمی شود جز عقل و خرد.

بحار الانوار جلد ۱۳ ص ۱۷۰

* * *

این عباس میگوید: حجۃ الوداع را با پیغمبر اکرم بجا آوردیم آنحضرت در حلقه خانه کعبه را گرفت سپس بسوی ما توجه نمود و فرمود آیا شمارا خیر ندهم باشراط ساعت؟ نزدیکترین افراد رسول خدا سلمان بود عرض کرد: آری. فرمود: از اشاراط قیامت خابع گردن نماز و پیروی کردن شهوات و میل بهوی واحترام زبانگان و فروختن دین بدنیا، دل مؤمن در آن روزها آب میشود. چنانکه نمک در آب ذوب شود. از دیدن منکرات و نداشت قدرت از جلو گیری آن، سلمان عرض کرد: ای پیغمبر خدا این شدنی است؟ فرمود آری مو گند پانکسیکه جانم درست اوست، ای سلمان در آن زمان بهمه گیرند امور آنان را مردان پیداد گروزائی فاسق و دانشمندان مستهیگ و امته خیانت گر، سلمان عرض کرد: این شدنی است؟ فرمود: آری بخدا سو گند، در آنروزها کارهای خوب را رشت و کارهای رشت را خوب و انعمده بینند و امین خائن و خائن امین محسوب میشود، دروغگو را تصدیق و راستگو را تکذیب میباشند. سلمان عرض کرد: این شدنی است؟ فرمود: آری سو گند بان کسیکه جانم در دست اوست، ای سلمان آن زمان زنان فرمانروائی خواهند گرد و مشورت ها با کنیزان خواهد بود، بجهه ها برسانی بر الاروند، دروغ را شوخی، زکوه را خبر میشانند، غارت را سود میدانند، فرزند بر پادر جفا و بر فرق خوبی میکند، ستاره دنبایه دل طلوع میکند.

سلمان عرض کرد: ای رسول خدا اینها شدنی است؟ فرمود: آری بحق آنکسیکه جانم در دست اوست. در آن زمان زنان در بازگانی شرکت خواهند گرد، باران فراوان میبارد و مردان محترم پخشش می آیند، مستمندان را پست میشانند، بازارها بهم نزدیک میشود، یکی گوید فروش نکردم، دیگری گوید، سودی نبردهام خدا را ندمت میکنند. سلمان عرض کرد: اینها همه واقع شدنی است؟ فرمود: آری سو گند پانکسیکه جانم در دست اوست. در همان روزها است که قومی برمدم حکمرانی میکنند که اگر مردم سخن گویند آنان را میکشند و اگر حرف نزنند مال آنها را مباح میشانند، احترام آنها را بزیرا میگذارند، خونهای آنها را بیریند و دلهای ایشان را پراز بزم مینمایند، نمی بینی آنها را مگر ترسان و لبرزان و هراسان. سلمان عرض کرد: اینها واقع میشود؟

اخبار و احادیث درباره ظهور و علامت ظهور

فرمود: آری قسم پانکسیکه جانم بدست اوست در آنوقت چیزی از مشرق و چیزی از مغرب میگیرند، و با این وضعیت بر امت من حکومت میکنند. وای بر ضعفای امت من از آنها ووای بر آنها از خدا، رحم بر کودکان نخواهند کرد و بزرگان را احترام نگذارند، گناهکاران را عفو نمیکنند، هیکل آنها هیکل آدمیان و دلهای آنها دل دیوان است.

سلمان عرض کرد: ای رسول خدا این هاشدنی است؟ فرمود: آری سوگند پانکسیکه جانم در دست اوست، در آنروزها امت که مردان بمردان وزنان بزنان اکتفا کنند ویر غلامان میل کنند همچنانکه بر دونیزگان میل مینمایند، مردان شبیه زنها و زنها شبیه مردان میشوند و زنها سوار مرکب میشوند، لعنت خدا بر آنها باد.

سلمان عرض کرد: ای رسول خدا اینها هم شدنی است؟ فرمود: آری سوگند بخدا. در آنزمان مساجد را مثل معابد یهود و کلیساها زنگ کنند و قرآن را تزئین نهند، منارههارا بلند سازند، صفحهای جماعت زیاد، دلها بایکدیگر کینه و روزنایها دور یاشد. سلمان عرض کرد اینهاشدندی است؟ فرمود: آری قسم پانکه جانم در دست اوست، در آن زمان مردان امت من خودرا بعلا بیارایند ولباس ابریشم و دیبا برتن کنند، پوستهای پلکان را خرد و فروش میکنند.

عرض کرد سلمان: ای رسول خدا اینها هاشدنی است؟ فرمود: آری سوگند پانخدائیکه جانم در دست اوست، ای سلمان در آنروز ظاهر میشود مسود پول بسفته بازی و پرشوه معامله کنند، دین را پست شمارند دنیا را عالی دانند. گفت سلمان: ای رسول خدا اینها هاشدنی است فرمود؟ آری: سوگند بآن خدائیکه جانم در دست اوست، در آن زمان طلاق فراوان میشود، وحدی اقامه نمیشود و بخداآوند از عمل آنها زیانی نمیرسد. عرض کرد سلمان: ای رسول خدا اینها هم شدنی است؟ فرمود آری قسم پانخدائیکه جانم در دست اوست، ای سلمان در آن زمان ناور و مساز آشکار گردد و اشاره امت من فرامزروانی کنند.

سلمان عرض کرد: اینها هاشدنی است؟ فرمود: آری قسم پان خدائی که جانم در دست اوست. ای سلمان در آنروز توانگران امت من حج میکنند برای تفرق، اوست آنها برای تجارت و قراری آنها برای ریاه و پاد میگیرند قرآن را برای خیر خدا و او را در آلت طرب سیخوانند و نفقة میکنند برای خیر خدا و زیاد میشود اولاد زنا و قرآن را بعنای خوانند و بدنیا با هم میباهاش میکنند. سلمان عرض کرد این هاشدنی است؟ فرمود: آری سوگند بآن کسیکه جانم در دست اوست ای سلمان اینها در زیانی است که حرمت کسی را محفوظ ندارند و سرمایه کسب دروغ باشد، پدھا بر نیکان مسلط شوند دروغ فراوان و لیجانت ظاهر گردد و تندگیست زیاد شود، بلباس بپیکدیگر میباهاش کنند، باران در غیر موسی بیارد، تار و طنبور را مستحسن شارند، امر معمور و نهی از منکر را منکر شوند، مؤمن در آن زمان از کنیز خوارتر گردد، قرآن خوانان و عابدان را ملامت نمایند، اینگونه مردمان در ملکوت آسمانها بنام پاییدان و ناپاکان یاد میشوند.

سلمان عرض کرد: ای پیغمبر خدا این هاشدنی است؟ فرمود: آری ای سلمان، سوگند بآن کسیکه جانم در دست اوست. هیچ توانگر بر بینوائی بینوا نمیترسد، مانند درین جمعیت کسی را پیدا نمیکند بولی را بکف او بگذارد، سلمان عرض کرد: آیا حتماً شدنی است؟ فرمود: ای سلمان سوگند بآن کسیکه جانم بدست اوست، در آن زمان روییشه تکلم میکند، سلمان عرض میکند پدر و مادرم فدای تو باد روییشه چیست؟ فرمود کسیکه در امور مردم سخنرانی کند که شایسته آن باشد، یک چنین مردمی جز اند کی درنگک نخواهند کرد که زمین مانند گاو نز عربده میکشد. این عربده زمین چنان عمومی خواهد شد که هر قومی گمان برد این همدا در ناحیه آنها است، پس مردم آقدر مکث میکنند که خدا میخواهد، میپس در مدت مکث رو به نکت میروند. پس زمین برای آنها پارههای دل خود را پیرون میریزد از طلا و نقره، سپس بستونها اشاره کرده فرمود: مثل چنین روزی است که طلا و نقره از ارزش میافتد، این است معنی قول خداوند تبارک و تعالی: «قد جاء اشراطها»

بحار الانوار جلد ۳ ص ۱۷۸

* * *

بعد از تقاضای مائیلین از حضرت امیر اینکه بیان فرمایداز آینده فرمود: بدرستیکه شنیدم از برادرم رسول خدا (ص) که فرمود جمع میشود در امت من صد خصلت که در غیر آنها جمع نمیشود، عرض کردند سوگند میدهیم ترا به رسول خدا (ص) بیان کن از برای ما چیزهایی که دوطول زمان واقع میشود. فرمود: خبر میدهم شما را از خواست بعد مردم تا خروج قائم (ع) که از ذریه من است، ازاولاد پسرم حسین (ع) در آخر الزمان، تا از حقیقت حال خبردار شوید. سوال کردند چه زیانی اینها واقع خواهد شد؟ فرمود: چون مرگ دانشمندان را از مین ببرد و امت محمد نماز از دست بدھند و از هوی پیروی نمایند و امامات نگهداران کم و خیانات پیشگان فراوان شوند، میخوارگی رواج و دشنام بر پدران و مادران را شعار خود نمایند و نمایند و مساجد بواسطه کشکش ها برداشته شده باشد و قرارداده شود مهمانخانه و مجلس خوراک، و بدبیها زیاد و نیکیها کم گردد و دین ها نایاب.

این روزگار زود گزد، سال چون ماه، و ماه چون هفته و هفته چون روز و روز چون ساعت گذرد. و باران پفرافانی بارد. اهل آنزمان دارای صورتهای نیکو و میرتهای پستند، کسیکه آنان را بینند خوشش آید و کسیکه با آنها معامله کنند ظلمش میکنند، روی آنها روی آدمیان و دل ایشان از دل شیاطین است، آنان از صبر تلختر و از مردار بدبوتر و از سگ نجس ترا واز رویا مسکا قدر واز اشعث طماعت و از بیماری جرب چسبندۀ ترند، در ارتکاب بدیها نهی کسیرا نمی پذیرند، چون با ایشان سخن گوئی تکذیب نمایند، اگر با آنها امانت بسیاری خیانت نمایند، و اگر با آنها پشت نمائی غیبت نمایند و اگر میگرمال بسیار داشته باشی حسد و رزند و اگر از ایشان مضايقه کنی هلاکت مازند و اگر اندر زمان دهی دشانت دهند، گوش دهنده دروغ، زیاد حرام میخورند، سود بول و باده فروشی را حلال شمارند، طرب ماز را روا دارند، بی نوازند ایشان خوار و عالم پست است، تبه کار را احترام و ستمکار را تعظیم نمایند، ضعیف هلاک شود و نیرومند برآنها تسليط یابد.

امر بخوبی و جلوگیری از بدی نکنند ، توانگری را دولت و امانت داری را نکیه گاه و زکوّه را زیان دانند ، مرد زن خود را اطاعت و پدر بادر را نافرمانی کنند و پدر چنان نمایید ، وسی در هلاکت برادر خود کنند ، ویند میشود صد های بدهکاران ، دولت میدارند زنا را وبحرام وربا معامله نمایند و به بجهه هارشکت برند و خون ریزی بین آنها زیاد میشود و قاغیان رشهه پذیرند . مردان برای مردان زیست نمایند مثل زیست کردن زن برای شوهرش . زنان باهم تزویج نمایند ، خود را برای یکدیگر آرایش دهند ، در هر جا زمامداری بدهست چهه ها افتد ، آوازمخانی زنان و مازل نواختن را حلال میشارند و شراب بنوشند ، مردان بمدان و زنان بزنان آنقدر نمایند ، و زنان بزین سوار شوند و بمردمهای خودشان ، سلطنت گردند . مردم بسه قصد حق روند : توانگران برای تفرق و متقطعن برای تجارت ، بی فوایان برای گدانی . احکام دین باطل و اسلام ضعیف گردد ، دولت اشرار پیاشود ، وی دادگری در شهرها شیوع پیدا کند ، در آن زمان است که بازگانان در تجارت و صنعتگر در صنعت و هر پیشه وی در پیشنهاد رود گوید و کم میشود تسبها و تنگ میشود مطالب و مختلف میشود مذاهب و تبیه کاری فراوان شود و راهنمائی ورشد تقصیان پذیرد .

در این هنگام هرشیطان بیدادگر حکم روائی نماید ، سخنان ایشان ازصر تاخت و دلهای آهه از مردار بدپوت شود ، چون چنین گردد علماء بپیزند و قلب ها قسی شود و گناهان فراوان گردد ، و قرآن ها را کنار اندازند و مسجد ها را ویران کنند و آرزوها دراز و اعمال کم میشود وینا میشود دیوار در اطراف شهرهای مخصوص بجهه هارشکت جلوگیری از پیش آمد های بزرگ ، در آن زمان است که اگر یکنفر از آنها درشبانه روزش نماز بخواند در نامه عمل او چیزی نوشته نشود و ازاو پذیرفته نشود ، چون همان وقتکه در نساز ایستاده دراند بیشه است که چگونه مردم را ستم کند ویان مسلمین را برباید ، و طلب نمایند ریاست را برای تفاخر و بیداد گری ، نفس مساجد آنها موکف است و مردمان متألف بر آنها فرمزروائی کنند و بپیکدیگر ستم نمایند و از روی دشمنی یکدیگر را میکشند . و افتخار کنند بپیکساری ، و در مساجد مازوت از توآزاد ، کسی آنها را نهی نکند .

اولاد آنها کافر باشد و ریاست نمایند ، ولی خردان زمامداران قوم باشند . مال بدهست کسی افتد که اهلیت ان را نداشته باشد ، مردمان پست و زمامداران از اولاد خاندان فرمایه هستند ، مردمان شریف را از نظرها بیندازند ، بر آنان تنگ گیرند و تنگ میشود سینه و فاسد میشود زراعت ، فتنه آشکار گردد ، سخنان آنان دشنام است ، از علماء گزیان باشند و کارهای آنها پلید و آنها ستم کار و حیله ور باشند . بزرگان آنها بخیل و فقهائشان فتوی میدهند برآنجه دلشان بخواهد . و قضات آنها حکم میکنند چیزی را که خود بجا نیاورند ، بیشتر آنها بناحق گواهی دهند ، کسیکه دارای پول است پیش آنها با وقار و بلند مرتبه است و کسیرا که مستمند داند بست شمارند ، نیرومندرا دوست دارند و اخلاقی دهند و نیکوکار در پیش آنها خوار است و بزرگ شماوند هر سخن چن را ، خداوند آنها را سرشکسته و کوردل سیازد . خروا که آنها مرغان غریه و تپیه باشد ، پوشانشان خز و حریر است ، ربا و شباهات را حلال شمارند ، برای همیگو شهادت را قرض دهند ، عمل های آنها را عمرشان کوتاه باشد ، حرف خیر نام در پیش آنها مورد قبول نیست ، حلال را حرام دانند ، کارهای آنها نیشت و دلهشان مختلف باشد ، باطل را درین خودشان تدریس نمایند و کسی آنها جلوگیری نکند ، خوبیانشان از اشرارشان میترسند ، در کارهای غیر خدامی همدست شوند ، هتک کنند محارم را ، باهم مهربانی نکنند ، بلکه بهم دیگر پشت کنند ، اگر شخص صالحی به پیشند او را تهمت زند ، از سخن چن استقبال نمایند و آنکسیکه با آنها بندی کنند او را بزرگ دانند . اولاد زنا زیاد میشود ، پدران از قبایعیکه از فرزندان خود به پیشند خوشحال شوند ، مرد از زن خود کار ناشایسته به پیش او را نهی و رد نکند و آنجه را زن از راه زنا بdest آورد بگیرد و اگر از جلو وازع عقب هم پدهد نهی نشاید ، حرقهای بندی که در باره زشن گویند گوشش بدهکار آن نیست ، پس این همان دیوی است که خداوند از او قبول نکند قولی وته عملی و نه عذری را ، پس خوراک او و تکاح او حرام است ، و در شرع مقدس اسلام قتل او واجب است واورا پیش مردم باید رسوا نمود و در روز واپسین جایش در جهنم خواهد بود . و در آن دوره دشنام پیدران و مادران علیه خواهد بود ، سادات خوار ، جنون و دیوانگی فراوان شود . چقدر برادری خدامی در آن زمان اندک شود و پول حلال کم و برگشت مردم به بدترین حالی خواهد بود ، آنوقت که دولت شیاطین روی کار خواهد آمد و بجان ضعیف ترین مستمندان می افتد و شیر از شکار خود دست می کشد و می برد ، توانگر بخیل و رزد بازیه در دست دارد بینوا آخرت خود را بدنی می فروشد ، وای بر آن مستمندان از زبان و خواری و ترس که برس او خواهد آمد در آخر ازمان و آنجه را بر آنها حلال نیست درخواست میکنند .

وقتکه باین کار دست زنند فتنه ها برایشان رو آورد و در برابر آشوبها نمیتوان ایستاد . آگاه باشید اول آنها در بدتری و ترک خانه است و آخر آن سفیانی شامی است ، شما هفت طبقه هستید .

طبقه اول تا سال هفتادم از هجرت که دوره زهد و پرهیز کاری است .

طبقه دوم مردم مهربان و اهل بخششند دوره آنها تا سال دویست وسی خواهد بود .

اما طبقه سیم که دوره آنها تا سال پانصد و مییاشد مردمان حیله و رواز هم بپیدا شدند .

وطبقه چهارم تا سال هفتاد خواهد بود آنها مردمانی حسود و اهل میاهات در زیادی ثروت هستند .

وطبقه پنجم که در سال هشتاد و پیشتر باشد بلند پرواز و بهتان زنده باشند .

طبقه ششم که ظهور آنها در سال هصده و پیشتر میباشد اهل فرج و مواری وسان سگان با یکدیگر دشمنی کنند .

وطبقه هفتم مردمان حیله و رجنگجو و سکار و از هم برایه و دشمن پیشه و اهل لهوهای بزرگ و امور مشکله و مردم شهوت ران که خانه ها و شهرهارا خراب و کاخ ها و عمارات را منهدم سازند . در این وقت است که آن ملعون ازوادی شوم پیدا شود و در این وقت کشف ستر و فرجها را از پرده ببرون اندارند ، جهان بهین رفیه بمانند تا قائم ما (ع) ظهور فرماید .

نزال آن سیره گفت امیرالمؤمنین (ع) خطبه خواند و ثانی خداوند متعال فرمود: ای مردم از من سوال کنید قبل از اینکه من از میان شما دخت بربندم. صصعه بن صحابه ایستاد عرض کرد یا امیرالمؤمنین چه وفت دجال خروج مبناید؟ فرمود بخشین، بتحقيق شنید کلام ترا خداوند و دانست اراده تورا، قسم پیخدا مسئول عالم ترا زائل نیست، ولکن از برای این سلطب علاماتی است که پشت سر هم واقع خواهد شد بعضی بعداز یکدیگر، اگرخواهی خبر بد هم ترا. عرض کرد: بلی یا امیرالمؤمنین. فرمود: حفظ کن علامات این مطلب راه و قیمه بمناسبت مردم نماز را و ضایع کردن امانت را و حلال شمردن دروغ را، و خوردند ربا را، رشو گرفتند، بلند ساختند بنا را، قروختند دین را بدینی، بکار کشیدند سفیه ها را، مشورت کردن زنها را، قطع کردن ارحام را، متابعت کردن هوی را، سیک شمردن خون ریزی را، حلم ضعف شمرده شد، بیداد گری فخریه شد، امراء فاجرياشند، وزیرها ظلم کننده باشند، معروفین بین مردم خیانت گر وقارئین قرآن ناقصین باشند.

وظاہر میشود شهادت ناحق و آشکار گردد فجور و بهتان و گناه و طغیان نمودن و زینت شود قرآن بزینت غیر لازم و زینت شود مساجد و بلند سازند منازه ها را، گرامی میشود اشرار، ازدحام شود در صفحه های جماعت و بختلاف شود هواهای نفسانی و شکسته شود عهدها و شرکت نمایند زنها با شوهرها در تجارت برای حرسن دنیا، صدای های فاسطین تمامان بلند و شنیده شود؛ پست ترین افراد بزرگ قوم شوند، از آدم فاجر میترسند بجهت شر او و آدم دروغگو را نصدیق نمایند و شخصن امین را خائن پندازند و اخذ شود زنها مغایه و آلت طرب و لعن میکنند آخر این امت اولش را، سوار زین شوند زنها بدکار و شبهه میشوند زنها بمردها و بزنانها و شهادت میدهد شاهد بدون اینکه از او طلب شهادت نمایند و شهادت دهد دیگری در حال تکه حکم کننده است بدون حق که بشناسد و علم را باد گیرند برای غیر دین و مقدم دارند عمل دنیا را بر عمل آخرت ویر قلب های گرگ چفت لباس میشن بیوشند، قلب های آنها گشیده تر از مردار و تلغی تر است از صبر.

پس در چنین زمانی بتندي بشتابید بسوی بهنرين جايگاه ها که بيت المقدس باشد، هر آينه ميابد بر مردم زمانی که آزو و میکنند و بیگوند کماش بيت المقدس محل و سکنای من بود، پس ایستاد اصبعین بن بناهه عرض کرد: ای امیرالمؤمنین دجال کیست؟ آنحضرت فرمود بدرستیکه دجال صاید پسر صید است، شقی آنکس است که او را تصدیق نماید و سعید او را دروغگو بداند، خارج میشود از شهریکه اسمش اصفهان است از قریه ای که معروف است بیهوده، چشم راستش ازین رفته و نایان است و چشم دیگری در پیشانی او مثل ستاره صبح درخشان است. در آن چشم علله است ممزوج بخون، در پیشانی او نوشته شده کافر، پاساد وی سواد آن را بیخواند، فرو میرود بدربیها و آفتاب باوسیر میکند، جلو و گوهی است از دود و پشت سر سیاه است سفید، خیال میکنند مردم که او طعام است و خروج میکنند در زبان قحطی شدید، سوار خری است که هر گام خوش یک میل راه است، زین براي او بیچیله میشود، تمیزد بايی مگر اینکه آن آب خشک میشود تا روز قیامت.

ندا میکند، بصدای بلندی که میشنوند صدای او را مابین مغرب و مشرق ازجن و انس و شیاطین، میگویند بسوی من آمید دوستانم، منم آنکه خلق کرد پس مساوی نمود و تقدیر کرد پس هدایت نمود. منم بروزد گار بزرگ شما، حضرت فرمود دروغ گوید دشمن خدا بدرستیکه اواعور است و طعام بیخورد و راه بیرود در بازارها، بدرستیکه پرورد گار شما اعور نیست طعام نمیخورد و راه تمیزد و ثابت میباشد، بزرگ است خداوند، پیر است از این نسبت ها، آگاه باش زیادترین لشکر او در آن روز اولاد زنا و صاحبان طیلسان های سبزی باشند، میکشد او را خداوند عالم روز جمعه در ظرف سه ساعت در شام در عقبه ای که معروف است بعقبه افین پدмет کسیکه عیسی بین مردم در پشت سر او نماز بیخواند.

آگاه باش بعد از این طامة الكبری است. عرض کردم طامة الكبری چیست؟ فرمود: خروج دایمالارض از کوه صفا، با اوست خاتم سليمان و عصای موسی (ع). خاتم را میگذارد بروی هر مؤمنی، نوشته شود این مؤمن است و بروی هر کافری نوشته میشود این کافر است، حتی مؤمن صدای میزند وای بر توای کافر، کافر ندا میکند، خوش بحال تو ای مؤمن، دوست داشتم که در چنین روزی مثل تو بودم و بسعادت بزرگی میرسیدم، پس دایمالارض سوش را بلند میکند، بدیه میشود او بین مشق و مغرب باذن خداوند عزوجل، بعد از طلوع آفتاب از طرف غربی، پس در این زمان برداشته شود نوبه پس ازان توبیدای فبول نشود و عملی بالاتر و در رسول خدا (ص) که خبر ندهم غیر از عترت خودم احدي وا.

نزال عرض کرد بضعه: چه قصدی فرمود امیرالمؤمنین (ع) از این قوم؟ صصعه گفت ای پسر سیره آنکسیکه در پشت سر عیسی بین مردم نماز بخواند او دوازدهمین امام از عترت میباشد که نهین فرزند حسین بن علی (ع) است، و اوست آفتاب طلوع کننده از مغرب که ظاهر میشود در نزد رکن و مقام پس باک میگرددند زین را وقوار میدهد عدل را، پس ظلم نمیکند احدي احديرا. خير داده است امیرالمؤمنین (ع) را رسول خدا (ص) و عهد کرده است با او اینکه خبر ندهد بازچه پیدا میشود بعد از این غير عترت او که امام ها باشند.

مجالس السنیه من ۱۳
الزام الناصب من ۱۸

* * *

از حضرت صادق (ع) روایت شده که فرمود: وقتیکه بعضی از دوستانش سوال کردن از خلاص شدن از آئمه جور و از سلطنت آنها که چقدر طول میکشد و کی راحت میباشد که نهین فرمود حضرت (ع) آیا نمیدانی اینکه از برای هرجیزی مذکور است؟ آیا نمیدانی کسیکه منتظر اسر باشد و صبر نماید برآیجه که براو وارد میشود از اذیت و ارتضی، او در روز قیامت در زمرة ما است؟ پس وقتیکه دیدی حق مرد و اهل او ازین رفتند و دیدی بیداد گری احاطه کرد شهرها را، و دیدی که قرآن کهنه شده

در او احداث کردند چیریزا که از او نیست و از روی هوی آن را توجیه نمایند، و دیدی که دین وارونه شده و دیدی اهل باطن غلبه کرده اند بر اهل حق، و دیدی شر ظاهر شد و از آن نهی و جلوگیری نمیشود و عنوان شرار را مینهیزند، و دیدی که نسق ظاهر شد و اکتفا کردن مرد ها بمرد ها وزنها بزنها، و دیدی مؤمن را که ماست و قولش را قبول نمیکنند، و دیدی که فاسق دروغ گوید و دروغش را درک نمیکنند، و دیدی صفير کوچك شمارد بزرگ را، و دیدی ارحام با يكديگر قطع مراوه کردن، و دیدی کسی را از فاسق خوشگوئی میکنند مردم رامی ختنداند و کسی قولش را رد نمیکند.

و دیدی که عمل زنان را پسران تورس انعام دهند و زنها با زنان زناشوئی نمایند، و دیدی که مدح سرائی زیاد شد، و دیدی مرد در طاعت غیر خدا مال صرف کند نهی و جلوگیری نشد، و دیدی چون مؤمنی را به بینند که برای دین خود زحمت میکشد پنهان به خدا پیرد، و دیدی همسایه ها یکدیگر را اذیت کنند کسی مساعتم نکند، و دیدی کافر خوشحال گردید از دین عیب مؤمن خورستند است از فساد، و دیدی میگساری علی شد، جمع شدند بر آن میگساری کسانیکه از خدا ترس ندارند، و دیدی آمر بمعرفه را ذلیل، و دیدی که فاسق درجه هاییکه خداوند دوست ندارد نیرومند و پیشندیه است، و دیدی که صاحبان دین و دوستان آنها پست شمرده شدند، و دیدی که راه خیر پسته شد و راه شر باز گردید.

و دیدی زیارت خانه خدا تعطیل شد و بترك آن امر کردند، و دیدی مرد میگوید چیزی را که عمل نمی کند، و دیدی که مرد برای مرد ها وزنها برای زنان آرایش مینمایند، و دیدی که مرد از عقب خود و زن از فرج خود زندگی را اداره کنند، و دیدی که زنها تشکیل مجالس دهند همچنانکه مرد ها تشکیل دهند و چون زنان برای شوهر، خودشان را خضاب کنند و خود را زیبا سازند مثل زنیکه خود را زیبا سازد برای شوهرش و مردان بمردان مال میدهند برای فرجهای خودشان وهم چشمی میکنند با مردان، و مرد ها بر زنها پیرند و مثل جهیدن حیوانات و صاحبان مال از مؤمن عزیزتر پیشوند و ریا را ظاهر کنند و ملامت شوند و زن زانی را مدح کنند، و دیدی که زنها برای زنا دادن بشوهر خودش رشهو دهند، و دیدی اکثر مردم و بهترین خانواده ها ساعدت نمایند زنها را در فسق، و دیدی که مؤمن افسرده و ذلیل ویست گردید، و دیدی که بدعت وزنا علی گردید، و دیدی که مردم بشاهد دروغگو اقتداء کردند، و دیدی که حرام را حلال و حلال را حرام شمردن، و دیدی که دین را برای خود درست کردن و تعطیل شد کتاب و احکام آن، و دیدی که شبانه جرئت پرخدا مخفی نشد، و دیدی که مؤمن جرئت ندارد انکار باطن کند مگر بقلیشی، دیدی که مال بسیاری را در سخط خدا اتفاق نمودند، دیدی که قرمادهان کفار را بقرب خود خوانند و اهل خیر را از خود دور ساختند، و دیدی که حکام رشه خوار شدند، و دیدی که حکومتی خرد و فروش شد. و دیدی صاحبان ارحام را نکاخ کردن، و اکتفا کردن در زناشوئی پیهمان، و دیدی مرد کشته شد بر تهمت و مظنه، و دیدی که مرد بمرد بهید و بذل کرد در این راه جان و مال خود را و دیدی که مرد را از همسری زن ملامت کردند، و دیدی که مرد از پول زن خود که از راه فسق و فجور کسب کرده بعورد و میداند از راه بد پدست آورده باز با او زندگی کند، و دیدی که زن شوهر خود را مقهور ساخته، و با نچه شوهر مایل نیست عمل کند و اتفاق کند بر شوهرش، و دیدی که مرد زن و کنیزش را کرایه دهد و راضی شود به پست ترین خوردنی و نوشیدنی، و دیدی که قسم خوردن بخدا غالباً از روی دروغ شد، و دیدی که قمار بازی ظاهر شد.

و دیدی که شراب را علی فروختند کسی مساعتم نکرد، و دیدی که زنها خودشان را با هل کفر بذل نمودند، و دیدی که باطل ظاهر شد منع نمیکند ازان احدی احدی را، و جرئت جلوگیری تداشته باشد، و دیدی که شخص شریف از کسیکه میتوسد اظهار ذات کند، و دیدی که نزدیکترین فرمانروایان کسانی باشند که بما اهل بیت ناسزا گویند و دیدی که از دوستان ما گواهی پذیرفته نشود، و دیدی که مردم در باطل گوئی با یکدیگر هم چشمی کردن.

و دیدی که سنتگین شد بر مردم شنیدن قرآن و سبک شد بر مردم شنیدن باطل، و دیدی همسایه اکرام کرد همسایه را از ترس شو زیانش، و دیدی که حدود خدا تعطیل شد و عمل کردن بحدود از روی هوای نفس، و دیدی که مسجد هارا زیست کردن، و دیدی که راستگو ترین مردم دروغگو و افتراق زننده است، و دیدی که شر ظاهر شد و سعی نمودند در سخن چینی، و دیدی طلم فاش گردید و غیبت کردن ملاحت پیدا کرد و بعضی مردم بعضی را با غیبت بشارت دادند، و دیدی حج و جهاد را برای غیر خدا طلب کردند و دیدی کسیکه حاکم است مؤمن را ذلیل کافر قرار داد، و دیدی که آبادیها ببدل بخراپی شد، و دیدی که از راه کم فروشی زندگی را اداره نمایند، و دیدی که خونزیری را سبک شمردن، و دیدی که ریامت را برای دنیا طلب کنند و خود را به زیانی مشهور سازند که از آنها بترسند واستاد دهنده امور مردم را بسوی او، و دیدی نماز را خفیف شمردن، و دیدی که شخص مال زیادی دارد از آتوییکه مالک آن مال شد زکاة نداد، و دیدی که مرده را از تبر بیرون آوردند و کفن او را فروختند.

و دیدی که هرج ورج زیاد شد و مزدم شب و روز را بعیش و مستی گذرانند واهیت بگزیناری مردم ندادند، و دیدی که با حیوانات عمل زشت انجام دادند، و دیدی که چون حیوانات یکدیگر را پاره کردن، و دیدی که مرد خارج شد بسوی مصلی و پر گشت لباس در تن ندارد، و دیدی که مردم را قسادت گرفت و چشم شان خشک شد و ذکر خدا برآنها سنتگین شد، و دیدی که نماز گزار نماز بخواند و بمردم ارائه دهد و بنسایاند و قیمه تقدیه کنند از برای غیر دین و برای طلب دنیا و ریاست، و دیدی که مردم با کسی هستند که غلبه داشته باشد.

و دیدی که طالب حلال را منست کردن و طالب حرام را مدح و تعظیم نمودند، و دیدی که در حرمین کارهای انجام دهند که در او رضایت خدا نباشد و کسی مانع نشود و جلوگیری نکند و آلات لهو ظاهر شود و دیدی کسی که امر بمعرفه و نهی از منکر کند دیگری او را سرزنش و نصیحت نماید که تورا بین حرفاها چه، و دیدی که مردم برای هم چشمی در کار یکدیگر از اهل شر بیرونی نمایند، و دیدی که مردم را سخنیه کنند از کسی بیم نداشته باشند، و دیدی که در هر مال پدعت و شری حادث و تازه پیدا شود بیشتر از آنچه بود.

و دیدی خلق را که مجالس را متابعت نکردن مگر اشخاص ژرتومند را، و دیدی که مردم از روی خنده و ضحك مستمند را

پاری گردند و رحم نمودند برای غیر خدا ، و دیدی که علامات آسمانی را دیدند و متنه نشاند ، و دیدی که مردم چون حیوانات برویهم چهیدند و کسی جلو گیری نکرد از ترس ، و دیدی مرد زیاد اتفاق کرد در غیر طاقت خدا و در طاعت خدا هیچ اتفاق نکرد ، و دیدی که عاق بر والدین شدند و تو همین پدر و مادر نمودند پدر و مادر بدترین مردم شد پیش اولاد ، و اولاد شاد شد که پدر و مادرش افترا بندند . و دیدی که زنها بر مردها مسلط و غالباً ویهوای نفس کایاپ شدند ، و دیدی که پسر بر پدر و مادر نفرین کرد و خوشحال شد پسگاه آنها ، و دیدی که مرد در هر روزی که گناه کبیره نکرد از خمور و کم فروشی و غشن و میگساری محروم شد خیال میکند که آنروز از عمر او حساب نشده ، و دیدی که حاکم اختکار کرد گندم را ، و دیدی که مال ذوی القربی را بزور تقسیم کردند و بیان قمار کردند و شراب خوردند.

و دیدی پشراب مداوای سرض نمودند و برای مريض تعريف کردند و طلب شفا ازان نمودند ، و دیدی که مردم مساوی شدند در ترک امر معروف و نهی از منکر و ملتزم شدند ترک دینداری را ، و دیدی که منافقین رو برآ و مؤمنین و اهل حق خاموش شدند ، و دیدی که برای اذان گفتن و نمازوخواندن مزد گرفتند ، و دیدی که مساجد پر از اشخاصی شد که از خدا نرسند و جمع شوند برای غیبت و برای خوردن گوشت اهل حق وصف نمایند در آن مسجد شراب را ، و دیدی که شخص مست برای مردم نماز جماعت خواند و خودش تفهمد و متوجه مستی خود نباشد ، و چون مست شود مردم اورا محترم شمارند و از او پرسند و او را متعاقب نشمارند و اورا بستی او معنور دارند.

و دیدی کسیکه مال یتم ها را بخورد بصلاح او گفتگو نمایند ، و دیدی که قضات برخلاف امر خدا حکم کردند ، و دیدی که حکام خیانتکارها را با انتشاری معرفی کردند ، و دیدی که حکام مانتر که میت را بواوتهای فاسق و متجری دادند چیزی از آنها بگیرند با مشتبهات نفسانی آنان را واگذارند .

و دیدی که بالای میبرها امریقه نمودند و خود عمل نمودند ، و دیدی که باوقات نماز استخفاف شد ، و دیدی که صدقه را بشفاعت دادند و رضاي خدرا اراده نکردند بلکه برای خوش آمد مردم دادند ، و دیدی که همت مردم شکم و فرجشان بود و بیکنی ندارند در آنچه بخورند و با هر که تزویج نمایند ، و دیدی که مردم هم با این اقبال کردند .

و دیدی که نشانه های حق کهنه شد ، پس در این هنگام برس و از خدا طلب کن نجات را ، و بدان پدرستیکه درین وقت مردم در سخط خدا هستند مهلت داده است آنها را برای امری که نسبت با اینها اراده نموده ، تموظب خود باش و جهد کن که خداوند بپیند ترا برخلاف آن مردم ، اگر بر آنها عذاب نازل شد و تودرین آنها هستی سرعت کرده بسوی رحمت حق و اگر ماندی آنها مبتلا شدند و تو خارج شدی از چیزهایی که آنها مشغولند از جرئت بر خدا ، و بدان پدرستیکه خداوند ضایع نگرداند اجر محسنين را و محسنين برحمت حق نزدیک هستند .

بحار الانوار جلد ۱۳ ص ۱۶۸ - روضة الكافی ص ۳۶ - الزام الناصب ص ۱۸۲

* * *

روايت گرده است هاني دفتر ابيطالب از نبي اکرم (ص) که فرسود: ميايد زمانی بر مردم اگر بهشتوی اسم مردی را بهتر است از دیدن او ، و اگر بهینی او را بهتر است از اينکه تجربه اش نمائي ، و اگر تجربه اش نمائي ظاهر ميشود از برای تو حالاتي . دين آنها پول است همت آنها شکم های آنها است ، زنهای آنها قبله آنها است ، خم ميشوند از برای صاحبان نان و سجده میکنند کسانیرا که صاحب در هم است حیران و سرگردان و مست میباشند نه مسلمان و نه نصارى .

حکمة بالغه

* * *

روايت گرد حضرت صادق (ع) که پیغمبر اکرم (ص) فرسود: زود است بیايد برامت من زمانی که پلید شود در آن زمان باطن آنها و خوب ميشود ظاهر آنها برای خاطر دنيا ، قصد نمیکنند باعمالشان چيزی را که پیش خداست ، کار آنها ریاست ، رد نمیکنند باعمالشان چيزی را که پیش خداست ، از خدا نمیترسند ، دچار و گرفتار فرماید خداوند آنها را بعقابی ، پس میخوانند خدا را بدعا کسیکه غرق ميشود بدريا پس دعای آنها مستجاب نميشود .

بحار الانوار جلد ۶ ص ۲

عقاب الاعمال ص ۳۰

* * *

از حضرت صادق (ع) روايت شده که قرمود پیغمبر اکرم (ص) : زود است بیايد برامت من زمانی که باقی تمامند از قرآن مگر گفتگو در اطراف آن و باقی نمیماند از اسلام مگر اسمش ، مردم نسبتشان را باسلام سیدهند در حالیکه از اسلام دور هستند ، سعدهای آنها معموره است در حالیکه از هدایت خالی و خراب است ، دانشمندان آنها بدترین دانشمندان زیر آسمان است ، از آنها فته ها برخizد و سوی آنها بریگزد .

عقاب الاعمال ص ۳۰ ، بحار الانوار جلد ۶ ص ۲

* * *

حضرت صادق (ع) قرمود که رسول خدا فرموده : زود است بیايد بر مردم زمانی که نمیشود رسید به حکومت مگر بکشتن و ظلم نمودن ، و نه به ثروت دنيا مگر بغض و بخل و رزیدن ، و نمیشود رسید به محبت مگر بخراج شدن از زين و متابعت کردن هوی ، پس کسیکه در که کنند این زمان را وصیت نماید بر فقر در حالتیکه قادر بود بر تحریصیل مال و صیر کند بر بعض مردم نسبت با و در حالتیکه

اخبار و احادیث در بازه ظهور و علام ظهور

قادر بود به محبت و صبر کند بر خواری و او قادر باشد بر تحصیل عزت خدا ثواب پنجاه نفر از صدیقین، کسانیکه مراتصدیق کرده باشند، باو بیدهد.

بحار مجلسی جلد ۶ ص ۲

* * *

از حضرت صادق (ع) نقل شده: که لعن فرمود رسول خدا (ص) مردهایرا که خودشان را شبیه سازند بزنها، ولعن کرد زنهایرا که خودشان را شبیه سازند بمردها، و آنها آنچنان مردها و زنهای هستند مختلط، یعنی مردها با مردها لواط وزنها با زنهای مساخته نمایند، یعنی مردهم فاعل میشود وهم مفعول وهمچنان زنها، همانا خداوند هلاک فرمود قوم لوط را هنگامیکه بجا آوردند زنها آنچه را که مردها بجا میآورند.

عقاب الاعمال ص ۳۸

* * *

روايت شده از رسول خدا (ص) که فرمود: دو طایفه از مردم اهل آتش هستند که من آنها رادر که نمیکنم، اول قومی هستند که نازیانه بدلست دارند شبیه بدم گاو یا او میزند مردم را، و دوم زنهای هستند که لباس پوشیده اند با اینکه عربانند جلب کنند مردان را بخودشان، و خودشان بمردها بدل مینمایند، داخل نمیشوند بیشتر را و نمیشوند بیوی بیشتر را با اینکه میوزد بیوی او از پانصد سال راه.

روح البیان

* * *

حضرت رسول اکرم فرمود: زود است بباید زمانی برآمد من که فرار نمایند از علماء مثل فرار کردن گوشنده از گرگ، وقتیکه چنین شدند خداوند گرفتار فرماید ایشان را بسه پله: اول برکت را از اموال آنها برمیدارد، دوم مسلط میگرداند برآنها شخصی بیداد گری را، سیم خارج میشوند از دنیا وقت مرگ دو حالتیکه ایمان ندارند.

جامع الاخبار ص ۱۳۹
الجرائد السبعه ص ۲۹

* * *

رسول اکرم (ص) فرمود: هر آینه بیدا میشود دریان شما آتشی، از سرزمینی که آنبارا برهوت گویند بسوی شما میآید، و مردم از آن آتش در عذاب الیم هستند، پامال میکنند جان و مال مودم را، دور میزند دنیا را در ظرف هشت روز، پرواز میکند باسما، سانند پرواز ابر و باد، گرمهی او در شب فزو نتراست از گرمه روز و ازیرای او غرشی است درین آسمان و زمین مثل غرش ابر و برق عاصف، و آن آتش بسر مردم نزدیکتر است از عرض بانها، آنگاه حدیقه عرض کرد یا رسول الله آیا مؤمنین آنروز از آن آتش در امانند؟ فرمود کجا هستند مؤمنین و مؤمنات! مردمان آنروز شرور تراز حیوانات وحشی هستند مثل بهائیم دور هم جمع میشوند بر یکدیگر میجهند مثل جهیدن بهائم، و یکنفر در میان آنها نیست که بگوید اینکار را ترک نماید.

النتقم الحقیقی ص ۱۴۳
الایوا قیت ص ۱۲۷

* * *

روايت شده از رسول خدا (ص) که فرمود: میآید زمانی بر مردم که صورتهای آنها صورت انسانی است و دل های آنها دل شیاطین است، مثل گرگ های ضرر رساننده خوبیز میباشند، کارهای بدیکه از آنها سر میزند اگر نهی کنی قبول تمیمایند و اگر متابعت نمائی بشک، و زریب میاندازند ترا، خبری بانها دهی تکذیب کنند اگر از آنها کناره گیری نمائی غیبت تورا میکنند، کارهای خوب بیش آنها پدعت و پدعت درین آنها منت میباشد، شخص حلیم بیش آنها قطع کننده وی وفا است و شخص بیوقا بیش آنها حلیم است و سومن، بین آنها ضعیف و فاسق باشرافت است، ویجه های آنها خبیث نفس و بد اخلاق و شریر است، وزنهای آنها از فوط بدجنیسی و خبائث و مکر و حیله خسته کننده اند و بزرگهای آنها امر معروف و نهی از منکر نمیکنند، پنهان بردن بانها باعث خواری و معدتر خواستن از آنها ذلت و طلب کردن از مال آنها گدائی است، پس از اینکه اینطور شدند خداوند عالم باران را بر آنها حرام فرماید در اوانش و تازی نمیکند و مسلط میشود برآنها بدیهای آنها، داخل میکنند آنها بیدترین عذاب وی کشند پوجه های آنها را وزنده گذارند زنهای آنها را، خوبیان آنها دعا میکنند مستجاب نگردد.

جامع الاخبار ص ۱۴۸ ۱ فصل ۳۸

* * *

روايت شده از رسول اکرم که میآید بر مردم زمانی که شکم های آنها خداشان باشد و زنهای آنها قله آنهاست، دینارهای آنها دیشان است و شرف آنها متعاشان است باقی نمی ماند از ایمان مگر اسمش و از اسلام رسمش و از قرآن مگر درش، مسجد های آنها معمور و قلبهای آنها خراب است از هدایت، داشتندان آنها شریترین خلق خداپند در روی زمین....
جامع الاخبار ص ۱۴۸

* * *

روایت شده از رسول اکرم (ص) که زود است بباید زمانی برآمد من که بت هارا پرسیدند. تعجب نمودند اصحاب و عرض کردند ای رسول خدا آیا پرسش کنند بت را؟ فرمود: آری هر درهم پیش آنها بخواهد و فرمود میباید در آخر الزمان مردمانی از آنست من که در مسجدها حلقه حلقه می نشینند و ذکر آنها دنیا و محبت دنیاست، بالآنها همنشین نباشید خدا به آنها حاجتی ندارد.

جامع الاخبار ص ۱۴۸

* * *

روایت شده از رسول اکرم (ص) که فرمود: زود است بباید برآمد من زمانی که فرمانده های آنها ستمکارند و دانشمندان آنها پرطمع و عبادت کنند گان ریا کار، و تجارت ربانخوار باشند. زنهای آنها زینت دنیا را طلب نمایند، و مانند زنان پسرچه ها مورد نزوح قرار گیرند، پس در این وقت امت من بقدرو کساد میشود مثل کسادی بازار، در آن زمان آدم مستقیم در دین پیدا نمیشود. مرده ها در قبر مایوس میشوند از خیر اهل آنزمان و خوبیها در این زمان زندگی توانند کرد، قرار گرفتن از آنها بهتر است از مانند در بین آنها.

جامع الاخبار ص ۱۴۹

روایت شده از رسول اکرم که فرمود: زود است بباید زمانی برآمد من که نشناست علم را مگر بلباس خوب، نمی شناسد قرآن را مگر بصوت حسن، و عبادت نکنند خدارا مگر در ماه مبارکه رمضان، وقتیکه این طور شد مسلط میکند خداوند بر آنها کسیرا که نعلم دارد و نه حلم دارد و نه رحم.

جامع الاخبار ص ۱۴۹

* * *

رسول خدا فرمود: چگونه خواهید بود وقتیکه زنان شما تبه کار و جوانان شما فسق بورزنند و شما امر بمعرف و نهی از من کنید! عرض کردند: ای رسول خدا آیا چنین میشود؟ فرمود: آری بدتر از اینها واقع خواهد شد، چگونه خواهید بود وقتیکه امر بمنکر و نهی از معروف نمایید! عرض کردند یا رسول الله اینها هم شدنی است؟ فرمود: آری بدتر از این، چگونه خواهید بود وقتیکه بهینید خوبی را بد و بدی را خوب.

بشارۃ الاسلام ص ۲۰

به نقل از بخار

* * *

احمد بن فهد روایت میکند از این مسعود که فرمود رسول اکرم: هر آینه بباید بمردم زمانی که سالم نمیماند از برای صاحب دین دینی، مگر فرار کنند از کوهی و از سوراخ کوهی بسوراخ کوهی مثل رویه و بجهه های رویه. عرض کردند ای رسول خدا چه وقت است این زمان؟ فرمود: وقتیکه نرسند بمعیشه مگر با گناه کردن خداوند تبارک و تعالی، پس در این وقت حلال میشود عزوبه یعنی زن نتکردن. عرض کردند: ای رسول خدا ما امر بزروج میفرمایی؟ فرمود آری ولی اگر آن زمان شد هلاکت مرد در دست پدر و مادر نداشته باشد در دست زن او ولادش است و اگر زن و اولاد نداشته باشد در دست خویشاوندان و همسایه است. عرض کردند: چطور میشود که هلاکت میشود؟ فرمود: تغیر و مذمتش میکنند پنگی معیشت و آزارش مینمایند و بزحمت میاندازند بعیزی هایی که طاقت فراس است، تا وارد می شود بکارهای که هلاک کننده است.

الاشاعه فی اشراف الساعه

واربعين شیخ بهائی

روایت شده از رسول اکرم که فرمود: در صفت زنهای مساحقه کننده می آیند در آخر الزمان سرهای آنها شل کوهان شتر بختانی است، استشمام نمی کنند بوی بهشت را در حالتیکه بوی بهشت و استشمام میکنند مؤمنین از پانصد سال راه، حیات الحیوان ص ۸۴

* * *

روایت شده از پیغمبر اکرم (ص) که فرمود: میباید در آخر این است مردهایی که سوار میشوند به مخدنه و وساده تا اینکه میبایند در مساجد، زنهای آنها پوشیده و عربان هستند، سرهای آنها میل کوهان شتر بخطانی لاغر است لعن کنید آن زنهارا پس بدستیکه آنها لعن شده باشد.

الاشاعه فی اشراف الساعه، وحیات الحیوان ص ۸۴

* * *

در وسائل اصیل بنیاته از امیر المؤمنین (ع) نقل کرده که شنیدم امیر المؤمنین (ع) فرمود ظاهر میشود در آخر الزمان - نزدیک ظهور - که آن پدرین زمانها است. زنهای مکشفه عربان بدون اجازه شوهر از خانه بیرون میروند در حالتیکه آرایش کرده باشند و خودشان را بامحرم ارائه میدهند، از دین خارجند، درخته داخل میشوند، سرعت کننده باشند بسوی لذت ها، میل کننده هستند بشهوت رانی ها، محربات خدارا حلال میشانند، مخلد میباشند بجهنم که خلاصی ندارند.

من لا يحضره الفقيه ص ۳۱۱

* * *

در تفسیر روح البیان در ذیل آیه شریفه «اسکن انت و زوجک الجنۃ» نقل شده از نبی کرم که فرموده وفتیکه باید برامت من هزار وحدت و هشتاد سال حلال میشود عزوبت وعزالت ورهبانیت بر قله‌های کوه، برای اینکه خلق در هزار و دویست اهل حرب وجنگ وقتل هستند، پس تربیت کردن سگ توله بهتر است از تربیت پجه، و اگر زن مار زاید بهتر است از زائیدن پجه.
تفسیر روح البیان

* * *

نبی اکرم فرمود: زود است باید برامت من زمانی که حلال میشود در آن زمان زن تکریتن ورهبانیت، اگر زنها عوض عقود الجواهر من
پجه مار بزایند بهتر است.
۳۸۲

* * *

رسول اکرم (ص) فرمود: زود است باید بعد از شما قومی بخورند پاکیزه ترین و زنگین ترین خوراکیهای دنیارا، و خوشگل ترین زنها را تصرف نمایند و بیوشند نرم ترین و زنگین ترین لباسهای دنیا را، و سوارشوند بهترین مرکبها را، از برای آنها شکم هائی است که از کم سیر نشد، و نفس هائی است که تناعث نکند بزیاد، دنیا را پرمتش تمایند، صبح و شام بسوی دنیا روند، قراردهند اورا برای خودشان خدای غیرازپرورد گارشان، متنه شوند بسوی امر خودشان، و هوای خودرا متابعت نمایند، واجب و لازم است از طرف محمد بن عبدالله از برای کسیکه در کند آن زمان را از اولاد و از اعتاق شما سلام نکند برآن قوم و مریضهای آنها را عیادت نمایند و جنائزهای آنها را تشییع نکند، و بزرگ نشمارد بزرگان آنها را، پس کسیکه خلاف این دستور رفتار کرد یاری کرده است برخراصی دین اسلام.

مکاشفة القلوب باب ۱ ص ۳۸

* * *

نقل کرده مفضل بن عمر از حضرت صادق (ص) که فرمود: ای مفضل آیا میدانی کجا وار میشود دار زوراء؟ عرض کردم: خدا و حجت خدا بهتر میداند. فرمود ای مفضل یدان بدرستیکه در حوالی ری کوهی است سیاه بنامیشود در ذیل آن کوه شهری با اسم طهران که دارای قصر هائی است مانند قصرهای بهشت و زنای آن شهر مانند حورالعنی میباشد، یدان ای مفضل آن زنها ملبس بلباس تکفار و مزین بزینت جبارین میباشد، و سواره میباشد بزین و تمکن از شوهر نکند و وفا نکند کسب شوهرها بزم خارج آنها پس طلاق بخواهند از شوهرها، و اکتفا میکنند مردها بمردها و شبیه میباشد مردها بزنها و زنها بمردها، پس اگر خواستی دینت را حفظ کنی در آن شهر سکنی مکن و متنزل و خانه در آنجا اختیار نمای برای خاطر آنکه آنچا محل قته است، و فرار کن از آن شهر بسوی قله های کوه وا ز سوراخ کوهی بسوراخ کوهی مثل رویاه و بجهه های رویاه.

سفينة النجات - علام ظهور نظام الاسلام

منتخب التواریخ به تقلیل از بخار

* * *

روایت است از امام حسن عسکری (ع) که فرمود: زود است باید زمانی بر مردم صورتهای آنها باز و خندان و قلبهاش آنها تاریک و گرفته است، سنت بین آنها بدعت و بدعت بین آنها سنت است، مؤمن بین آنها پست و فاسق بین آنها با وقار است، فرمانفرماهای آنها ستمگر و داشمندان آنها بدروخانه ظالمین میرونند و نروعتمدان آنها توشه فقر را میدزند، خردسالان آنها از سالمدان جلوتر میروند، جاهل پیش آنها چیز فهم و هر صاحب حیله پیش آنها فقیر است، تعیز تimidه هند آدم حقیقت دار را از خل و غش دار، و نیشناسنده گوئند گوئند صفت را از گرگ صفت، داشمندان آنها بدترین خلق خدا هستند در روی زمین برای اینکه میل میکنند بسوی فلسفه و تصوف، قسم بهخدا آنها منحرف از حق هستند مبالغه میکنند در محبت مخالفین ما و گمراه میکنند شیعیان و دوستان مارا، پس اگر بمعتصب و مقامی رسیدند از شووه خوردن میزشوند، و اگر نرسیدند میبرند خدا را روی ریا، آگاه باش آنها راههن مؤمنین و خوانندگان بسوی کیش و طریقه منکرین دین هستند.

سفينة النجات

* * *

روایت ندوه ابو حمزة ثعالی از ابی جعفر که فرمود: یافتم در کتاب امیر المؤمنین که فرمود بغمبر اکرم (ص) وقتیکه ظاهر شد زنا فوت ناگهانی زیاد میشود، وقتیکه کم فروشی شد خداوند میگیرد آنها را بگرانی و سختی، وقتیکه بیل کردن زکاة را منع میکنند زمین شرکت خودش را از زراعت و از میوه و از معدن ها، وقتیکه برگشتد از حکم خدا بسوی غیر حکم خدا یاری و کمک شوند ستمگران و دشمنان آنها، وقتیکه شکستند عهد های خدا را مسلط فرماید خداوند برآنها دشمنان آنها را، وقتیکه قطع رحم کردن قرار میگیرد مال در دست شریر ترین آنها، وقتیکه امر معروف و نهى از منکر نکردند و متابعت نکردند اخبار اهل بیت مسلط گرداند خداوند اشرار را برآنها، در این هنگام خوبیان آنها دعا میکنند مستجاب نمیشود.

عقاب الاعمال ص ۳۰

* * *

روایت شده که رسول اکرم (ص) نظر کرد بعضی اطفال و فرمود: وای بر فرزندان آخرالزمان از دست پدرهایشان، گفتند:

اخبار و احادیث درباره ظهور و علامت ظهور

ای رسول خدا از دست پدرهای مشرکشان؟ فرمود نه بلکه از دست پدران مؤمنشان، یاد نمیدهد بانها چیزی از واجبات، و اگر یاد بگیرند اولادها پدران منع میکنند و راضی میشوند از آن اولاد به متاع کم از مال دنیا، پس من از آنها بری هستم و ایشان هم از من بری میباشد.

جامع الاخبار

* * *

حسن بن علی(ع) فرمود نمیباشد این امریکه شما انتظار او را میکشید تا وقتیکه از یکدیگر بیزاری جوئید و یکدیگر را لعن بکنید و بصورت یکدیگر آب دهن یا ندازید، و شهادت دهید بکفر یکدیگر، عرض کردم در این چه خیر است؟ فرمود همه خیرها در این است، در این موقع ظاهر میشود قائم ما رفع میکنند همه این ها را.

المناقب والمعاصیب العترة النبویه ص ۶۱۲

* * *

روایت شده از اکمال الدین از محمد بن مسلم که گفت عرض کردم بحضورت باقر (ع) ای پسر رسول خدا (ص) چه وقت قائم شما خروج فرماید؟ فرمود وقتیکه شیوه شوند مردها بزنها و زنها بمردها و اتفاقاً کنند مردها بزنها و زنها بمردها، و سوارشوند صاحبان فرج بزرین و قبول شود شهادت باطل و رد شود شهادت حق، و مهل شمارند مردم خوزیزی را و مرتبک شدن زنا و خوردن ربا را و بترسند از اشاره بجهت شر زیانشان. (تاًینکه فرمود) باید صدا از آسمان که حق با قائم (ع) و در شیعه است، آنوقت قائم ما خروج فرماید.

(۱) المجالس السنیه من ۶۱۲ و بخاریج ۱۳ ص ۱۷۱

* * *

روایت شده است که امیر المؤمنین (ع) فرمود: هر آینه میاید بر مردم زمانی که از حد تجاوز کند آدم، و مقرب شود کسیکه افعال ناپسند خود را زیست دهد ولا ایالی باشد، وضعیف میشود آدم منصف دیدار، عرض کردند. یا امیر المؤمنین چه وقت است آن زمان؟ فرمود: وقتیکه تسلط پیدا کنند زنها بر مردها و سلطشوند کنیزها و در امور خود مختارشوند و امارت بدست پیشه ها بیفتد.

اخبار الغيبة

* * *

از رسول اکرم (ص) روایت شده وقتیکه عمل کردند امت من بیانزده خصلت بلا بر آنها نازل میشود: وقتیکه مال الله را برای زیاد شدن مال خودشان ندهند و امانت مردم را غنیمت شمارند و صدقه دادن را غیر خود دانند، و اطاعت کنند مردم زنش را و معصیت کنند مادرش را و نیکوئی کنند رفیقش را و جفا کنند پدرش را، و بیلنگ شود صداحا در مسجدها، اکرام کرده شود شخص از ترس شر، و رذل های قوم بزرگ قوم شوتند، و مردها حریر پوشند و اخذه کنند زنهای مغاینه و اسباب و آلت طرب را، و میگساری نمایند و زیاد شود زنا، پس در این وقت مستظر باشید باد سرخ و قزو رفتن بزمین و مسیح شدن و ظاهر شدن دشمن بر شما، پس از آن بار و یاور پیدا نکنید.

الوسائل - ص ۵۶۶

* * *

روایت شده است که امیر المؤمنین (ع) فرمود: زمانی برای مردم پیش آید که جز حیله گران و شیادان مغرب نشوند و دیگر غیر از فاجر را ظریف و خوشمزه نگویند، و جز آدم منصف را ضعیف نشمارند، صدقه دادن را زیان دانند و برعیت خوبشاوندی که صلدرحم باشد منت گذارند و کبریائی و منیت را آقائی و بزرگ متشی دانند، در آن زمان حاکم با کنیزان شورت کند و امارت با پیشه ها و تدبیر و رأی با خواجه سرایان است.

بشرة الاسلام ص ۶۶

* * *

روایت شده از علی بن ابیطالب (ع) که فرمود: میاید بر مردم زمانی که تربیت کرده شود زنان فاحشه برای فاحشگی یا وسعت معاش و پاکیزه و بزحمت و بشقت خود را آرایش و زیست می کنند، و هنکه میشود در آن زمان محارم از جیث نگاه کردن دختر و خواهر و مادر و امثال ذلک، و اعلان میشود در آن زمان بزنا و حلال میشمارند مال یتیم را، و میخورند ربا را، و کم فروشی میشود در کیل ها و میزان ها و حلال میشمارند میخوارگی را با اسم نیزد، و حلال میشود رشوه خواری با اسم هدیه، و خیانت باسم امانت و شیوه میشوند مرد ها بزنها وزنها بمرد ها، و میگردد میشمارند حدود خدا را، وحی میگنند برای غیر خدا، پس وقتیکه چنین شد روزگار، ماه یک شبه با اندازه دوشیه نمایش میدهد و گاهی پنهان میشود تا اینکه افطار شود شهر رمضان در اولش و روزه گرفته شود در آخرین... پس در این هنگام بترسید، بترسید از حد ادوند میباشد پیگیرد شمارا ناگهان بعد از دردناک، پس از این مرگهایی است باسرعت و تناگهانی و بی سابقه، می ریاید مردم را ریودن عجیبی، حتی اینکه مرد صحیح میگند سالم شب دفن شده است و شب میگند در حالیکه صحیح مرده است

بخار الانوار ص ۷۸

در این وقت خوشحالی میکنند با بشانت برای طلب کردن تقدمة و خوانندگی ها پس ازین میروند شیرینی و حلاوت قرآن ، آن قوم نصیبی ندارند در آخرت ، و زیاد میشود هرج و مرج و عنان گسته میشود عرب ، اکتفا میکنند مردها بمردها وزنها بزنها ، و معمول میشود بین آنها نواختن الات لهو و لعب ، کسی نهی از منکر نمیکند و راضی میشوند با ان عملیات زشت در حالیکه او از گناهان کبیره خفیه است .

وای بر آنها از جزا دهنده روز قیامت ، شفاعت من بر آنها نمیرسد ، پس کسیکه به عملیات آنها راضی باشد و نهی نکند پشمیان میشود در روز قیامت و من هم از او بیازم : دواین هنگام زنا مجاہس میگیرند و جمع میشوند در آن مجالس برای لهو و لعب و در غیر رضای خدا و این از عجائب این زمان است ، پس وقتیکه دیدید ایشان را از آنها دور شوید و ایشان را بترازی ، ایشان با خدا و رسول خدا میجنگند و خدا و رسول خدا از ایشان بیزار است .

سفينة النجات

* * *

راوی گوید خطبه خوانده رسول اکرم (ص) مردی بلند شد عرض کرد : ای پیغمبر خدا قیامت چه وقت است ؟ فرمود : مسئول از سائل عالمتر نیست ، تمیايد مگر ناگهان ، عرض کرد ، پس علاماتش را یابان فرما ؟ فرمود : قیامت قیام نکند (مراد از قیامت ساعت ظهور قائم (ع) است) مگر فرو رود علم واقعی و زیاد شود زلزله ها و فتنه ها ، و ظاهر شود هرج و مرج ، و هوای نفس ، و خراب شود آبادیها و عمور شود خرابیها و فرو روند بزمی در شرق و غرب عالم و در جزیره العرب ، و طلوع نماید خورشید از طرف مغرب و خارج شود دابه اراض و ظاهر شود دجال ، و منتشر شود یأجوج و ماجوج ، و نازل شود از اسمان عیسی بن مریم (ع) .

راوی عرض کرد در چه وقتی این ها واقع شود ؟ پیغمبر خدا فرمود : وقتیکه مداهنه کاری کردن قراء شما با فرمانروایان و بزرگ شمردن ثروتمندانها را وتوهین کردن نیازمندان را ، و ظاهر شد خواندن غنا و فاش گردید زنا و بلند ساخته شد بناها و باغها فرآن شریف خدا و خوانندگ ، واهل باطل بر اهل حق غلبه کرد و کم شود امر معروف و نهی از منکر ، ضایع شود نماز ، متابت شود شهوت رانیها و حرکت داده شوند باهوای نفس ، و پیش یا قتند امراء و حکام و رؤسای جور خیانت کار سوند و وزراء فسق بوزرنده ، و ظاهر شود حرص دنیا ، در قراء و فناق در علماء و قیمه چنین شد بر آنها نازل میشود بالذیکه سابقه نداشته باشد و دادخواهی ضعفا را از اغنانه نکرده باشد ، و زینت کرده شود مسجدها و طلاق کاری شود قرآن ها ، مرتفع سازند منبرهارا ، و زیاد شرط صفحها ، بلند شود ناله و ضجه ها ، جمع شوند با یکدیگر ولی زبان ها مختلف است ، دین آنها صرف زبانی است حقیقت ندارد ، اگر عطا کرده شدند شکر خواهند کرد و گزنه کفران خواهند نمود ، بر ضعفا رحم نکنند و بر بزوگان احترام قائل نشوند ، هر کس خود را برد یگری مقدم بدارد حريم آنها لگد کوب شود ، در حکم یکدیگر جور نمایند ، حکم فرما شود بر آنها بنده های پست و اختیار دار آنها شود بجهه ها و تدبیر امور آنها با زنها گردد ، مردمها بطل خود را زینت دهند و پیشند حریر و دیبا را وفعش دهند کنیزان را وقطع نمایند صله ارحام را ، سر راهها را پیگیرند برای سوت و راهزی ، و نصب نمایند مالیات گیرند گان را ، با مسلمانان می جنگند با کفار صلح نمایند ، در آن زمان باران زیاد بارد ولی نباتات کم روید فیراریها زیاد شود علماء کم امراء زیاد شود امنی ها کم شوند .

ارشاد القلوب

* * *

قسمت دوم

»... و بیدق های سیاه از سمت خراسان روی میآورد و یمانی خروج می نماید و مغربی از مصر ظاهر میشود و شهرهای شام را تصرف میکند و لشگر ترکان دو جزیره و لشگر اهل روم در رمله فروند میآیند و ستاره دمدار از مشرق طلوع میکند و مانند قمر میدرخشد بعداز آن کمان خم میشود حتی نزدیک میباشد که دو طرف آن بهمدیگر وستند و سرخی در آسمان ظاهر گردد بعد از آن بهمه اطراف آن منتشر میشود و آتشی در سمت مشرق نمایان میشود و تاسه روز در هوا باقی می باشد و شام خراب گردد و سه نقر در آنها بیدق سلطنت بر افرادشته بهم می افتد و بیدق های قیس و عرب بمصر و بیدق های کنده بخراسان داخل میشوند و در بغداد برگ ناگهان و تلف اسوان و میوه ها و زراعت ها واقع میشود و ملخ ظاهرمیگردد .« جلد سیزدهم بحار الانوار - ص ۲۲۶

* * *

» در وقتیکه دنیا هرج و مرج گردید و فتنه ها بیشتر بهمدیگر گردند و راههای هدایت قطع شد و بعضی اموال دیگر را غارت مینمایند ، بزرگ و کوچک رحم نمیکنند و کوچکان تعظیم بزرگان بجا نمایارند پس در آنحال بر میانگیزاند خدا کسی را که قلعه های ضلالت و دل های قفل شده را میگشاید «

ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار مجلسی - ص ۲۹

* * *

» در وقتیکه اخیار نایاب شدند و اشرار و سعت بهم رسانیدند و تقدیرات الهی را تکذیب نمودند و اموال را با بارها

حمل و نقل کردند..... و سخنان خلائق اختلاف بهم رسانید و عهد و پیمان شکسته شد و احترام کم گردید این هادر وقتی میشود که ستاره دمدار که عرب را مضری طلب کردند طلوع نماید پس در آنحال باوان متقطع میشود و آنها را می خشکاند و روزگارها مختلف گردند و نرخها در جمیع اطراف عالم گران می باشد.... »

ترجمه بخارالانوار- ص ۴۰

* * *

..... و در آن زمان بسیاری لغزش خوردید یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند ۱۱ - و بسا انبیاء کذبیه ظاهر شده بسیاری را گمراه کنند ۱۲ - و بجهت افزونی گناه محبت بسیاری سرد خواهد شد .

انجیل متی باب ۲۴

* * *

روایت از طلاقانی : « وقتیکه خلائق نماز را میبینند یعنی آنرا بوجه دل و خضوع و خشوع که بمنزله روحست برای عبادت بجا نیاوردن و امانت را ضایع کردند و دروغ را حلال دانستند و ربا خوردند و روشہ گرفته و بنای عمارت هارا محکم کردند و دیوانگان را داخل امر نمودند و بزنان شور گردند و قطع ارحام نمودند و تابع خواهش های نفس شدند و خونریزی را میهیل انکاشتند و حلم در میانشان ضعیف شد..... و جور و ستم را فخر دانستند و امراء فاجر و وزراء ستمکار گردیدند و کسانی که کنیل امورات قبایل و عشاپرند نسبت بایشان خیانت نمودند..... و شهادت دروغ ظاهر و فجور و بیهان و گناه و طغیان آشکار گردید..... و خواهش های خلائق با همیگر مختلف شدند و عهد ها و میثاق ها شکسته گردیدند و بلاعی که وعد کرده شده بود نزدیک گردید و زنان از راه حرص و طمع دنیا با شوهرهای خودشان در تجارت شریک گردیدند و صدای های فاسقان پلندند و یعنی در میان خلائق مشهور و معروف و مقبول القول گردیدند و سخنان ایشان را شنیدند و اطاعت نمودند و از اذل قوم بر ایشان رئیس شدند..... و دروغگو را تصدیق نمودند و خائن امیر شجره گردید.... و شاهد بی آنکه از او شهادت طلبیه شود شهادت کنند و شاهد دیگر بملاظه مراجعت حرمت دوست خود شهادت دروغ باطل دهد . و مسائل دینیه برای غرض فاسد یاد گرفته شد..... و هوست گوشنده را بر دل های گرگان پوشیدند یعنی ظاهرشان مانند گوسفند و باطنشان مانند گرگ گردید و حال آنکه دل هایشان گندیده تر است از مردارها و تلخ تر است از صبر..... »

جلد ۱۳ بخارالانوار- ص ۲۱۲ و ۲۱۳

* * *

روایت ابن عقده : « صادق(ع) فرمود که بیش از قیام قائم (ع) ناچار است از قحطی که خلائق در آن قحطی گرسنه میشوند و میسنه ایشان را بیم شدید از کشته شدن و نقصان اموال و اولاد و میوه ها »

جلد سیزدهم بخارالانوار- ص ۲۲۶

* * *

وصایای رسمی به برادر خود :

پایران چو گردد عرب چیره دست
بر نجد کسی دیگری بر خورد
ز پیمان یگردند و از راستی
کشاورز جنگی شود بی هنر
بداند بیش گردد بدرا بر پسر
شود بندۀ بی هنر شهر بیار
بگیتی نماند کسی را وفا
از ایران و از ترک و از تازیان
نده هفتان نهترک و نه تازی بود
همه گنج ها زیر دامن نهند

شود بی بهاء مرد بزدان پرست
بداد و به بخشش کسی ننگرد
گرامی شود کژی و کاستی
نزاد و هنر کتر آید به بر
پسر بر پدر هم چنین چاره گر
نزاد و بزرگی نیاید بکار
روان و زبان ها شود پر جفا
نزادی پدید آید اندر میان
سخن ها پکردار بازی بود
بعیرت و کوشش بلشمن دهند

شاهنامه

* * *

روایت از محمدبن یحیی « و مرد را دیدی که میگوید چیزی را که نمیکند و خلائق را دیدی که شهادت شاهد دروغگو را باور و اعتماد میکند و حرام را دیدی که حلال کرده شده میشود و حلال حرام کرده شده می باشد و احکام دین را دیدی که بارای و خواهش نفس استباط میشود و قرآن و احکامش معطل گردید.... و دیدیکه حکام اهل کفر را

اخبار و احادیث درباره ظهور و علامه ظهور

مقرب میکنند و اهل خیر را دور و حکام را دیدی که در حکم رشوه میگزند و مردم را دیدی که محارم خود را
و می بینند.... و دیدیکه سوگند خوردن بخدا از راه دروغ بسیار گردد و مرد شریف و محترم را دیدی که او را ذلیل میکند
کسیکه آنمرد شریف از تسلط او می ترسد و دیدیکه بسخن تزویر و دروغ رغبت میشود و دیدیکه شنیدن قرائت قرآن برخالیق
گران گردید و شنیدن سخنان لغو و باطل بر ایشان سهل و آسان و دیدیکه راستگو ترین خالیق در ایشان دروغگو و افشاء
کننده است و دیدیکه سخن چینی آشکار گردید و ظلم را دیدی که آشکار شده و غیبت را دیدی که ملیح شمرده میشود....
و نماز را دیدی که حقیر و خفیف انگاشته شد و مرد را دیدی که مال بسیار دارد بنوعیکه از وقتی که پان مالک شده هیچ
زکوة آنرا نداده و دیدی که مرده از قبرش بیرون آورده میشود و اذیت باو داده میشود و کفن هایش فروخته میشود....
و مرد را دیدی که به نماز گاه خود میرود ، برمیگردد و حال آنکه از لباس های نماز در بر آن چیزی نیست یعنی لباسیکه لایق
نماز باشد در بر آن نیست زیرا که یا نجس است و یا غصی است و دیدی که دل های خالیق را قساوت گرفته و چشم هایشان
خشکیده..... و مردار را دیدی که آشکار شد و خالیق بآن رغبت بهم رسائیه .

جلد ۱۲ بخار الانوار - ص ۲۴۵-۲۳۶

* * *

«..... و قیه را دیدی که احکام شریعت را برای خیر دین مانند طلب دنیا و جاه یاد میگیرد و دیدیکه حقوق
پدر و مادر انکار گردیده و دیدیکه بایشان اهانت و استحقاق کردند و در نزد اولادشان از بدترین خالیق شده اند و دیدیکه
خالیق در ترک نمودن امر معروف و نهی از منکر و ترک کردن دینداری که با اینهاتست همه برابر شده اند و دیدیکه همه
منافقان صاحب قهر و غلبه شده اند و یا اینکه صاحت نصرت و دولت گردیدند یا اینکه بسیار سخن گویند و سخنانشان مقبول
میشود و اهل حق مغلوب و خاموش گردیدند و اگر سخن بگویند سخنانشان غیر مسموع میگردد»

بخار الانوار - ص ۲۲۶

* * *

«..... در وقتیکه علم برداشته شود وجهل ظاهر گردد... فقهای هدایت کننده کم شدند و فقهای گمراه کننده
و خائن و شرعاً بسیار شدند و جور و فساد بسیار شد و منکر ظاهر گردیده و امت تو امر بمنکر و نهی از معروف نمودند
و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفاء کردند و امراء کافر و دوستان ایشان فاجر و بیاران و ناصران ایشان ظالم گردیدند و اصحاب
رأی ایشان فاسق شدند و در این وقت سه خسف یعنی بزمین فرو رفتن واقع میشود .»

بخار الانوار - ص ۲۵

* * *

روايت از شیخ صدوق : « فقهای ایشان بدترین فقهای زیرآسانند، قته از ایشان سرمیزند و بسوی ایشان برمیگردد .»
بخار الانوار ص ۲۱۱

* * *

روايت مؤلف : « عرض کردم که یاين رسول الله، قائم شما کي خروج خواهد کرد؟ فرمود: در وقتیکه مردان بزنان
و زنان بمردان شباهت رسانند و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفاء نمایند و زنان بروی زین سوار شوند و شهادت به تزویر
و دروغ مقبول شود و شهادت عدول مردود گردد و خالیق خون ریختن یکدیگر را و ارتکاب زنا و خوردن ربا را سهل الگارند
و از بدان بسبب ترسیدن از سخنان زشت ایشان تقدیه کرده شود»

بخار الانوار - ص ۲۱۲

* * *

« حضرت امام جعفر صادق به محمدبن مسلم فرمود که ظهور قائم آل محمد علاماتی چند دارد . عرض کرد : چیست
آن علامات؟ فرمود که : پیش از ظهور قائم آل محمد شما را امتحان میکنم پرس از پادشاهان آل فلان در آخر سلطنت ایشان
وجوی بغلاء اسعار و نقص اموال یعنی کساد تجارتها و کمی منافع و نقص جانها یعنی مردن به وبا و طاعون و امثال آن و
و نقص از ثرات یعنی کمی ریح زراعتها و بی برکتی میوهها و بشارت ده صابران را به تعجب و خروج قائم ...»
مظاہر الانوار چاپ تبریز ۱۲۸۰-ص ۴۵

* * *

«..... و با على میف قاطعی است که خداوند برای او روم و چین و ترک و دیلم و سند و هند و کابل و خزر را
فتح میفرماید قیام نمیفرماید قائم میگر با خوف شدید و تزلزل و فتنه و بلاهی که بمردم میرسد و تشتت و تفرقه
در دین ایشان و تغییر در حالشان تا بآن حد که تمدن کننده در هر صبح و شام تمنای مرگ کنند از بسن مراسم درندگی و شهادت
خلق را بزرگ بینند .»

اخبار و احادیث درباره ظهور و علامه ظهور

(از حدیثی که مجلسی در بخار در باب سیرو اخلاق قائم از این همه شانی روایت کرده است)
کتاب الفرائد - ص ۲۹۰

* * *

« حیرین نوع روایت کرده که گفتم به این معنید خذی که هرسالی که بر ما میگذرد بدتر از سال ساقی است و هر که بر ما امیر میشود از امیر ساقی بدتر است . ابوسعید گفت همین را از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود و بعلو آن میگفت که بهمین خرانی خواهد بود ترازید خواهد یافت تازمین مملو شود از ظلم پنجویکه نتوانند مسلمانان قام خدا را یاد کنند بعد از آن خدای تعالی کسی را خواهد برانگیخت که از اهله بیت و عترت من بوده باشد و زمین را مملو از عدالت کنند و زمین پاره های جنگ خود را پیرون بیندازید یعنی زر و گوهر و مال بسیار شود و گنج های مخفی آشکار گردد . »
ظاهر الانوار - ص ۲۹۷

* * *

« در عقد الددر مرویست از عبدالله بن عباس : و اما مهدی آنکسی است که هر میکند زمین را از عدل چنانچه پرشده از جور و سیانداز زمین پاره های جنگ خود را راوی پرسید که پاره های جنگ او چیست ؟ گفت مانند ستون از طلا و فقره . »
نعم ثاقب چاپ شیراز ۱۴۶ - ص ۵۷

* * *

« رسول خدا (ص) فرمود که حال شما چگونه میباشد در وقتیکه زنان شما ضایع و فاسد یعنی زنا کار و جوانان شما فاسق یعنی لواطه کننده شوند و بمعرفت امر نکنند و از منکر نهی ننمایند . »
بحار الانوار مجلسی - ص ۲۰۷ و ۲۰۸

* * *

« ۷ - زیرا قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و تحطی ها و وباها و زلزله ها در جایها پدید آید . ۸ - اما این ها آغاز دردهای زه است »
انجیل متی باب ۴

* * *

« شخصی دولتمند بود که ارغوان و کتان می پوشید و هر روزه در عیاشی با جلال سر می برد ۲۰ - و فقیری مقرر
بود ایلعازر نام که او را بردر گاه او میگذاشتند و آزو و میداشت که از پاره هایی که از خوان آن دولتمند پریخت خود را سیر کند بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخم های او میمالیدند ۲۱ - باری آن قفیر بمرد و فرشتگان او را باغوش ابراهیم بردند و آن دولتمند نیز مرد و اورا دفن کردند پس چشم ان خود را در عالم اموات گشود ، خود را در عذاب یافت و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آهوشش دید ۲۲ - آنگاه باواز بلند گفت : ای پدر من ابراهیم برم ترحم فرما و ایلعازر را بفرست تا سرانگشت خود را باب ترساخته زبان مرا خنک سازد زیرا در این نار معدبهم ۲۳ - ابراهیم گفت ای فرزند بعاظطر آور که تو در ایام زندگی چیز های نیکوی خود را یافته و همچنین ایلعازر چیز های بد را لیکن او الحال در تسلي است و تو در عذاب . »
انجیل لوقا باب شانزدهم

* * *

« ۲۰ - پاکر (ع) روایت کرده که آنحضرت فرمود که در پیشاپیش ظهور این امر دو علامت خواهد آمد یکی گرفتن ماه در پنجم ماه و دیگری گرفتن آفتاب در پانزدهم آن و اینگونه مخصوص و کسوف از وقت فرود آمدن آدم بزمین تا این وقت واقع نشله پس در این وقت حساب منجمان باطل میشود . »
بحار الانوار مجلسی - ص ۲۱۷

* * *

« امیر المؤمنین (ع) فرمود که قائم (ع) ظهور نمیکند تا وقتیکه چشم دنیا کور گردد یعنی اوضاعش منقلب و پریشان شود و سرخی در آسمان ظاهر و هویدا گردد و این سرخی از اشک چشم های حاملان عرش است که برآحوال اهل زمین گریه کرده اند . »
بحار الانوار - ص ۲۲۵

* * *

« و از جمله ظهور بادی سیاه در بغداد پس زلزله شود که اکثر شهر فرو رود و از جمله آیات آفاقی ظهور

اخبار و احادیث درباره ظهور و علامت ظهور

ستاره دنیالله دار است از مشرق که چون ماه روشن شود و از آنجمله گرفتن آفتاب است در نصف ماه رمضان و در آخر آن بعکس قاعده نجوم و طلوع آفتاب از سرخ ب بعد حبس سه شبانه روز زیر کره زمین و اجتماع آن با ماه و این اعجوب علامات قریب قیام قائم است.....

حوالی حلیۃ المتقین مجلسی صفحه ۴۰ - ۴۶

* * *

« ثوابان زوایت کرده که رسول ص گفت سه نفر از خلفاء کشته شوند و بعد از آن علمهای سیاه پیدا شود که همه ایشان را بکشند و بعد مهدی خروج کند که از اهل بیت من است....»
ظاهر الانوار ص ۴۰۱

* * *

«.... اول کسیکه از مخلوقات پانحضرت بیعت میکند جبرئیل میباشد بعد از آن سیصد و سیزده نفر مرد بیعت میکنند.»
بحار الانوار ص ۲۶

* * *

۳۹) «بیست و هشت باسط در هدایه و مناقب قدیمه از القاب آنچنان شمرده و آن معنی فراخ کننده و گسترنده است و فیض آنحضرت چنانکه خود فرمودند مانند آفتاب بهمه جا رسیده و هر موجودی از آن بهره دیده و از ایام حضور و ظهور عالش چنان منبسط و عام شود که گرگ و گوسفند باهم چراکنند.»
کتاب نجم ثاقب ص ۲۶

* * *

« سید علی بن طاووس از صحیفه ادریس فی نقل کرده در کتاب سعدالسعود در ضمن سوال ابلیس که پروردگارا مرا مهلت ده تا روزیکه خلق میتوشند و جواب خداوند کرد نه ولکن تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم پس بدرومیکه آن روزیست که من حکم نمودم و حتم کردم که پاک تمام زمین را آنروز از کفر و شرک و معاصی و انتخاب کنم از برای آنوقت بندگانی را برای خود که آزمودم دلهاشان را برای ایمان....»
کتاب نجم ثاقب ص ۵۹

* * *

«.... بعد از آن گزندگان زمین و چهار پایان در میان خلائق میباشند و هیچ یک از آنها بدیگری آزار نمی رساند و زهر هر صاحب زهری را از گزندگان زمین و غیر آن بر میدارم و ستم هر گزندگان را زایل میگردانم و بر کتهای زمین و آسمان را بیرون میازدم و زمین بهمی بخشن تیاترش زیبا و خرم میشود و همه میوه های زمین و اثواب چیزهای خوب و پاکیزه آن بیرون میآیند و رافت و مهر بانی را بیان اهل زمین میآذدم پس با یکدیگر مواسات و مدارا میکنند و مال دنیا را با یکدیگر بالسویه تقسیم مینمایند هیس فقیر بی احتیاج و غنی میشود و بعضی ببعضی دیگر تفوق نمیکنند.»

بحار الانوار - ص ۲۸۲

* * *

«.... عرض کردم که آن آیه و علامت چیست؟ فرمود که ایستادن آفتاب است از وقت ظهر تا عصر و نمایان شدن روی و سینه مودیست در روی جرم آفتاب در حالیکه خلائق او را با حسب و نسب میشناسند....»
بحار الانوار - ص ۲۲۳

* * *

در متن فارسی بهمن بیشت می نویسد که وقتی هوشیدر ماه ظهور میکند و هزاره اش آغاز میگردد چگونه بدی و پیاره از جهان ناپدید میشود بطوطیکه ده تفر از شیر یک گاو سیر میشوند: «.... و هزاره اوشیدر چون بسر شود پس زمانه اوشیدر ماه پامی در آید و اوشیدر ماه بهم پرسه اور مزد شود و دین همه پذیرد و در جهان روان بکند بیست شبانروز آفتاب در میان آسمان بازایستد و مردم جهان چون آن معجزه بینند دوشه یک بدین استوان شوتند و منش برداد بزدان دارد و در زمان اوشیدر ماه پامی دروغ پیاره آشمعیج با ماری از در راه سهمگین در جهان رسد و چنان سطبر باشد که بسیاری مردم و چهار بای و پیر نده تبا کند و اوشیدر ماه پسخه ورج ایزدی و نیرنگ ایزدی و از جهان مردم باز دارد و جهان پاک شکند و بعد از آن هیچ خرفستو و گزندگان مار و کژدم و مگس و پشه و هیچ جهتنه و گزندگان درجهان نباشد و بمناند و دروغ آشمعیج فریفتاری از جهان بشود و چون

اخبار و احادیث درباره ظهور و علامت ظهور

زمانه اوشیدرمه پرسشود پس زمانه ساساشش پرخوه باشد. و رجاوند به سیالگی بهم پرسه اورمزد شود و دین زرتشت درجهان آورد و آنکه سی وز در بیان آسمان بایستد و مردم هفت کشور زمین بهام از این معجزه بر دین بهی استوان شوند و دین پندیرون و ساسان دین اوشیدر ماه درجهان افروخته تر کند و همه زور و تیرو و دیوان در جان از جهان برد و جهان چنان کند که هیچ پتیاره و دهش آهرمن در جهان نباشد و جهان همچو بخشش پاک و پاکیزه تر کند پس دادار اورمزد رستاخیز تن پسین کند و مردمانرا برانگیزاند و اهرمن دروند را با دام او نیست کند. فیروزیاد خره گوه اویزدهن مازدیستان »

در دنباله ظهور هوشیدر ماه در متن فارسی شرح میدهد که بمحض شروع هزاره او ده نفر از شیرگاوی سیر میشوند و چون از همپرسه خود با اورمزد برمیگردد خورشید بیست شباهه روز میباشد درنتیجه دو تلث مردم دنیا بدین زرتشت میگرند ازاین پس خوردن گوشت متروک میشود و فقط شیر و کره می خورند و هزار نفر از شیرگاوی سیر میشوند. هوشیدرمه ما سهمگین را که دنیال آشموغ است بوسیله خوره خود و کلمات اوستائی میکشد و هر گونه خرفستر را از جهان نابود میسازد و جانوران درنده بی آنکه زیان برسانند میان مردم زندگی میکنند. بدی آشموغی و فریفاری تا پدید میشود و جهان پر از جمعیت و خوش نما شده مردم از دروغ می پرهیزنند. پانصد سال که از زمان هوشیدر گذشت سوشیانس پدید میگرد و همه در وجهائی که آتش را میزند تباہ میکند. خورشید سی شباهه روز میباشد و همه مردمان بدین زرتشت میگرند و سال ۳۶۰ روز تمام میشود. دهالک از پند آزاد گردد و یکروز و نیم فراماروائی جابرانه نماید. سوشیانس سام نریمان را پیدار کند که دین را پیذیرد و بیرگ بشود. سام بددهاک پیشواه کند که دین پیذیرد اما او میگوید که هر دوی ما باید با آسمان برآبری بکنیم. سام اورا میکشد و همه بدیها از جهان تا پدید شود. مردم مانند فرشتگان بشووند و آغاز وستاخیز باشد چنانکه در پند هش شرح آن آمده است. در متن فارسی قسمت دیگری راجع بهمین موضوع وجود دارد که در متن بهمن بیش از اختلافاتی نشان می دهد از جمله اینکه هوشیدر نژاد گرگان، دزدان، راهزان، و جنایتکاران را برمیاندازد چون میصد سال از زمان هوشیدر بگذرد زستان ملکوس فرا میرسد و همه جانوران و نباتات را تباہ میکند و از ده هزار نفر یک نفر می ماند پس از آن دنیا را از حصار جم (ورجمکرد) دو باره میآرایند. بعد از آن هنگام اجتماع ملل در جنگ بزرگ فرات میرسد در آنجا کشوار بقدیز ریزد است که آب رودخانه سرخ میشود. بازماندگان با تن خونالود بزین اسب خودشان می نشینند. سپس و رجاوند کی از سرحد هندوستان آمده پس از جنگ بزرگی ایران را تستعیر میکند و بعد پیشون را از کنگ دز می خوانند تا آداب و رسوم دینی را برقرار نماید.

* * *

« در خرایج راوندی مرویست از حضرت یاقر علیه السلام که فرمود هر کس در کند قائم اهل بیت مرزا از صاحب عاهتی و آنکه شفا خواهد یافت یا صاحب ضعفی قوى خواهد شد و در غیبت نعمانی مرویست از سید مجید که فرمود هرگاه برخیزد قائم علیه السلام ببرد خدا عزوجل از هر مؤمنی افتراه و برگرداند باو قوت اورا و این تکریم عظیم نه مانند شفا دادن جناب عیسی علیه السلام وسایر انبیاء علیهم السلام است گاهی بهجهت اعجاز و اتمام حجت کور یا لال یا پیس یا مرضی را برای جاحدی یا منافقی در موارد محدوده بلکه بردن این آفات و رونمایی این بليات از تمام مؤمنین و مؤمنات از آثار ظهور موفور السرور و طلوع طلعت غرا و تشریف و تقدیم و مراسم قدوم و تهیه آداب لقا و درک نیضی شرف حضور حضرت قائم صلوات الله علیه است . »

كتاب نجم ثاقب ص ۶۱

* * *

« بعضی گفته عیسی بن مریم دجال را در کوه دخان بقتل خواهد رسانید. »

بخار الانوار - ص ۲۱۴

* * *

« پیش از ظهور قائم (ع) چند سالی فربی دهنده میگردید که در آنها راستگو را تکذیب میکنند و درگذتو را تصدیق . . .
بخار الانوار - ص ۲۳۱

* * *

« رسول خدا فرمود هرگاه از دنیا نمائند مگر یکشب هر آینه خدا او را طولانی میگرداند تا اینکه مالک گردد بدینها مردی از اهل بیت من که نامش نام من و نام پدرش نام پدر من است زمین را از عدل پرگرداند چنانکه پر از جور و ظلم گردید و اموال را بالسویه قسمت میکنند پس هفت سال یا نه سال خلافت میکنند و بعد از آن نفعی در زندگانی نمی باشد . »

جلد ۱۳ بخار الانوار - ص ۳۱

* * *

«... و قومی گویند پیش ملائکه بنهادند بشرط آنکه اهرمن در عالم باشد آن مدت که معین کرده بودند و هر کدام که

اخبار و احادیث در باوه ظهور و علامه ظهور

عهد بشکستند پیش از آنکه مدت پاخر رسد او را به شمشیر خود بکشند و چون مدت پاخر رسد اهرمن از عالم بیرون شود و چون بیرون برود عالم خیر مغضن باشد و شر و فساد باقی نماند. »
تبصرة العوام - ص ۱۳

* * *

« سعد بن عبد الله در بصائر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که شیطان لعنه الله از خدا سوال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زندگ میشوند. حق تعالی ابا کرد و فرمود ترا مهلت دادم تا یوم وقت معلوم. چون آن روز شود ظاهر شود شیطان با جمیع اتباعش از روزی که خدا آدم را خلق کرده است تا آن روز و حضرت امیر المؤمنین برگرد وابن آخر برگشتهای آن حضرت است . . . چون آن روز شود حضرت امیر المؤمنین برگرد با اصحاب ایشان و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک به کوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد گویا میینم اصحاب امیر المؤمنین را که صدقتم از پس پشت برگزدند و پای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بزیر آید از آسمان که بر شده باشد از ملایکه و رسول خدا (ص) حریه از نور در دست داشته باشد و در پیش آن ابر آید چون نظر شیطان برآن حضرت افتاد از عقب برگرد و اصحاب ایشان به او گویند که اکنون ظرفی بکجا میروی او گوید من میینم آنچه شما نمیینید من میترسم از بروندگار عالمیان پس حضرت رسول باو برسد و حریه را در میان دو کتفش بزند که او و اصحاب ایشان همه هلاک شوند. »
حق الیتن جلد دوم ص ۲۸۲

* * *

«... علمای یهود برای اسکات امت ورد دلیل تصاری گفتند که در اتصالی عالم که احدي آن را نداند شهری بزرگ موجود است و امت کثیری از یهود در آن میکنند و ملک ایشان یکی از اولاد حضرت موسی است و نام آن شهر بن موسی است و در گرد این میان نهری از ریگ روان است که به این سبب کسی دخول و خروج از آن نتواند... تا روزی که مسیح موعود ظاهر شود آن وقت این نهر بایستد و امت یهود آن روز بیرون آید و مسیح را نصرت نمایند. »
الفرائد - ص ۱۴۷

* * *

« پس مفتوح میفرماید خداوند برای او شرق زمین و غرب آفریقا میکشد مردم را تا آنکه تمامد مگر دین محمد صلی الله علیه وآلہ ... و بیخواند آفتاب و ماه را پس اجابت میکند اورا و پیچیده میشود برای او زمین و وحی میشود به او پس عمل میکند به وحی به اسر خدای تعالی . »
نجم ثاقب - ص ۶

* * *

«... و دست مبارک خود را بر سر مؤمنان خواهد کشید که عقلشان کامل شود و هر شیعه را قوت چهل مرد خواهد بود با دل محکمتر از قطعه آهن ... و جمیع امراض و کینهها و مستیها بیرکت آن حضرت از ایشان بر طرف شود. »
حوالی حلیة المستین مجلسی - ص ۶

* * *

« ۲ - و در ایام آخر واقع خواهد شد که کوه خانه خداوند برقله کوهها ثابت خواهد شد و فوق تلهای برآفراشته خواهد گردید و جمیع امتها بسوی آن روان خواهد شد. ۳ - قومهای بسیار عزیمت کرده خواهند گشت : بیانید تا بکوه خداوند و بخانه یعقوب برآئیم تا طریقه‌های خویش را بآ تعلیم دهد و برآههای وی ملوک تمامی زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشیلم صادر خواهد شد. ۴ - و امته را داوری خواهد نمود و قومهای بسیاری را تنبیه خواهد کرد... »
کتاب اشیاء نبی باب ۲

* * *

« ۱ - و در آن روز هفت زن بیک مرد متمسک شده خواهند گفت نان خود و رخت خود را خواهیم پوشید فقط نام تو بربما خواهی شود و عار ما را بردارد. »
کتاب اشیاء نبی باب ۴

* * *

و مقدمات خروج مهدی ع به احادیث متفرقه بی ترتیب بسیار است . . . و از آن جمله خروج خواج خوارج از بحر فارس و بنی خالد از شرق و قتل بسیار در میان دو طائفه عجم و عبر علم سیاه خراسانی از فرات به کوفه . . .
حاشیه حلیة المتنین مجلسی صفحه ۴

* * *

۵ - گرگ و بره با هم خواهند چرید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد و خوارک مار خالک خواهد بود . خداوند میگوید که در تمام کوه مقدس من ضرر نخواهند رسانید و فساد نخواهد بود .
کتاب اشیاء نبی باب ۶۵

* * *

۶ - و گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزمغانه خواهد خواهد و گرساله و شیر و پرورایی با هم . و طفل کوچک آنها را خواهد راند . ۷ - و گاو با خرس خواهد چرید و بوجههای آنها با هم خواهند خواهد و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد . ۸ - و طفل شیرخواره بوسراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر بازداشت شده دست خود را برخانه افی خواهد گذاشت . ۹ - و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادی نخواهند کرد زیرا که جهان از معروف خداوند پرخواهد بود مثل آبهای که دریا را میپوشاند . ۱۰ - و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه یسی پجه علم قومها بر پا خواهد بود .
کتاب اشیاء نبی باب ۱۱

* * *

حضرت باقر (ع) فرماید گویا نظر میکنم بآن حضرت که به تجف و کونه بالا میرود با سیصد و ده نفر که دلهای ایشان مانند پاره آهن است .
حاشیه حلیة المتنین مجلسی صفحه ۴

* * *

شیخ تکشی از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده است که گویا می بینم عبدالله بن شریک را که عمامه میاھی برس دارد و دو علاقه در میان دو کتفش آویخته واژ دامن کوه بالا میرود ، در پیش روی قائم ما با چهارهزار کس که در رجعت زنده شده اند و صدا به تکبیر بلند کرده اند .

حق الیقین جلد دوم صفحه ۲۸۷

* * *

باقر (ع) میفرماید که پندا سوگند یاد میکنم هر آینه در آنحال سیصد و سیزده نفر بزر زن مانندبارهای ابر وقت پائیز بی هدبیگر میایند در مکه معظمه در غیر موسیح جمیع میشوند . . آن وقت مردی از آل محمد گوید که این مکه معظمه قریه ایست که اهل آن بدگار و ستمکارند بعد از آن سیصد و سیزده نفر بعد از آنکه عهد نامه و پیدق و اسلحه رسول خدا را در نزد آن حضرت می بینند آن وقت در میان رکن و مقام به او بیعت میکنند .
بحار الانوار - ص ۲۴ - ۲۴

* * *

تا اینکه او با سیصد و سیزده نفر مرد که بقدر اصحاب بدرنده از بالای کوه ذی طوی پیائین میایند تا اینکه به مسجد الحرام داخل میشوند . . .
بحار الانوار - ص ۲۵۳

* * *

در متن های پهلوی قطعه ای وجود دارد که این طور شروع میشود : « کسی خواهد بود زمانی که پیکی از هندوستان برمد ؟ آنگاه شاه بهرام از تخته کیان پدیدار شود . . » در کتابی که متعلق به انگلیل دورون است میتویسد : « در کجا بهرام کسی پدیدار خواهد شد ؟ - از جانبی که خورشید بر میخشد و دوکشوری که در میان هند و چن است . میگویند از آنجا خواهد آمد . نشان تولد او در این کشور پدیدار خواهد شد ، ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت . . . میگویند به سی سالگی در این کشور پدید خواهد آمد . . در سال ۹۰۴ پارسی پس از مرگ شاه پزد گرد خواهد بود . پزدان به آنچه نهان است آگاه میباشد . » در متن پا زند گرد آورده از دواليج کراساپیجی اینجا بمشی ۱۹۰۹ صفحه ۱۱۱ - ۱۶۳ دعائی به عنوان ورجاوند وجود دارد : « دعای بهرام ورزآوند پادشاه دین مازدیسنان . »

۲۵ - کسی را از شمال برانگیخت و او خواهد آمد و کسی را از شرق آفتاب که اسم مرا خواهد خواند و او برسوران مثل برگل خواهد آمد و مانند کوزه گری که گل را پاییم میکند. »
کتاب اشیاء نبی باب ۴

* * *

۲ - کیست که کسی را از شرق برانگیخت که عدالت اورا نزد پایهای وی میخواند . امتها را به وی تسليم میکند و اورا بر پادشاهان سلط میگرداند . ایشان را مثل غبار به شمشیر وی و مثل کاه که پراکنده میگردد به کمان وی تسليم خواهد نمود ، ۳ - ایشان را تعاقب نموده به راهی که با پایهای خود ترقه بود بسلامتی خواهد گشت .
کتاب اشیاء نبی باب ۴

* * *

ز کینه شود زندگانی دزم	بر آشوب ایران و توران بهم
زمانه شود پر ز شمشیر کین	پر از جنگ گردد سراسر زمین
کز ایران به توران به بینی درفش	پسی سرخ و زرد و سیاه و بنفش
شاہنامه	

* * *

۱۶ - آن گاه هر که در بیو دیده باشد به کوهستان بگریزد . ۱۷ - و هر که بربام باشد به جهت برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید . ۱۸ - و هر که در مزرعه است به جهت برداشتن رخت خود بر تگردد . ۲۱ - زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی طاهر میشود که از ابتداء عالم تا کنون نشده و نخواهد شد .
کتاب اشیاء نبی باب ۲

* * *

«... در حالیکه به قته و آشوب دچار شده اند در شهر خودشان که در کنار آبهای خواه دریائی باشند و خواه بیابانی به قتل میمانند .»
پهلوانان ایران صفحه ۲۲۷

* * *

در تفسیر عیاشی از جابرین عمر جعفری از حضرت امام محمد باقر روابط کرده که به جابر فرمود برجای خود قرار گیر و دست و پای خود را حرکت منه تا عالمتهائی که به جهت تو ذکر کنم به بینی در دمشق شام نداشته باشند و خسق اتفاق افتاد یعنی فرو و قلن زمین . چون دیدی که ترکان گرفتند شام را و آمدند تا به جزیره منزل گردند و رومیان آمدند در رمله منزل گردند در زمین های عرب اختلاف و نزاع شود در شام سه علم برپا شود : اصبه و ایقح و مغیانی غالب شود بر خر سوار یعنی دجال و حاضر شود مردی در دمشق و بکشد اورا ... و علمی از خراسان باید در کنار دجله بغداد فرود آید و در مقابل او و کشته شود ولشکری بفرستد به مدینه و کشته شود .
منظمه ایران ایران صفحه ۴۲۶ - ۴۲۷

* * *

«... ناگاه سفیانی از سمت وادی یا پس در ائمای اشتعال ناشه این قته برایشان خروج میکند تا اینکه در دمشق فرود بیاید از آنجا لشکری بسوی مدینه میفرستد تا اینکه لشکر اول در ارض بایل که از جمله نواحی بلده ملعونه یعنی بغداد است فرود میایند .»
پهلوانان ایران صفحه ۲۱۰

* * *

«... ولشکری بفرستد به مکه در طلب شخصی از آل محمد که جمعی از شیعیان با آنها باشند و امیر آن لشکر مردی از عرب عطفان باشد چون به لقاع ایض رسیدند یعنی زمین سفید که همان بیدا باشد که در احادیث مکر ذکر شده و نام برده شده آن زمین ایشان را فرو برد ...»
منظمه ایران ایران صفحه ۴۲۸



قربانی اسحق یا اسمعیل

نام اصلی تابلوی فوق که در اصل با قطع بزرگتری است و در طرف راست آن تصویر برهای و در طرف چپ آن آتشدانی نظیر آتشدانهای زرتشیان دیده میشود، «قربانی اسحق» است.

طبق متن تورات ابراهیم به دستور خداوند فرزندخود اسحق را به قربانی برد. البته متن قرآن فقط دلالت بر قربانی اسمعیل دارد. اما بطور کلی عقیده براین است که ابراهیم هردو فرزند خود اسحق و اسمعیل را به قربانی برد ولی هیچ یک از آنها ذیع نشدند و قربانی ابراهیم مقبول در گاه الهی واقع گردید. و تا آنجائیکه بخطاطردارم در انجیل فقط یک فرزند برای ابراهیم شناخته شده و آنهم بنام اسحق است.

ما پد تفاوت‌هایی که در مذاهب مختلف در این مورد وجود دارد و خدشهای به اصل مطلب وارد نمیکنند کاری نداریم نقطه به این نکته مهم توجه داریم که :

مردان حق از نثارگرامی ترین چیزهای خود در راه خدا دریغ نداشته‌اند.



بشر سخت نیازمند کتابی است که او را بسوی خدای یکتا دعوت کند و همه افراد را در پرستشگاه واحدی گرد آورد.

«تولمیوی»
(از شریه ۱۷ اجمن تبلیغات اسلامی)

گروه راجیه

(گروه امیدوار به خداوند)

هیزم سوخته شمع وه منزل نشود
باید افروخت چرا غی که ضیائی دارد
» پروفیشن «

شاید به علت اینکه مادرم، شادروان بانو بی بی جی، زنی بتمام معنی خدا پرست و پارسا بود من در کودکی خیلی زود به امور معنوی و مذهبی توجه پیدا کردم و با شاید نوعی کنجهکاوی و یا میراث فطری نیز در این امر دخالت داشت یعنی بقول حافظ «این موهبت رسید زمیراث فطرتم». به صورت خانواده پدر و مادرم که از مردم متوسط و ساده دل مازندران بودند از نسلهای نسل همیشه در مازندران میزیسته اند و به امور کشاورزی یا کسب و کار ساده اشتغال داشتند. بدیهی است که پیش از اسلامی شدن تمام ایران مردم مازندران روزشتنی بودند و خاندان ما آنطور که من توجه و دقت کرده ام حتی پس از پذیرفتن اسلام ایمان و اعتقاد به اصول دین زرتشت را نیز حفظ کرده بودند (توضیح آنکه نفوذ اسلام در مازندران مدت‌ها بعد از اسلامی کردن سایر قسمتهای ایران صورت گرفت زیرا تا قرن چهارم و پنجم نیز هنوز اعراب توانسته بودند به مازندران درست رخنه کنند. وضع طبیعی محل و مقاومت مردم در برایر دین نوسان نیز درگی در برایر پیشرفت اعراب بود تا جاییکه برخی ادعا میکنند که پای هیچ عربی درست و حسابی به خالک مازندران نرسیده و آنهاییکه بدانجا واه می‌یافتد بترتیبی قلع و قمع میشند). به صورت بدیهی است که پیش از رسوخ اسلام، مردم مازندران پیرو دین زرتشتی بودند و زرتشت، موعود خود را مردی ارزیدیکی ساحل دریای خزر پیشگوئی کرده است).*

* اصولاً باید گفت که تاریخ ایران مخصوصاً در مورد حمله اعراب مشوش و تاریک است. معاذلک قدر مسام این است که مازندران سالهای مال بعد از حمله اعراب از تجاوز مستقیم قشون عرب مصون مانده بود و سران عرب با عقد قرارداد و اخذ جزیه از پادشاهان و فرماندهان مازندران از فرمانروائی در آن سرزمین چشم میبینیدند. مثلاً طبق مستندات تاریخی سیدین‌الناس سردار عرب در مال سیام هجری در طییه و ثانیه با اسپهبد جیل گلوباره پادشاه مازندران معاهده‌ای بسته بس از اخذ جزیه از راه گرگان باز گشت.

اگر بنا به نوشهای تاریخی اعراب در مازندران هم بودند هیشه با شورش مردم مازندران موافق بودند من جمله شورش مال ۱۶۹ هجری، سالی که مردم طبرستان متفقاً برعلیه اعراب شوریدند و پاسگاه اعراب (سلمه) را در نقاط مختلف من جمله مانطیر (بارفروش سابق و بابل کنونی) از بین پر دند.

الآن بخوبی پی میبرم که برخی از معتقدات مادرم ، مخصوصاً مقید بودن او به رعایت دقیق شعار : « گفتار نیک » کردار نیک ، پندار نیک « که همیشه ما را نیز به وعایت آنها توصیه میکرد و حتی صورت ظاهری نام مادرم مؤید این امر است که مادرم یک « زوتشی - سلمان » پاکدل و خدابرست و با ایمان بود . اصولاً از نظر پدر و مادرم تاحدودی سلسله زرتشی بودن یا مسلمان بودن ، مطرح نبود آنها یک راه میشناختند و آن راه خدا پرستی و راستی بود و میکوشیدند بما نیز این راه را نشان بدهند .

غرض از توضیح مختصر نوی این بود که فهم جریاناتی که بعداً شرح داده میشد آسانتر گردد زیرا همین وضع خاص دینی و معنوی خانوادگی سبب گردید که من از همان نخستین روزهای کودکی بیش از حدودی که رشد نکری من در مراحل مختلف زندگی اجازه میداد متوجه مسائل اخلاقی و معنوی بشوم . البته بتدریج که سن من بالاتر میرفت در خود کشش بیشتری برای مسائل گوناگون منوی احساس میکردم (و شعر « رازنهان » که در صفحه ۶ چاپ شده میین همین موضوع است .)

بدیهی است که با کمی سن و قلت معلومات برایم میسر نبود که افکار صحیح وستیم را به آسانی از یکدیگر تشخیص و تمیز دهم ولی من بی آنکه قصد خودستائی داشته باشم در همان کودکی بقدرت کافی باهوش و کنجهکار بودم که برخی از معتقدات و مراسم و اعمال را بدروستی بستجم و در میز خود آنها را دقیقاً بررسی کنم . بزودی متوجه نوعی عقب افتادگی فکری و معنوی مردم محیط خود شده بودم و مادرم نیز راه را همانی میکرد ، شلاط خاطردارم که مادرم چگونه با تمهیدات خاص من از تعاملاتی مناظر وقت انگیز غمہ زنی یا قفل زنی و حضور در برخی از مجالس تعزیزی و روضه و نظائر آنها مانع میشد و همیشه میکوشید افکار بی اساس و خرافی و غیر معقول و یا هراس انگیز در من راه نیابد . در مقابل ، پدر و مادرم هردو برای انجام مراسم شایسته مذهبی همه گونه تشویق و ترغیب از من بعمل میآوردند : اخشنده باری که من توانسته بودم تشریفات نیایش بدرگاه خداوند را بی تقص انجام دهم پدر یک رأس گاو بعنی بخشید . بدیهی است که این بخشش صرفاً بمنظور تشویق و ترغیب من به ادامه نیایش روزانه و تولید این فکر که هر کار نیکی را پاداشی است صورت گرفته بوده است .

محیط پاک و رفاه آمیز و روحانی خانوادگی از یکطرف و مطالعه برخی از کتابهای قدیم و جدید که چند جلدی نیز در خانه ما یافت میشد از طرف دیگر ، بنای تفکر و تعمق مرا در مسائل مادی و معنوی بیان نهاد . بتدریج در میز من این فکر وشد میکرد که باید آنچه از معتقدات و رسوم آدمی که افراد پیش از این میتوانند باشند میتوانند و با ترقیات فکری زمان وقی نمیدهد بدور اذاخته شود و در مقابل هر آنچه شایستگی پیروی و بکار بستن را دارد و با مقام بلند انسانیت سازگار است ، منشاء آن هرچه میخواهد باشد ، باید یکجا تنظیم و تدوین گردد و باید دیگران را به قبول و پیروی آن دعوت کرد .

البته در یک محیط کوچک خرافی و در میان مردمی نسبتاً جاهم و متعصب اظهار اینگونه افکار ، جسارت آمیز و خطرناک بود . ولی کمی سن برای من میپرس محفوظی بود زیرا در آن زمان من در کلاس ششم ابتدائی با پل تحصیل میکردم . نکر اقدام بدیک اصلاح معنوی و اخلاقی روزبروز در من تقویت میشد . با خود من اندیشیدم که افراد پیش از این مذهبی که باشند میتوانند از یک رشته اصول و قواعد جام و ساده و عملی و مشترک پیروی کنند که با اصول هیچ یک از اینها بحث مبنایات و تضادی نداشته باشد و در حقیقت میتوان نوعی آئین مشترک و همگانی براساس خدا پرستی و اصول اخلاقی و معنوی تشکیل داد که همگان آنرا پیذیرند و آنرا صیغمانه رعایت کنند تا بدین ترتیب پیروان مذاهب گوناگون از دویت ها و نفاق ها و مشاجره ها و مباحثه های پر در درس را که میتوانم بچانی نمیرسد رهائی یابند و اصول آموزش و پژوهش در همه جا یکسان شود و دولتها ضمن یک اساسنامه بین المللی اجرای آئین نو را تعهد کنند و دقیقاً مستلزم اجرای آن باشند . حتی یک دستگاه بازرسی بین المللی نیز در این مورد نظارت کنند و از قساد اخلاقی و معنوی تقاض مختلف با اقدامات اساسی و فوری و مقتضی جلوگیری نمایند و قس علیه دا . البته در ابتدای امر برنامه کار بین و سمعت بود . ضمناً باید بگویم که بهیچوجه حسن جامطلبی و شهر تخریبی یا پیشوائی جوئی و فکر دعویهای مذهبی و از این قبیل چیزها محرك من نبود بلکه فقط انگیزهای معنوی و اندیشه ای اصلاح طلبانه که ناشی از استحکام تربیت معنوی خانوادگی من بود در ایجاد اینگونه افکار دخالت داشت و بس ...

به صورت این فکر را با یکی از دوستان خود بنام « صادق دانش » که جوانی هوشمند وفعال بود و دوستان بالاتر از من تحصیل میکرد در میان گذاشت . (صادق دانش که متأسفانه یکی دوسال بعد ازیساری سل درگذشت آراسته به صفاتی بود که من کم و بیش می پستدیدم و بهمین جهت مرگ زود رس او را ضایعه بزرگی برای اهالی مازندران میدانم) زیرا شرکت و همکاری اورا در این امر مهم مناسب میدیدم . ازحسن اتفاق او هم فکر مرا پستدید و با کمک او در حداد اجرای این فکر برآمدیدم . تیدامن چه عواملی دخالت کرده بود که توانستم خیلی زود توجه بسیاری از همها گردیدها را جلب یکشیم . هر روز عصر یکی دو ساعت در حیاط وسیع خانه یکی از همشاگردیها بنام محمدعلی دانشور ، که آکنون در قریه حیات است و گویا از کارستان عالیبرده وزارت راه میباشد ، بجهه ها را جمع میکردیم و به آنها تعلیمات توانی خود را که آکنون درست بخطار ندارم چه بوده میتوخیم . حتی در صدد اختراع زبان تازه ای نیز برآمده بودیم بی آنکه از اصول زبانشناسی کمترین اطلاعی داشته باشیم ، فقط هر روز قبل از نشستیم و چند لغت عجیب و غریب و من درآورده و شاید ضمیحک از خود میساختیم و عصر آنها را به شاگردان یاد میدادیم .

این وضع چندان دوامی نیافت زیرا بزودی وجود این اجتماع کوچک و تاحدی کودکانه ، موجب تعبرات و تفسیرات دو شهر ما شد و برخی از افراد بداندیش جریان را بصورت های دیگری به گوش مدیر مدرسه ما رسانیدند . مدیر دستان که جوانی کم تجربه و زود باور بود ، بدون تحقیق و اخذ توضیح مرا در حضور شاگردان تنبیه و از مدرسه اخراج کرد ! بدین ترتیب این فکر هرچه بود تقریباً در نقطه خفه شد و چون چندی بعد برای ادامه تحصیل به تهران آمدم دیگر این موضوع در بوتة فراموشی و تعطیل افتاد ولی طبعاً ماده اصلی این فکر که ریشه عمیق داشت در وجود من رشد می یافت بی آنکه خودم شخصاً بدان توجیه داشته باشم . البته واضح است که دیگر بر اثر مطالعات یشتر و احرار رشد کاملتر این فکر

آن صورت ساده اولیه خود را نداشت و نیز من دیگر بخوبی تشخیص میدارم تا روزی که بشر درجهل و نادانی، یعنی اخون کلمه، بسر میبرد و احساسات ناروا و تظاهرات ریائی و افکار خام و تعصب آمیز و بخصوص خودپرستی و سودجویی او برعلق و سطق و داشش و معنی طلبی غلبه دارد مداخله در این گونه مسائل از عقل بدور است.

به صورت سالها گذشت و فکر من بدلاًی چند که ذکر آنها ضرورتی ندارد چه در دوران تحصیل متوسطه و چه در دانشگاه و چه در مدت اقامت در تهران و چه در اروپا بکلی از این زمینه‌ها منحرف شده بود...

از حسن اتفاق خداوند بزودی مرا از مصاحبت یک انسان بزرگ و شرایقمند و خدا پرست واقعی برخوردار کرد. او نیز همانطور که همه جهانیان میدانند از زیستهای این جهان و نایسندیهای اخلاقی و محتوی مردم آن به تنگ آمده بود. او در عین نومیدی باز امیدوار بود که روزی این درنه خوئی در طبیعت پیر خواهد مرد و پسر مقام شایسته انسانی خود را پست خواهد آورد، ولی آن روز را نزدیک نمیدانست. در آن دوره گفتگو یا نوشتن هر حرفی آسان نبود اگر همه آنچه را که صادق هدایت فکر میکرد بروی کاغذ میآورد آنکو من خیلی آساتر میتوانستم حق بطلب را ادا کنم ولی متأسفانه چنین نشد.

چند سالی که پیش از شهریور ۱۴۲۰ باهم معاشرت داشتیم وضع محیط اجراه نمیداد که صادق حتی برشی از نوشتلهای خود را منتشر کند و بطوریکه میدانیم مثل «بوف کور» خود را در نسخه‌های محدود در بینی با دست پای کپی کرد.

پس از چند یکمین دوم و تغییر وضع ناگهانی، شور و شوقي در صادق پدید آمد و ولی بی درنگ برای مبارزة مشت با ناروایتها قد علم کرد و در حقیقت تشبیث بهرسیله ای را که گمان میرفت سودی عاید بشریت کند غنیمت داشت. چندی باهم بتریبی که گمان میکردیم نتیجه مطلوبی خواهد داشت گوشش کردیم (البته این کوشش برخلاف آنچه عده ای تصور میکنند صورت خاصی داشت و از حدود کوشش‌های فکری و فرهنگی تعماز نمیکرد، شاید در فرض مناسب دیگری درباره آن صحبت کنم) ولی پس از چندی این راه را موافق سلیقه و منظور خود نمیدیم و خود را کنار کشیدیم.

اما این فکر که باید برای وصول به یک زندگی شایسته انسانی تلاش کرد و از کوشش باز نایستاد در هیچ یک ازما از میان رفتش نبود. معداً لک صادق دیگر سر خورده مأیوس و دلزده شده بود و بهمچو اقدامی که مستقلانه اثری در زمینه فکری او باشد تن در نمیداد. به او پیشنهاد کردم که بیشوانی گروهی را بر اساس برنامه ای که جنبه خاص مذهبی یا سیاسی نداشته باشد پیذیرد ولی او بدلاًی این پیشنهاد را نپذیرفت. گرچه اظهارات او را در این زمینه درصفحه نوشته ام معذلک لازم است گفته‌های او را مجدداً نقل کنم تا مطلب ما در اینجا تاقص جلوه نکند:

«... همیشه فعالیت‌های بشردوستانه و مورد پست خداوند با منافع پست و مقاعد پلید عده‌ای اصطکاک که پیدا میکند و یا با عقاید مردم خرافاتی و متخصص که طبعاً ندان و گینه‌جو نیزه‌ستند جور در نماید لذا آنها در مقابل این فعالیت‌ها عکس العمل شدید و بیرحانه‌ای از خود نشان میدهند. بعلاوه این گونه فعالیتها و طرحها همیشه آنادگی کامل دارد که به آنی رنگ مذهبی یا سیاسی بخود پیذیرد، بنابراین ممکن است اشخاص مفترض و بداندیش یا افراد متخصص و خرافاتی پس و پیش شدن یک کلمه یا یک جمله را در گفته‌ها و نوشتلهای ما مستسکن قرار دهند و ما را در کشمکش‌های مذهبی پر درس و بیحاصیلی وارد کنند یا وصله‌ای سیاسی که همه نوع آن در اینان گندیدهشان موجود است بما ببسیانه و مراحته‌هایی برای ما فراهم سازند. بنا بر این مسئور خداوند پکیصد و بیست و چهار هزار بیغمبر برای راهنمایی پسر قرستاد و هر کس میداند که رفتار مردم با آنها چگونه بوده و تعلیمات آنها تا چه حد مؤثر واقع شده است:

بررسیه دل چه مود خواندن وعظ نزد میخ آهnen بر سرک

«شکی نیست که غالب مردم رفیزگار ما از مردم فامد و تپهکار آن دوره‌ها دست کمی ندارند و حتی از حدی که در باره صفات نایسند و خصائص رشت این مردم پیشگوئی شده است بسی جلوتر تاخته‌اند. من نه حوصله ایترا دارم که مردم را به دین مازی یا بیدینی متهشم کنند و نه شوق آن را دارم که بر مزار من اشک تمساح بربزنده و مردا به درجه شهادت مقتصر سازند این آدمیزاد را باید بحال خود و اگذشت و دنیای او را نیز بخود او بخشید زیرا وی از جان و دل، با قرنها کوشش و فداکاری، آنرا مطابق سلیقه خود ساخته و پرداخته است و اگر کسی بخواهد به آن دست ببرد با تمام قوا آن دست را قطع خواهد کرد. جامعه بشری را به راهی که شایسته مقام انسانیت است رعمنون شدن و او را به خدا پرستی و برادری و برادری خواندن با جان خود بازی کردن است. من چندی گمان میکردم که دیگر برای ترقیات فکری و علمی قرن ما بشر آن آمادگی را پیدا کرده است که واه درست یک زندگی شایسته را تشخیص دهد ولی سالهایست که هر لحظه از لحظه پیش نمی‌میرم. از این فکرها صرف نظر کن و بیهوده خود را برای این آدمیزاد که شایستگی ندارد به رحمت نهادن.

چندین چراغ دارد و پیراهه میرود بگذار تا بیفتند و بیند سزای خویش

از مطالب فوق آشکار است که صادق دیگر حاضر بیچو اقدامی نبود. با وجود این برنامه‌ای را که در نظر داشتم تنظیم کرده بمنظور او رسانیدم. گرچه حس کردم که کم و بیش مورد پسته او واقع شده ولی وی از مداخله در این امور سر باز زد و حق نیز با او بود. بخصوص که آرزوها بازار حزب بازی و حزب سازی و انشعاب و دسته بندی رواج داشت و مشکل بود که بتوان منظور اصلی از تشکیل چنین گروهی را که افراض سیاسی و مذهبی نداشت بدیگران فهماند. حتی به او پیشنهاد کردم که من حاضر از شغل خود کناره گیری کنم و باهم بهندوستان بروم و لی او باز بدلاًی نهادم.

متأسفانه متن کامل برنامه فوق فعلاً دو دسترسی ممبوود انتشار آن مورد نظر نبود و فقط بدین منظور که واقعه‌ای که قسمی از تاریخچه تحولات فکری صادق است در جایی منعکس شده باشد و آیندگان بداند که وضع محیط و دلزدگی و یا سیاست صادق هدایت برای ما چقدر گران تمام شده در این قسم از آن یاد کردند. شاید برشی از رفس مطالب آن برنامه را نیز تا جاییکه بخطاطر من مانده است به اختصار در پایان این مقاله ذکر کنم.

توضیح‌آ اضافه می‌شود که نام این گروه «راجیه» در نظر گرفته شده بود یعنی «گروه امپیدوار بخداوند» و هنوز هم گاه من «الراجی الله» جلوی اضطراء خود می‌گذارم که از تقبای اثر انکسار همان دوی است. اولاً تایید پنداشت که انتخاب این نام برای دنباله روى از فرقه سازیهای مذهبی بوده است که طی قرون متعددی موجب کشمکش و تفرقه و حتی خونریزیهای شدید بود.*

نایابی نیز تأیید تصویر کرد که این عنوان بدین سبب انتخاب شده بود که «گروه راجیه» برای وصول بهدنهای خود فقط بخداوند امیدوار بوده و از نوعی عرفان که کوشش و تلاش آدمی را در تغییر و تحول زندگی بی اثر میدانند ملهم میبوده است، بلکه «گروه راجیه» در حقیقت وصول بهدنهای مسیر میبدانسته است.

بنابراین منظور این بود که در عین اینکه پیشرفت مادی و معنوی بشر بستگی به کوشش فردی و اجتماعی بشداد معدالت برای توفیق کامل در این امور «گروه راجیه» چشم به کمک خداوند نیز دوخته بوده‌اند و خود را برآهنمند و هدایت اول نیازمند میدانسته‌اند. جو؟

همه این ترقیات فکری و مادی اعجاب‌انگیز‌کنونی از کجا حاصل شده؟ چه کسی قانون تکامل را تنظیم کرده و چه کسی نیروهای شگفت فکری را در مغز بشیرود بیعت نهاده و اورا قادر کرده است که هر روز یکی از اسرار طبیعت پی ببرد و هر لحظه در راه تکامل فکری و مادی قوس حمودی را به بیامیدی! اگر بشر کوشش خودرا طور دیگری پیکار میبرد و خود را پیغماوند امیدوارتر و نزدیکتر میکرد بعد نبود که ما تاکنون بجهانی رسیده بودیم که میتوانستیم مثلاً تعطیلات روز جمعه را در کرمه زهرا یا مریم بگذرانیم و قسی علیهذا.

گرچه من به ترقیات دانشی و پایان ناپذیر بشر ایمان دارم ولی با کمال جرأت میتوانم یک‌گوییم تا روزی که پسر در همین وضع فلاکت یار و شرم آور معنوی و اخلاقی زندگی میکند فکر اینکه بتواند روزی زمین پیرون رقه و با خود را سالم به کرده دیگر بگذرد و سالم نزیب گردد خجالی خام و آزوئی محال بیش نیست مگر اینکه مصلحت خداوند براین باشد که کرات دیگری از کرات می‌پایان خود را بهمین فضاحت و فلاکت زمین پکشاند و قر و فساد و رشتی و دروغ و بیماری و مرگ و غیره را برای آنها تعجبه فرستد که امری بسیار عجید بمنظر میرسد، زیرا: یک خون دل پس است برای قبیله ای !

طبق حدمیات دانشمندان خودمان، کراتی وجود دارند که از جیت تمدن به نسبت چندین بیلیارد سال از ما جلوتر هستند بعید نیست غالباً آنها هم زمان با کرهٔ ما شروع کرده باشند؛

ما و مجنون همسفر بودیم در صحرای عشق او بمقصد ها رسیدو ما هنوز آواره ایم

از مطلب دور شدم ، قصد من بهیچوجه وارد شدن در این گونه بحث‌ها نیست بلکه فقط شرح تاریخچه مختصر یک واقعه‌ای است که واقع نشد ، ولی گاه قلم سرکشی میکند . به صورت انتخاب نام « راجیه » از این جهت بود که این گروه اساس فکر و فعالیت خود را بر پایه خداشناسی و خدا پرستی تقریباً در همان معانی سابق ولی باشیوه تستیا جدیدی گذاشته بودند .

بعارت دیگر توجه بخداوند و امید به او نقطه مرکزی فکر این گروه را تشکیل میداد، همان خداوندی که یک فرد پاکنده و دانش پژوه در درون خود وجود خود او را حس میکند نه آن خدائی که هفتاهی یک یا چند بار برای ریومن جایزه بزرگ بخت آزمائی دست بدامان او میشوند ۱ بهر صورت باز «گروه راجیه» دست پیر کسب خدائی، که در عقاید گوناگون از نظر فکری و فلسفه، و عرفانی، و غیره وجود دارد نیزه است.

فکر اساسی این گروه این بود که جز از راه آموزش و پژوهش بر پایه خدا شناسی و خداپرستی اصلاح واقعی
جامعه بشری امکان پذیر نیست. شاید این موضوع محتاج توضیح بیشتری است:

غرض این است تا در هر فرد بهنگام رسیدن به سن رشد و تمیز ایمان واسخی نسبت به وجود خداوند ایجاد نشود و تا هر کس پاتام احساس و ادراک خود خداوند و خدا را همه جا حاضر و ناظر نداند نمیتوان امیدوار بود که از ارتکاب اعمال ناروا ، اگر از دستش برآید ، چشم بپوشد . باز برای توضیح بیشتر اضافه میکنم که مثلاً تنها قوانین سخت و مجازاتهای شدید هرگز نمیتواند امیتی های گوناگون جوامن بشری را آنطور که می باشد تأمین کند . فقط ایمان و اعتقاد قلبی به این نیروی نامرئی است که میتواند شخص را آنکه دارد به و پندار بد مانع آید . غلبه بر حرص و میل و هوس و شهوت و خشم و غیره که بنا به مصلحتی درنهاد آدمی گذاشته شده جز پاتوجه باین نیروی عظیم عملی نیست . البته منظور «گروه راجیه» برای انداختن مجالس وعظ و اندرز نبود که مشلاً یک مختاران جلسه‌ای صد نیما نیکم و پاسنیست . بگوش خر یخواند ، بلکه بر پایه محکم آموختن قرار داشت .

در بالا از امنیت‌ها نام برده ایم، ذکر یک مثال درمورد یکی از انواع این امنیت‌ها که امنیت جانی است بی‌مناسب نیست: تاریخ حقیقی بشر لبیز است از جرمها و جنایتهایی که عامل اصلی آنها غالباً هرگز شناخته نشده است و اگر هم شناخته شده و بجهات رسیده است از جرمها و جنایتها چندان کاسته نشده است. میتوان گفت که فقط در روانهای پلیسی است که مجرم سرانجام بجهات میرسد ولی در صحته اجتماع غالباً چنین نیست.

« البه نام فرقه های گوناگون را که به هشتاد میرسد در کتب مختلف میتوان پائیز مانند کتاب « هفتاد و سه ملت » که اخیراً از روی نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی پاریس بهجای رسیده است و بیانات الادیان و کتاب « معرفة المذاهب » و « الفرق » رازی و پیساری دیگر. برای نمونه نام چند فرقه ذکر میشود :

در همین ماههای اخیر قتلی را در یکی از کشوارهای باصطلاح متبدن میتوان نام برد که شاید هرگز عامل اصلی آن شناخته نشود، زیرا ظاهراً، بنا باطلهار نظر مطبوعات، نفوذ و قدرت و بول وسیاست و عوامل دیگر ممکن است ازاو طوری حمایت کند که برای همیشه در امان بماند^۱ ولی این شخص نامکشوف اگر در موقع طرح نقشہ قتل، خدا را حاضر و ناظر میدانست هرگز جرأت نمیکرد که حتی به فکر چنین توطه ای بینفتند تا چه رسید به عملی کردن آن^۲. بنا به نظر «گروه راجیه» افراد در برایر فکر و پندار خود نیز مسئول هستند و نظریات «گروه راجیه» در این زمینه بسیار وسیع است و مجال ذکر آنها نیست.

البته مسائل مادی و اقتصادی نیز محل وسیعی را در برنامه «گروه راجیه» اشغال میکرد و توجه این گروه تنها به مسائل الهی و معنوی و اخلاقی نبود.

«گروه راجیه» ترقیات علمی و تأمین وسائل مادی زندگی را، تحت هر رژیم و هر فرمولی که باشد برای «مانند انسان زیستن» کافی نمیدانستند. بهمین جهت و برای اینکه بتوان یک زندگی شایسته ای را که در آن مقام مادی با مقام معنوی انسان هماهنگ باشد تأمین نمود در سلسله برنامه آنها اصل «خدمشانسی و خدا پرستی» قرار داده شده بود. البته منظور این نبود که مثل میسیون های پیشتر مذهبی راه پیدا زیم و با آداب طهارت و غسل میت و غیره را جزو برنامه همه کلاسها قرار دهیم و یا کتاب «الشعاعر» را از روی متن عربی آن از همان کلاس اول ابتدائی به کودکان تحلیل کنیم و برای آنها درباره واجب الوجود و تقصی و فقر و نفس و غیره بعری داد سخن بدھیم، بلکه «گروه راجیه» برای تأمین منظور خود برنامه دیگری در آموزش و پرورش داشته اند که فعل لزومی برای ذکر آن دیده نمیشود.

با شرح مختصر بالا روشن است که بر قاعده «گروه راجیه» در اساس بیهیوجه ارتباط یا اصطکاکی با دینهای دیگر نداشته است. گمان تمیز و کمال که اگر برنامه ای بر اساس این فکر تنظیم شود که همه مردم جهان از هر دین و مذهب و ملت و نژاد بتوانند آنرا پیدا نمایند با هیچ یک از عقاید مذهبی جهان داشته باشد و نیز مسلمان چنین برنامه ای با این عقیده که قوانین متحده اشکل و کاملاً در آخر الزمان بر مرم مذاهی خواهد شد برخوردی نخواهد داشت و آنکه به چنین امر ایمان دارند میتوانند تا فرا وسیدن آن روز، که بنا بر وایات معتبر جز خداوند کسی را از آن خبر نیست، موجبات تزکیه نفس و تهدیب اخلاق و مقدمات یک اتحاد و اتفاق تکری را فرامه کنند. گمان نمیکنم لزومی داشته باشد که همه مردم آنقدر فاسد باشند که حتی مرتضی شمشیر قائم را بچشند!

بنابراین گرچه برنامه «گروه راجیه» بیهیوجه با مسئله ظهور کوچکترین ارتباط مستقیم ندارد ولی متنافی آن نیست. کوشش در راه اصلاح مادی و معنوی بشر از وظائف حتمی و دائمی هر فردی است و نیتیان به انتظار ظهور در فساد و تباہی غوطه خورد و اصلاح جوامع بشری را به آخر الزمان حواله کرد و بر اساس این نکرده هرگونه برنامه های اصلاحی که ناظر بهمه جماعت ارضی باشد رنگ سیاسی و مذهبی زد و آنرا تخطیه کرد.

البته «گروه راجیه» در باره ظهور چهار پنجم تئوری یا نظریه تحت بررسی داشته اند که جنبه نسبتاً شخصی دارد و به برنامه این گروه مربوط نیست. البته این نظریه ها را نمیتوان انشاء کرد زیرا چنین گروهی تشکیل نشده و بحث در باره نظریات آنها سودی ندارد. بعلاوه فعل حوصله نداشتم بیش از اینها از حافظه خود کمک بگیرم. همینقدر میگویم که این پنج نظریه به « وجود قائم »، « آزو »، « وظیفه فردی »، « ایندیوارزی جهانی » و « تهدید » مربوط نمیشود. ولی « گروه راجیه » برای اینکه مادا به آنها رنگ مذهبی پیدا نموده در برنامه ها و تعالیت های خود در این امور قصد دخالت و ابراز عقیده نداشته اند چنانکه در برنامه آنها چنین مباحثی دیده نمیشد و ذکر این مختصر برای این بود که روشن شود با وجودیکه « گروه راجیه » نظریه هایی در باره برخی از مسائل مذهبی داشته اند ولی ملزم به رعایت سکوت و بی طرفی کامل بودند و حق مداخله با اظهار نظر در باره تئوری هر آنچه مستقیماً به مذاهب مختلف مربوط نمیشود نداشته اند. بدین ترتیب « گروه راجیه » را بیهیوجه به نظریات مذهبی و عقاید دینی افراد کنونی بشر کاری نمود. هر فردی از هر مذهبی که بود میتوانست به این گروه به پیوند دارد. هر کس مذهب فردی خود را داشت ولی البته در داخله گروه لزوماً میباشد با دیگران روش مشترک داشته باشد. و چون تشکیل این گروه بمنظور های حزبی و مسالمی نبود در بدو امر احتیاج به میاهم لشکر نیز در میان نبود. بنابراین برای پیوستن به این گروه شرائط نسبتاً سنگینی پیش نیشیده بود که مهمتر از همه مسئله من افراد بود، زیرا:

چوب تر را چنان که خواهی بیچ نشود خشک جز به آتش راست

کسانیکه دیگر اصلاح و تغییر آنها امکان پذیر نیست در هر جامعه بیش از ۶۰ درصد افراد را تشکیل میدهد. لیه تیز آموزش و پرورش « گروه راجیه » در درجه اول متوجه جوانان بود بی آنکه سایرین را از نظر دور بدارد. و چون نظر « گروه راجیه » براین بود که برنامه آنها در همه جا و بین همه افراد تعیین باشد تقاضی بین افراد قائل تحریش فقط آنها را بطری مناسبی طبقه بندی میکرد تا با حرارت ملایم چوبهای خشک را نیز راست کند و از کج شدن چوبهای تر مانع آید.

بیش از این در باره « گروه راجیه » چیزی نمیتویس زیرا این گروه که میتوان گفت در اصل فقط مرکب از یکی دو تن بود هرگز تشکیل نشد و بعثت در باره اتفاق آنها لزومی ندارد و گمان نمیکنم بهتر است فقط مختصی در باره برنامه این گروه صحبت کنم و این تاریخچه مختصرا را برای همیشه به بندم:

« کلام حایل به برادر خود قالیل: اگر تو دست را برای کشتن من بگشانی من دستم را بسری تو برای کشتن تو دراز نخواهم کرد. من از پروردگار جهانیان بیناک میباشم. (سوره مائده آیه ۲۸)

برخی از نظرهای قسمت اول برنامه یا اصول «فاید» «گروه راجیه»

(که به کمک حافظه و پیدون رعایت نقدم و تأثیر خصلها و پیدون توضیح و تفسیر ذکر میشود)

گروه امور معنوی با سائل مذهبی و امور مادی و اجتماعی باسائل اقتصادی و سیاسی ارتباط نزدیک دارد ولی چون «گروه راجیه» باسائل خاص مذهبی و سیاسی کاری نداشته اند در انتخاب عنوان قسمتهای مختلف برنامه خود نام مذهب و سیاست را دخالت نداده اند.

قسمت اول - امور معنوی بشر.

فصل اول یکتا پرستی .

«گروه راجیه» قبل از همه چیزی وجود خداوند یکتا که دانای مطلق و توانای مطلق و زیبای مطلق و بینای مطلق است، ایمان داشته اند. این یکتا پرستی را میتوان «یکتائی درین نهایت» نام نهاد یا باصطلاح مأنوسن «وحدت در کثرت» نامید ولی نه در همان معنی معمولی فلسفی بلکه درمعنی نوعی «سلسله مرائب»؛ «با توجه به درجه توانائی عقلی و تکری بشر». این فصل از سایر فصول مهم تر بوده است وای دراینچه مجال وحوصله بحث و توضیح بیشتر موجود نیست معاذلک با یک تصویر و چند فرمول (که جنبه ریاضی ندارد و حاصل همه فرمولهای چهارده گانه «یک» یا «واحد» است) به اشاراتی درباره مفهوم این فصل مهم آکتفا میشود :

در زیر فقط عنوان برخی از فصلهای قسمت اول برنامه «گروه راجیه» یا اصول عقاید این گروه پیدون رعایت ترتیب و یا تقدم و تأثیر ویدون هیچگونه توضیح و تفسیر ذکر خواهد شد زیرا اولاً متن اصلی این برنامه که بسیار مفصل بوده است در دسترس نیست و ثانیاً آکتون لزومی دیده نمیشود که این برنامه عیناً و به تفصیل تقل گردد معاذلک در برق از موارد برای جلوگیری از ایجاد سوءتفاهم یا ابهام، توضیحاتی، آنهم با رعایت اختصار کامل، افزوده خواهد شد.

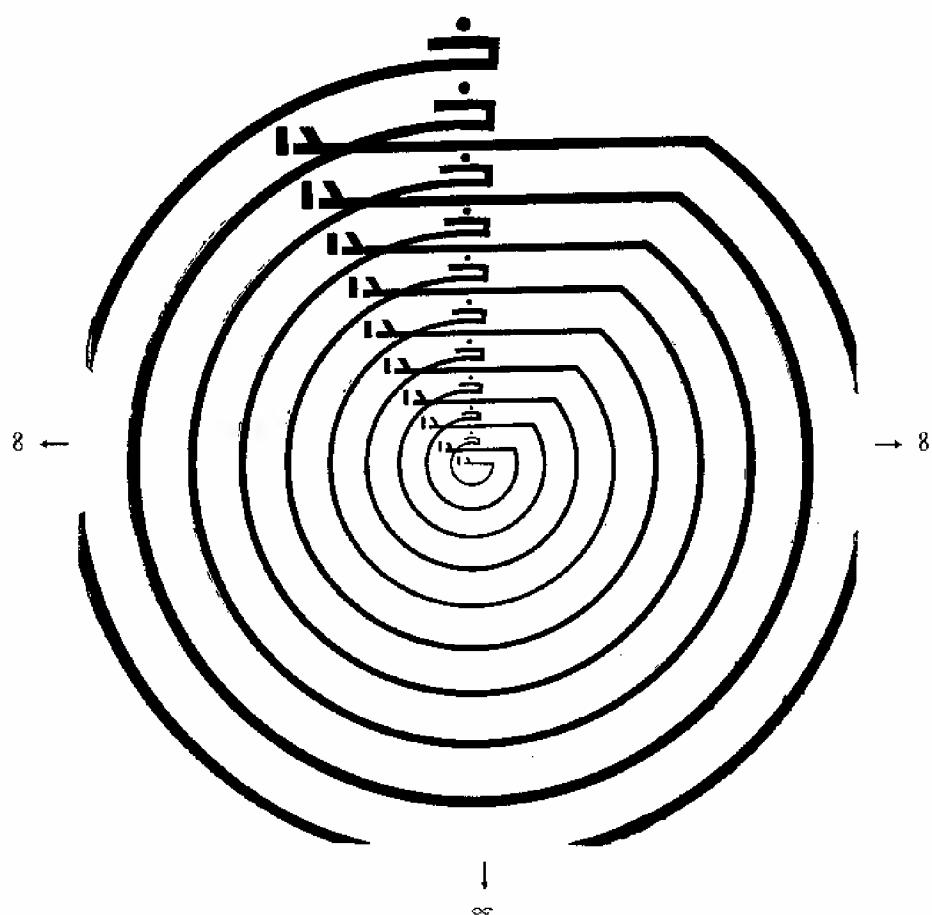
باید گفت که هر گز در نظر نبود که برنامه گروه راجیه مانند یک طرح قطعی و یا قانون لا یتغیر و ابدی معرفی شود بلکه این گروه قصد داشته اند که مoward مختلف آنرا در معرض قضایت جهانیان قرار دهند. ضمناً لازم است برای درک بهتر نظریات «گروه راجیه» گفته «لوتر»، یکی از پیشوایان بزرگ و معروف مذهبی، در اینجا آورده شود : «هیچکس نمیتواند به زور و جبر حقیهای را به کسی تحمیل کند.»

این برنامه یا توجه به نکاتی که سابقاً ذکر شده از سه قسمت تشکیل میگردد :

قسمت اول - امور معنوی بشر

قسمت دوم - امور مادی بشر

قسمت سوم - امور اجتماعی بشر



و اینک فرمولهای ساده‌ای که « پکتائی در بی نهایت » را به روشنی بیان میکند:

$$N = n + n_1 + n_r + n_r + \dots + n_\infty = ,$$

$$N = n \times n_1 \times n_r \times n_r \times \dots \times n_\infty = ,$$

$$N = n = n_1 = n_r = n_r = \dots = n_\infty = ,$$

$$N > n_\infty > \dots > n_r > n_r > n_r > n_r = ,$$

$$n \times n_1 \times n_r \times n_r \times \dots \times n_\infty = N = ,$$

$$n \times \infty = n_1 \times \infty = n_r \times \infty = n_r \times \infty = \dots = N = ,$$

$$N + (n + n_1 + n_r + n_r + \dots + n_\infty) = N = ,$$

$$N \times (n + n_1 + n_r + n_r + \dots + n_\infty) = N = ,$$

$$\frac{N}{n + n_1 + n_r + n_r + \dots + n_\infty} = N = \infty = ,$$

$$\frac{N}{n \times n_1 \times n_r \times n_r \times \dots \times n_\infty} = N = \infty = ,$$

$$N - n = N - n_1 = N - n_r = N - n_r = N - n_\infty = N = ,$$

$$N - (n + n_1 + n_r + n_r + \dots + n_\infty) = N - \infty = N = \infty = ,$$

$$\frac{N}{n} = \frac{N}{n_1} = \frac{N}{n_r} = \dots = \frac{N}{n_\infty} = \infty = ,$$

$$\frac{n}{N} = \frac{n_1}{N} = \frac{n_r}{N} = \frac{n_r}{N} = \dots = \frac{n_\infty}{N} = 0 = ,$$

فصل دوم - درباره « بعد ماقبل اول » یا بعد پنجم.

این فکر در اصل از ابتدکارات « گروه راجیه » نیست زیرا یکی از پیشوابان دین اسلام که گمان میکنم* امام صادق (ع) باشد نیز در چندین قرآن پیش فرموده بود: « من هیچ چیز را نمی‌بینم مگر اینکه قبلاً خدا را به بینم ». «

« گروه راجیه » نیز معتقد بودند که هیچ چیز را در تمام آفرینش نمیتوان اندیشید که در حقیقت تصویر آن مستلزم تصور صانع اولیه آن نباشد. بنا بر این « گروه راجیه » برآسان این فکر تردید ناپذیر برای اشیاء پنج بعد قائل بودند که دو بعد آن جنبه ذهنی دارد: یکی بعد ماقبل اول یا (بعد پنجم) که اندیشه خدا یا صانع اولیه در ذهن است و دیگر زمان که طبق نظریه اینشتن به ابعاد سه گانه اشیاء افزوده میشود، ضمناً با قبول این فکر نتیجه مهمی حاصل میگردد و آن مرئی دانستن خداست. زیرا بدین ترتیب خدا در همه اشیاء جهان تجلی دارد، فکر مرئی دانستن خدا نیز فکر

البته « گروه راجیه » برای اثبات وجود خداوند از نظریات دانشمندان و فیلسوفان والهیون وغیره استفاده میکرده‌اند و مطالعی را که آنها طی قرون متعددی بیان داشته‌اند برای بیان عقیده خود مورد توجه قرار میداده‌اند: مثلاً برای اثبات وجود خدا نکات زیر را مورد توجه میداشته‌اند:

۱- بررسی جهان طبیعت و درک زیبائیهای خلقت و توجه به اسرار شگفت انگیز آن.

۲- بررسی نظام حریت انگیز و قوانین ثابت و مبدراهه و نظم و هماهنگی طبیعت و همچنین عظمت خلقت و بی پایانی جهان هستی.

۳- بررسی منشاء عقل و دانش.

۴- بررسی فطرت و نهاد آدمی و کنیکاوی عقل و فکر بشری برای معرفت خالق و صانع اولیه.

۵- بررسی مظاهر گوناگون و زیبایی طبیعت و ساختمان دقیق و پیچیده وجود آدمی و سایر جانوران و گیاهان وغیره.

از تا اینی جانی و مالی و قضائی، ترس از تعاظوها و محرومیت‌ها، ترس از ظلم و احتجاف و ترس از چا پیله شدن بدین شدتی که آکنون راچ است و غیره در زندگی بشر وجود خواهد داشت و درنتیجه این زندگی کوتاه روی کره زمین که نی شک مقدمه زندگی‌های دیگری است با لذت و خوشی و درمعیط امن و رفاه آمیز و زیبا سپری خواهد شد نه اینکه شخص تا آنجا به بن بست کشانیده شود که از دست این بیم‌ها و هراسها قصد جان خود کند و هرچه زودتر به زندگی خود پایان دهد. رزتشت درباره دوره‌ای که از بسیاری جهات با دوره ما شباهت دارد میگوید:

.... تا به آن حد که تھنا کننده در هر صبح و شام تمدنی برگ کند از پس مراسم در زندگی و شرارت خلق را بزرگ بینند.

(از کتاب الفراند ص ۲۹)

نقل از صادق هدایت - ص ۱۵ بهمن یشت)

بی شک یکی از علل اسامی خود کشی صادق هدایت این بود که وی «مراسم دوندگی و شرارت خلق و بزرگ میدید» یعنی خلق را زیاده از حد درنده و شرور شناخته بود و من در صفحه ۸ همن کتاب که درباره علل خود کشی صادق مختصراً بحث کرده‌ام مفهوم این علت را بعنوان نفستین علت خود کشی او ذکر کردم متنه در آن موقع گفته رزتشت در مردم نظر نبود که دو آن محل عهناً نقل شود.

فصل پنجم - در باره آفرینش.

(اصولاً درباره اصل و منشاء جهان چهار راه حل اندیشه‌یه

شده است: یکی اینکه جهان را خواب و خیالی بیش تدانیم یعنی طبق گفته خیام این دنیا: «خوابی و خیالی و فربی و دمی است»، دوم اینکه جهان خود بخود از عدم برخاسته، سوم اینکه جهان آغازی نداشته و از ای است، چهارم اینکه جهان آفریده شده. اسرورز به کمک دانش همه فرضهای بالا باستانی فرض چهارم مردود شناخته شده است.

اما درباره مقصود آفرینش، با قطعیت نمیتوان سخن راند ولی در این بورد نیز با کمک عقل و خرد واستدلال و با توجه به طبیعت و نظامات و قوانین ثابت ولایتی که براساس آن همه موجودات بسوی ترقی و کمال می‌روند مسلم می‌شود که آفرینش اسری بیهوده و بدون منظور و هدفی عالی نمیتواند صورت گرفته باشد و در نتیجه آدمی (که در دنیای ما از مخلوقات دیگر بجهاتی برتر است) فقط برای خوردن و خوایدن و شهوت را این و دنبال خواهش‌های پست نفسانی و لذت‌های مادی زود گذر و میلهای پلید شیطانی دویدن خلق نشده است بلکه هدف عالی زندگی او رسیدن به کمال از رامشناخت خداوند وزی بردن به اسرار طبیعت و پرورش و تکامل روح است.)

تازه‌ای نیست، حتی «اعزیزها» به مرئی بودن خدا قائل بودند منتہی چنین استدلال میکردند که هرچه موجود باشد قابل رؤیت است و چون خدا نیز موجود است پس قابل رؤیت می‌باشد ولی «گروه راجیه» این مسئله را با توصل به «بعد ماقبل اول» بیان میکردند.^{*}

فصل سوم - کوششی در راه شناخت خداوند یکتا.

(کوششی که هرگز نباید از آن باز استاد. گفته رزتشت است که: «من میکوشم تورا ای مزدا که به توسط خرد مقدس آفرید گار کل هستی به درستی بشناسم. »)

فصل چهارم - ترس از خدا.

(صادق هدایت در صفحه ۸ مقدمه «گروه محاکومین» چنین مینویسد: «در دنیائی که ترس از آدمها جانشین ترس از خدا شده است. »)

مفهوم عبارت فوق روشن است. اگر ترس از خدا در پسر میبود دیگر ترس از یکدیگر بین آنها وجود پیدا نمیکرد و زندگی اورا چنین تلغی و زهرآلود نمی‌ساخت. منظور از «رس از خدا» این است که ما باید در گفتار و کردار و پنار خود مطلاقاً تابع هواي نفس نباشیم بلکه خدا را در همه‌جا حاضر و ناچر بدانیم و از آنچه به فتوای عقل و خرد رنطر خداوند تا پسته می‌آید پرهیز کنیم آنوقت بدیهی است که ترس از یکدیگر موردی پیدا نخواهد کرد و دیگر بیم از احتیاج و گرسنگی، هراس

* ایسکه در کتاب حاضر در چند مورد عبارات «گمان میکنم»، «گویا» و نظائر آنها را پکار برده‌ام بدین جهت است که برای اظهار نظریه‌یاری یک پژوهشک بیسایه و شارلاتان در باره وضع مزاجی و روحی من، در دوره‌ای که «ریاضت» میکشیدم، بسیاری از کتابها و یادداشتها و فیشهای را که من با زحمت زیاد طی سالیان دراز فراهم کرده بودم از دسترس من خارج کرده‌اند و من ناگزیر اکنون برخی از طالب را بدیگر حافظه خود نقل می‌کنم.

این پژوهشک طبع ر «پیغمبر آزمده» نه تنها مطالعه هرگونه کتاب را برای من خطرناله دانسته بود بلکه محتده برد که باید حق تابلوهای اطاق من (که چندتائی از آنها در همین کتاب گراور شده) برداشته شود و بجا آنها تصاویر زنهای لخت و هرزه ایویخت کردد! این «فرویسه» وطنی و دیوانه (عدمی از روانپریشکان تهران اورا دیوانه شناخته‌اند ولی بعلت شروع و نفوذ او این دیوانه هنوز شغل و موقعیت خود را حفظ کرده است) توجیهی را که من به معنویات پیدا کرده بودم به برادران من که صمیمانه از من پرستاری یکرده اند از خطربنایکرین نوع جنون معرفی کرده بود ولی جنون پولپرستی و شهرتاوستی را که خود شدیداً بدان درچار بود عقل و هنر پیشناخت! اینها هستند اهربین هایی که با جسم و روان مردم‌کشیور ما سروکار دارند و از این راه نیز ثروت‌های هنگفت اند رخته و صاحب آلاف الوف شده‌اند و کسی را هم سراغ نداریم که به حساب آنها رسیدگی کند زیرا امروز فردی را در برایر پول و قدرت یاری مقاومت و اعتراض نیست.

خون است - خویشتن را شسته و طاهر نمایند و بدی اعمال خود را از نظر من دور کرده از شرارت دست برداشید نیکوکاری را بیا موزید انصاف را به طلبیدست‌ظلومان را رهانی دهید ، یتیمان را دادرسی کنید و بیوه‌زنان را حمایت نمایید - «اعشا نبی» .

(سلحات بیان‌الادیان صفحه ۲۸۹)

یکی از زنهای ساده و پاک‌دل مازندرانی روزی با اظهار زیر مرا متوجه تکته مهمنی کرده است: «گوئی خداوند بین زمین و آسمان پرده‌ای ضعیم کشیده که صدای هیچ یک از تضرعه‌ها و استغاثه‌ها و خواهش‌های ما نمیتواند از آن بگذرد و به گوش خداوند برسد .» این حرف گرچه از روی ساده‌گی زده شده ولی اشاره و سعی مهمنی را در بردارد که در اینجا مجال بحث درباره آن نیست . صادق هدایت در یکی از صفحات مقدمه «گروه محاکومین» ترجمه این‌جانب چنین بینویسد:

«... در این دنیا که جای خدا نیست ... الخ»

فصل نهم - درباره ورطه‌ای که میان انسان و عالم مبنوی تولید شده .

[«یگانگی نیست ، حقیقت دیده نمیشود ، دویت وجوددارد انسان بخود یگانه است ، میان انسان و عالم مبنوی ورطه‌ای تولید شده ، صادق هدایت - صفحه ۱ مقدمه «گروه محاکومین» ترجمه حسن قائمیان .】

فصل دهم - درباره دادگستری .

(«مردمان امروز تشنۀ دادگستری بی غل و غش و ساختمان پیروزمندانه هستند و چشم درآه حقایق جدیدی میباشند .» صادق هدایت - صفحه ۹ مقدمه «گروه محاکومین» ترجمه حسن قائمیان .)
« عبادت و خوشنود کردن خداوند در اجرای عدالت و دادگستری است .»
« ارمیا نبی »

فصل یازدهم - درباره بی‌پایان بودن دنیاهای آدمی .

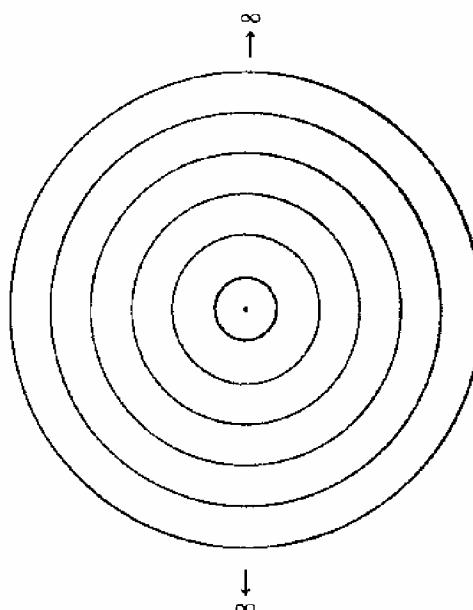
[«گروه راجیه» معتقد‌بودند که دنیای هر فرد دنیای دیگری را در پی دارد که ترکیبی است از گفتار و کردار و پناره‌های فرد در دنیای قبلی او و این رشتۀ تا بی‌نهایت ادامه دارد و طبق یک فرمول ازی و ایدی ، مثلاً همانند فرمولهای شیمی ، در فعالیت مذاوم و توقف تا پذیر است . ضمناً بد نیست گفته عیسی مسیح در اینجا آورده شود :

«... درخانه پدر سرزل بسیار است .»

فصل دوازدهم - در باره تدبیر و تقدیر .

(«ین موضوعات نه چنان است که بتوان بدین سهولت‌ها درباره آنها اظهار نظر کرد . بدینهی است که درجهان ، اسوری و جود دارد که از اده و تدبیر آدمی در آنها تعیواند کمترین تأثیری داشته باشد و از پیش مقدرشده است ولی مسلم است که امور ارادی انسان همان‌طور که در قصیل ۳۰ نیز گفته شد ارتقابی با تقدیر ندارد

اما در پاره عظمت آفرینش : گمان میکنم تصویر و توضیح زیر بتواند در این مورد پاسخ قابل تأملی پذیر است :



اگر بتوان دایره‌ای رسم کرد که دیگر خوان بزرگتر از آن اندازید (و چنین امری محال است) آن دایره را میتوان حد نهایی دنیاها و جهان آفرینش فرض کرده ولی فرض چنین دایره‌ای نیز محال است .

فصل ششم - درباره مصلحت و مشیت خداوند .

[منوشت هرجیز بنا به مصالحتی خاص و مشیتی عالی در ذات آن تعیین شده و قطعی است (مثلاً سرنوشت تخم یک پرنده این است که تحت شرائطی ازان پر نهادی خارج شود) و این امر مختلف پذیر نیست زیرا علل و اسباب طبیعی بطرز ثابت ولا یغیری با مشیت خداوند باشد مطابقت داشته باشد و مشیت خداوند در مورد تخم پرنده چنین است .) درنتیجه خدا دریک معنی چیزی جدا از شئون و افعال و اعمال عالم نیست و علت العلل همه آنهاست ولی درک مصلحت و مشیت خداوند برای ما میسر نیست لذا با بسط این مقال بطوریکه «گروه راجیه» در نظر داشته‌اند برای بعثتها و اعتراضهای ابلهانه بعضیها که به آفرینش خوده میگیرند محلی باقی نمی‌مانند .]

فصل هفتم - درباره امکان ایجاد ارتباط معنوی با خداوند و درک ذات پاک او و وسیله اطمینان از حصول این ارتباط و درک .

(به اهمیت این فصل از روی عنوان آن میتوان بی بردا و بحث در این مورد در این مختصر نمی‌گذرد . همینقدر میگوییم که درجه ارتباط با خداوند و درک خداوند با میزان پاکی و پرهیز کاری هر فرد رابطه مستقیم دارد . . .)

فصل هشتم - آیا توجه و عنايت خداوند از بشر کنونی سلب شده است .

[« خداوند میگوید : هنگامی که دستهای خود را دراز می‌کنید ، چشم های خود را از شما فرو خواهیم بوشانید ، و چون دعاهای بسیار می‌کنید اجابت نخواهیم نمود . دستهای شما بر از

فصل پانزدهم - در باره داوری پس از برگ و شیوه این داوری.

[ابن فصل نیز یکی از مهمترین فصول برنامه « گروه راجیه » بوده است. طبق مدرجات این فصل ، تا آنجایی که بخاطر دارم ، داوری پس از مرگ خود بخود و مستقل از زمان و مکان صورت میگیرد و بقول صادق هادیت « به موجب یک نوع ضرورت بوجود در باطن خود این عالم جریان می یابد و بنی آنکه مستلزم عوامل خارجی باشد اتفاق میافتد » ، نوعی داوری فردی و شخصی که در آن قضی و متهم شخصیت واحدی را دارا هستند. در این مورد لازم است چند سطر از نوشتۀ صادق هادیت نقل شود :

« ... در تقویت این پیش آیدها دادگاهی تشکیل خواهد یافت که به حساب هر کسی رسیدگی میشود. رویه مرغه یک نوع درام اخلاقی است که در آن انسان فقط تماشاچی نیست بلکه بازیگری سپاهشکه فوق العاده علاوه هست است و شدیداً حس میکند که وظیفه ای را عهده دار میباشد. »

« وقایع راجع به معاد و آخرت ایرانی چیز دیگری است. محتمل است که زوتیست دادگری شخصی و مستلزم فردی را در درام آخرین در نظر گرفته باشد ، اما در دین زوتیست این درام صورت دیگری بخود میگیرد. شاید تاریخ مذاهب فکر یک درام فرامین را که مطلقًا مادی و مربوط به تکون عالم میشود و به موجب یک نوع ضرورت موجود در باطن خود این عالم جریان میگذیرد و بنی آنکه مستلزم عوامل خارجی باشد اتفاق میافتد مدیون دین زوتیست است. سرانجام این درام را بطور محقق تماشاکنندگانی طرف میتواند پیش بینی بکند و روز رستاخیز در آن با طریقه علمی دقیق پیش بینی شده است. کسی که وظایف دینی خود را به طور رضایت بخش انجام داده میتواند بدون یم و هراس ، آزادانه در درامی که فاقد مزایای زیبایی زیبایی نیست شرکت بکند. . .

صفحه ۲۳۱-۱ مقدمه کتاب « زندوه من یسن ». بنا بر شرح فوق در این داوری بزرگ او لا آدمی تنها تماشاچی نیست بلکه خود در جریان آن دخالت دارد و ثانیاً این داوری یا درام فرامین غاقد مزایای زیبایی زیبایی نیست.]

فصل شانزدهم - در باره کفر و پاداش.

(این فصل در حقیقت دنباله فصل پیش است که درباره داوری است و چون « گروه راجیه » خداوند را بطور مطلق عادل و مهربان میدانسته اند موضوع کفر یا عذاب را مستقل از عمل خداوند می پنداشته اند و معتقد بودند که هر کس معمار دنیا بعدی خودش است و خدا را در ساختمان آن دنیا دخانی نیست و همچنین معتقد به نوعی داوری شخصی و خود بخود بوده اند که بحث آن بفصل است. بطور کلی « گروه راجیه » در بورد کفر و پاداش همان عقیده را داشته اند که مثلاً سعدی داشت :

به قطه قطه حرامت عذاب خواهد بود

به ذره ذره حلالت شمار خواهد بود

با توجه به شعر فوق و سایر نکات معلوم است که شدت و ضعف عذاب و عذاب با نیروی تشخیص و قوه تمیز و میزان نیروی عقلی و دانش هر فرد را بله مستقیم دارد. بنابراین جزدیوانگان و اشخاص ناقص العقل کسی نمیتواند نادانی وجهل خود را بهانه خدا تشناسی و بدکاری خود قرار دهد.)

و اگر پوخت آنرا مقدر میدانند خانیاً از این نظر است که خداوند از ازل بدآنها واقع بوده ولی این امر دلیل آن نیست که خداوند آنها را به اراده الهی تصویر کنیم، کردار و گفتار و پندار آدمی منشاء و مبدائی جز وجود خود آدمی ندارد و در این زمینه دخالت دادن تقدیر یا قضا و قدر بیمورد است و با اصول مقصود و هدف آفرینش جوهر نمی آید و با اصل « داوری » نیز متناقض است.)

فصل بیزدهم - در باره شعار جاویدان : « گفتار ، نیک ، کردار نیک ، پندار نیک. »

[از یکی از مسودهای مقدس زوتیست : « من با صدای بلند : پندار نیک ، گفتار نیک و کردار نیک را میستایم. » *

و زوتیست به نورسان چنین خطاب میکند :

« ای دختران شوی کنند و ای داسادان - اینک بیاموز و آگاهان سازم . پندم را بخاطر خوبیش تقش بندید و به دلها بسپرید - با غیرت از بی زندگانی پاک منشی بکوشید ، هر یک از شما با پدر کردار نیک به دیگری بیست جوید و از این روی زندگانی خود را خوش و خرم سازد. »

(یعنی پنجاه و سه ، قطعه پنجم)

و در همه مذاهب نیز این شعار را می یابیم مثلاً دو اسلام :

« حی على خير العمل »

و همچنین در بزمور ۹۷ داده چه :

« ای شما که خدا را دوست میدارید از بدی نفرت کنید. »

البته بخششای فرعی این فصل بسیار متعدد بوده است مثلاً در بورد شعار « گفتار نیک » مسائلی از قبیل راستگوئی و احتراز از دروغ و مبارزه با دروغ و احتراز از عیج‌جوئی و بدگوئی و دشنام و خودستائی وغیره و در بورد شعار « پندار نیک » مسئله احتراز از کینه جوئی ، و خودخواهی ، کوشش در نوعد و متنی ، تسلط بر نفس ، و کم‌طمیعی ، ایمان و اخلاص ، خیرخواهی ، بهر و محبت و دلسوزی امیدواری بخداوند وغیره و در بورد شعار « کردار نیک » اثواب نیکو کار وها ، اعتدال و میانه روی ، احتراز از تظاهرات اباها و غیره مورد توجه و بحث بوده است.]

فصل چهاردهم - در باره شعار جاویدان : « برابری - برابری ».

[« به جمله کشورها با سفر بریندید و این عقیده را تبلیغ کنید که فاصله و حائلی میان فقیر و ترتومند وجود ندارد. برهمن و پارسائی بی قام و نشان در یک مقام قرار دارند و جمله افراد یکی و همسانند. ندا برادرید و بگویند که در این فرقه همه اشخاص و همه فرقه ها به هم می پیوندند همچنان که جمله رودها در دریاها بهم میرسند و همسان میشوند. »

(تعلیمات بودا - صفحه ۱۷۷ ملحقات بیان ادبیان)

* اصول آنی بودا هست است : گفتار نیک ، پندار نیک ، کردار نیک ، زندگی نیک ، کوشش نیک ، آگاهی نیک ، قدرکن نیک .

با کمی دقت میتوان دریافت که مه اصل اول و پنچ اصل آخر را نیز شامل است ولذا مه اصل دین فرستت به تنهای جامع و کامل میباشد .

فصل نوزدهم - درباره نیستی آبدی.

(در بد و ابر شاید این فصل با فصل ۲۸ که در باره نناناپذیر بودن زمان و سکان و گفتار و گردار و بیندار است متناظر پنطرا بررسی ولی در حقیقت چنین نیست. البته «گروه راجیه» به نیستی مطلق هر گز عقیده نداشته اند و همانطور که در فصل مذبور گفته شد وجود را لایزال می‌شناخته اند. معاذالک به نوعی نیستی که «من» را از وجود آدمی زائل می‌کند برای موجوداتی که شایستگی دنیای عالمی را بدست نیاورده اند عقیده است بوده اند. اگر قبول کنیم که برگشت به عقب طبق قانون تکامل قابل تصویر نیست یعنی نمیتوان از دنیای عالمی بدنیا پست تری برگشت ناگزیر پایید قبول کرد کسانی که شایستگی ندارند که از دنیای خود به دنیای عالمی ارتقاء یابند، (البته پس از داوری وکیفر)، در نیستی آبدی فرو میروند یعنی «من» یا «شخصیت» آنها که هدیه‌ای الهی است از وجود آنها زائل می‌شود و جسم آنها جزو سایر ذرات طبیعت در می‌آید یا بهارت خودمانی تر وجود آنها به کوکبی ای کلم تبدیل می‌شود! نیروی درک این دنیا ارتباطی با جسم مایعی ذرات مادی ندارد و این نیرو هدیه گرانبهائی است که از جانب خداوند بما تقویض شده و هر وقت که خود صلاح پداند آنرا از ماساب می‌کند و تنها چیزی که مسلم می‌باشد این است که جسم ما برای همیشه در آفرینش باقی خواهد ماند و ذرای از آن انها می‌پذیر نیست مگر آنچه در این جسم جنبه معنوی و الهی دارد که پقای آن در وجود مخاصم باسته به لطف و نظر خداوند است. در کتاب آسمانی انجیل به جمله‌ای برمیخوریم که مفهوم نظر مهم فوق را بخوبی می‌ساند:

«پس هر درختی که میوه نیکو نیاورد بربده و در آتش افکنده می‌شود». - (انجیل لوقا - باب سوم).

یاقول ناصر خسرو:

بسوزنه چوب درختان بی بر
سزا خود همین است مر بی بردا.

فصل بیستم - درباره پستی وجود آدمی.

(اگر ما مثلاً موجودات را در تمام کائنات بی پایان که زین ذره ناچیزی از آن محسوب می‌شود به دو دسته پست و عالی تقسیم کنیم و آدمی را جسورانه جزو دسته دوم بشمار بیاوریم در این دسته وجودی پست تر از وجود آدمی نمیتوان تصویر کرد. البته این ادعا برای تحریر آدمی نیست بلکه هر فرد صاحب خردی پاسانی میتواند یقیند و جری دی که تا این درجه اسیر شکم و بندۀ شهوت است و حیات او نیز تا بینی پایه کوتاه و دمدمی است در این آفرینش بزرگ و بی پایان چه محابی از اعراب میتواند داشته باشد. در اینکه آدمی در اصل پست و تحریر آفریده شده تردیدی نیست ولی تردیدی فیز نمیتوان کرد که خداوند راه ترقی معنوی و اعتلای روحی را برای آدمی باز گذاشته و درهای دنیا های بی پایان خود را هر گز بروی او نسبته است. اگرآدمی برای آفرینش خود هدفی جز اختفاء شهوت و درکه لذت‌های جسمانی و اراضی خواهش‌های نفسانی و گردآوری مال و مثال نمی‌شاند گناه این امر به گردن خود اوست که تا بدین حد در بدکاری و اجحاف و حق کشی و بیدادگری و نفس برستی و نیرنگ و تزویر و فساد و غیره بی پرواست.

فصل هفدهم - در باره اینکه آیا ما از نیستی آمدہ‌ایم و به نیستی خواهیم رفت.

(دوازده مورد مانند سایر فصول، ما وارد بحث و توضیحی نمی‌شون و لیکن متناسب نیست توجه خواننده را به مفهوم شعروزین و برمعنی زیرکه گویا از «شبستری» است جلب کنیم: عدم موجود گردد؟ این محال است

وجود از روی هستی لایزال است. البته مفهوم مصرع اول شعر فوق از نظر «گروه راجیه» قابل بحث و جدال است زیرا از نظر این گروه مانعی وجود ندارد که به خواست واردۀ خداوند وجودی از نیستی موجود گردد. بقول سعدی: که داند جزا و کردن از نیست هست؟

اما قبول این امر که وجود از نیستی به خواست خداوند ممکن است دلیل این نیست که هر وجودی به نیستی برخواهد گشت مگر مصالحت خداوند چنین باشد ولی با توجه به اینکه کار خداوند هر گز نمیتواند عبث و بیهوده باشد باید به مصرع دوم شعر فوق پیشتر توجه داشت که وجود از روی هستی لایزال میباشد یعنی ما که آکنون به امر خداوند موجود شده‌ایم هر گز این وجودیت از وجود ما زائل شدنی نیست. کار خداوند بزرگ شوختی و مسخره بازی نمیتواند باشد و مطلقاً معقول نیست که ما تصویر کنیم که آفرینش وجود ما بیهوده و عبث بوده و برای گذراندن همین چند روز کوتاه و تا پایدار زندگی است و ما محکوم هستیم پس از این زندگی بی ارزش و دمدمی مجدداً به نیستی بعض و ابدی فرو رویم. خداوند بزرگ و زیبا هر گز به کاری بیهوده و ای هدف و دمدمی دست نمیزند.)

فصل هیجدهم - در باره روح.

(با قبول دو اصل مهم «وجود خداوند» و «داوری پس از مرگ» ناگزیر باید پذیرفت که وجود آدمی پس از مرگ بصورتی که هنوز معلوم نیست باقی خواهد ماند درست است که سرنوشت و مقدرات آدمی پس از مرگ نیز همچنان تابعه و مبهم است ولی با توجه به اینکه آفرینش بدین عظمت امری عبث و بیهوده نیست وجود آدمی با این پیچیدگی فقط برای یک حیات کوتاه و دمدمی آفرینده شده ناگزیر باید به یک جوهری که میتوان آنرا مثلاً روح نامید برای حیات قائل شد.

فکر صادق سالها بدین مسئله مهم مشغول بود ولی درست راه بجایی نبرد زیرا گره مسائلی لا ینحلی از قبل حقیقت وجود روح، یا حلول مجدد روح و تجدید حیات متوالی و نظائر آنها نا فکر و عقل کنونی بشر گشودنی نیست. معاذالک «گروه راجیه» در این مورد نظریاتی داشته اند که گفته از موضوع روح مسائل بسیاری را تیز و شن می‌ساخت، من جمله مثلاً اگر موضوع حیات متوالی روش شود آنوقت وجود معلوین و ناقص الخللها و دیوانه‌ها و غیره که بعضیها جسورانه آنرا ظلمی از جانب طبیعت می‌پندازند نیز تا حدی توجیه می‌گشت و معلوم می‌شد که این امور نیز طبق فرمولهای دقیق و خاصی بنا به مصالحت خداوند تنظیم شده است و قسن علیهذا.)

هم‌آهنگی ایجاد میشود و اگر این رابطه قطع گردد، بدن مستعد قبول امراض گوناگون میشود.

بلی، مسلمان خدا وجود دارد و با تجارت زیادی وجود خدا به من ثابت شده و هم اوست که استخوانها و دلهای شکسته را شنا می‌بخشد.»

باید دانست که «گروه راجیه» بر عکس متقدمین منکر وجود میکروبها که سبب بیماریهای گوناگون هستند نمیباشد بلکه طبق نظر رزنتست این بیماریها یا میکروبها را مخلوق اهربین وناشی از بدیها و بدکاریهای آدمی میشناسند و میلأه قلع و قمع آنها را نیز مانند رزنتست، خداشناسی و توسل به نیکی و نیکوکاری میدانند.»

فصل بیست و سوم - در باره روابط جنسی.

(این فصل نیز یکی از مهمترین فصول برنامه «گروه راجیه» است زیرا این گروه عمل تولید مثل را نوعی شرکت و همکاری با خداوند در امر افریش انسان میدانسته اند و بهمن جهت آنرا یکی از مسائل مهم معنوی پسر شما مارمی‌آورده‌اند. آنها خواستار بودند که اعمال تولید مثل از صورت حیوانی و شهوانی کنونی خارج شود و از وضع ننگین و شرم آور قعلی رهائی یابد و مقامی را که در افریش داراست بست آورد، تا فراز خداشناس و پرهیز کار که از شهوتوانی مبرا هستند بتوانند آسانتر به کار آزادوای تن در دهند.)

در اینجا بی‌منابع نیست گفته یکی از نویسنده‌گان فرانسوی درباره صادق هدایت نقل شود :

«اگر صادق به زناشویی تن در نمیداد برای این بود که وی از زن پاکدامنی و عفتنی را انتظار داشت که دست یافتنی نبود. »

ضمناً باید گفت که در زندگی زناشویی نباید به زن دلبستگی شهوت آسود داشت و وظائف معنوی خود را ازیاد برد در این صورت تجرد بزناشویی بمراتب رنجان دارد. پولس در رساله اول خود چنین میگوید :

« شخص مجرد در امور خداوند می‌اندیشد که چگونه رضامندی خداوند را بجوبه و صاحب زن در امور دنیا می‌اندیشد که چگونه زن خود را خوش بسازد. »

فصل بیست و چهارم - در باره تغذیه.

[این موضوع ظاهراً مادی، بدن جهت جزو امور معنوی منظور شده که «گروه راجیه» طرز تغذیه و میزان توجه بخوار آن را در امور اخلاقی و معنوی پسر بسیار مؤثر میدانسته اند: «بنی بکو چه بخواری بتون میگوییم کی هستی؟* (در این خصوص به کتاب فوائد گیاهخواری نوشته صادق هدایت نیز بجوع شود.)

در این فصل ضمن بحث در باره تغذیه، مسئله رفتار آدمی با جانوران بی‌آزار نیز مورد توجه بوده و نیز راجع به انتخاب روش اعتدال و امساک در غذا نیز نکاتی گنجانیده شده بوده است - ضمناً تذکر داده میشود که در اشعار بسیاری از شعرای خودبان در این باره نکات جالب توجهی میتوان یافت.

مانند: اندرون از طعام خالی دار
تا دراو نور معرفت بینی

« این شعار پرمعنی گوییا مأخذ از گفته «امانوئل کانت» فیلسفه آلمانی یاشد :

Man ist was er issst.

فصل بیست و یکم - درباره احساس بزهکاری آدمی.

(هر آدمی که هشیارانه این جهان هستی را در که بیکند، نه جانوران دوپائی که جز خور و خواب و شهوت بجزی دیگری نمی‌اندیشد، کشمکشی بین او و جهان هستی وجود آرد که سبب تولید احساس شدید بزهکاری در اوست.)

صادق هدایت در صفحه ۴۷ مقدمة گروه محکومین ترجمه اینچنان مینویسد :

« اما ترسیشان از آنجا میاید که گمان میکنند گناهی از آنها سوزده است و پیوسته میکوشند که خودشان را برئه کنند. »
گرچه بزهکاری دقیقاً بمعنی گناهکاری نیست ولی شاید بتوان این احساس بزهکاری را تا حدودی با مفهوم سلطه گناه نخستین یعنی گناه آدم و حوا مرتبط دانست.)

فصل بیست و دوم - در باره انکاس گناهان و بدکاریهای گذشته و حال.

[منشاء بصیعت‌ها، بیماریها، پیری مرگ و غیره)
(با توجه به فرموده زرنشت که پایان بیماریها و حتی مرگ را در دوره‌ای پیشگویی میکنند که نیکی بر بدی غالب آمده باشد میتوان اظهار نظر کرد که این پلایا ناشی از بدکاریهای بشري است که طبق فرمول و طرح خاصی جریان دارد. در این باره نیز نظر «گروه راجیه» نسبتاً مفصل و جالب است و در اینجا مجازی برای بحث آن نیست .

مسئله بیماری و پیری و مرگ از مسائل مهمی است که همیشه فکر پسر را بخود مشغول داشته است. شاید عده‌ای از اینها این مسئله در اینجا جزو امور معنوی پسر منظور شده است تعجب کنند ولی لازم است گفته شود که کمتر مسئله‌ای را میتوان یافت که تا این درجه به امور معنوی پسر ارتباط داشته باشد زیرا «گروه راجیه» معتقد بودند که بیماریها در حقیقت انکاساتی از گناهان بشري و بدکاریهای آدمی است. این فکر از زرنشت است که پایان مرگ و بیماری را روزی میداند که نیکی بر بدی غلبه کرده باشد : « و اندر آن هزاره هوشیدرها هان، مردم در پیشکی چنان زبردست باشند، چنان دارو و درمان بکار آورند و برناز که هرچند کسی رو بمرگ است پس او نمیرد، اگرچه به شمشیر و کارد زند و کشند. »

(از بند ۱۲ - در نهم بهمن یشت و صفحه ۷۲ کتاب حاضر).

« در طی هزاره هوشیدر ماه، فن پزشکی ترقی شایانی میکند و مردمان آسان نمی‌میرند. »

از صفحه دوی مقتضه «زند و رهون ین» - نوشته ماده هدایت .
« گروه راجیه » نیز معتقد بودند که از راه ایجاد ارتباط معنوی با خداوند میتوان بر بیماری ها غلبه کرد. « دکتر پل ارنست ادلف » در مقاله خود که قسمتی از آن در صفحه ۳۷ همین کتاب نقل شده مینویسد :

« در اینجا مجال شمردن موارد معینی که در نتیجه توسل به خدا بیماران عصبی بهبود حاصل کرده‌اند نیست؛ من در کتاب خود بنام « تسریع در بهبود » بسیاری از مواردی را ذکر کرده‌ام که در آن‌ها ایمان و توسل به خدا یکی از عوامل معالجه منظور و بایکاری در آن نتایج درخشانی داشت آمده است .
اگر انسان با خالق رابطه‌ای پیدا کند در وجود وی

فصل سیام - در باره آزادی اراده.

(گویا گفته حضرت موسی است که: «خداوند قادر متعال بر عهده چیز اعن جهان تسلط دارد، مگر بر اراده و اختیار افراد».

فصل سی و یکم - درباره هستی ولایزال بودن هستی.

(در این فصل مسئله بقای شخصیت و موضوع حیات پس از مرگ بحث میشده است).

فصل سی و دوم - در باره معجب و دلسوی.

[ویدا آئین خود را در دو کلمه دلپذیر خلاصه کرده بود: «محبت، دلسوی»

از کتاب « عبرت بودا » - ترجمه حسن قائمیان .]

فصل سی و سوم - در باره اینکه خداوند در همه جا حاضر و ناظراست.

[«اوست که شما را بیافرید، بعضی از شما کافرید و بعضی مؤمن و خدا به اعمالی که میکنید بیناست. »

(سوره تغابن ۱ و ۲)

[در این مورد به صفحه ۸۴ همین کتاب نیز رجوع شود .]

فصل سی و چهارم - درباره نیایش شبانه روزی.

(نیایشی که بدون صرف وقت و انجام تشریفات صورت میگیرد و ضمناً محاکمه شخصی روزانه هر فرد را نیز در بردارد و شامل طلب آمرزش (یا توبه) نیز بوده است، همراه با تعهد احترام از تکرار بد کاری، البته این اعمال با نیایش خاص هر مذهب ارتباطی خاص ندارد .)

فصل سی و پنجم - درباره اندیشه.

[گروه راجه معتقد بودند که وجود آدمی تنها قائم به جسم وی، یعنی قائم به استخوان و رگ و پوی نیست بلکه مهتر از همه اندیشه اوست که وجود و شخصیت او را تشکیل میدهد، آنها بعیده فلاسفه ای که برای دنیا حقیقتی قائل نبودند و دنیا را ساخته و پرداخته پندار آدمی میدانستند کاری نداشته اند (تا زمان میگردید) ولی « گروه راجه » را تردیدی نبود که اندیشه در تشکیل وجود و شخصیت آدمی نقش مهمی دارد و بدین جهت برای جهان اندیشه اهمیت و ارزش وصف ناکنونی قابل بودند و ضمناً ارتباط با خداوند را جز از راه دنیای اندیشه اسکان پذیر نمیشناخته اند .

مولوی میگوید: ای برادر تو همه اندیشه ای مابقی تراستخوان و پیشه ای، و زرتشت میفرماید:

« ای اهورا مزدا نخست از خرد خویش بشر را با دین و نیروی اندیشه آفریدی و آنگاه زندگانی را به پیکر مادی درآوردی و باعخشش اراده و کردار، خواستی که هر کس برحسب اراده خود

و از روی ایمان کامل روش خود را برگزیند » [اندیشه ایمان بند ۱۱]

و یا: شکم بند دست است و زنجیر پای
شکم بنده کمتر شناسد خدای
و همچنین:

مرد پاید سخن کند آغاز یا سرانگشت موى لقمه دراز
که زنا گشتن خلیل زاید یا زنا خوردنش بجان آید
ل مجرم حکمتیش بود گفتار خوردنش تندرستی آرد بار
نیاید تصور کرد که « گروه راجه » به رضاست و امساك اغراق آمیز در مورد تغذیه معتقد بوده اند، آنها فقط بندۀ شکم بودن را شایسته مقام انسانی نمیدانسته اند، بدینه است بدن آدمی برای تأمین رشد و سلامت محتاج بدل مایتحلل است ولی با این امر که شخص به هر گونه فساد و پستی تن دردهد که بهتر بخورد و بتوشد و بپوشد مخالف بودند، آنها « خوردن » را برای زیستن میدانستند نه زیستن را برای خوردن ، البته در قسمت امور سادی نیز این بحث از نظر وسیله تأمین مواد کامل و مورد نیاز بدن محل توجه قرار گرفته بوده است که چگونه این نیازمندی طبیعی بوجه شایسته ای رفع شود .]

فصل بیست و پنجم - در باره زندگی جاوده .

(در این مورد مهم در صفحه ۹ همین کتاب اشاره ای مختصر رفته است صرف نظر از اشاره بزیور مسئله زندگی جاوده از جهات گوناگون قابل بحث و توضیح است .)

فصل بیست ششم - در باره علم و دانش و منشاء آنها .

[« گروه راجه » معتقد بودند که حقیقت را فقط بوسیله علوم و محسوسات و امور تجربی میتوان کشف کرد و به هیچ چیز بیرون از ناسوس طبیعت و قوانین لایزال ولا یتغیر طبیعی که بنا به امر وصلحت خداوند در تمام کائنات جاری و ساری است توجه و عقیده نداشتند .

و درباره منشاء دانش صادق هدایت در صفحه ۲۹ مقدمه « گروه محاکومین » ترجمه اینجا نسبت مینویسد :

« دانش از جانشی سرچشمه میگرفت که ما امروز ردهش را کم کرده ایم . »

(به فصل مربوط به آموزش و پرورش نیز رجوع شود .)

فصل بیست و هفتم - در باره میهن و جهان میهشی .

[سارک اول یا مارکوس اولریوس میگفت : « من دو بیرون دارم، به اعتبار اینکه سارکوس اولریوس هستم بیرون من روم است و به اعتبار اینکه انسانم میهنم جهان است ... » (از کتاب تاریخ عقاید ص ۱۳۹)]

فصل بیست و هشتم - در باره ناپذیر بودن زمان و مکان و گفتار و کردار و پندار .

(البته بر اساس توضیحات این فصل، داوری پس از مرگ و شیوه این داوری سهلتر و روشن تر قابل توضیح و تبیین است .)

فصل بیست و نهم - در باره خیر و شر، نیکی و بدی، زیبائی و نیستی، و نیروهایی که نماینده آهه است .

که همه کس در نقاط مختلف زمین به ظرفات و زیبائی و روزه کارهای ادبی این زبان بی‌پرند و ارزش معنوی ادبیات زبان ما را دریابند. اما درباره علوم، «گروه راجیه» معتقد برده‌اند که تدریس در کلاسهای بالاتر یعنی دوره‌ای که افراد در آن دوره به سن رشد و تشخیص میرسند باید بمنظور شناساندن خدا باشد و ضمن آن برنامه معمولی تدریس برای پرورش متخصصین فن اجرا شود ولذا لازم میدانستند که در امر آموزش باید طرح در حدود طرح کتاب «ایات وجود خدا» که قطعاتی از آن در اوائل کتاب حاضر قل شده انتخاب گردد. باید تدریس مواد شیمی، فیزیک، گیاه‌شناسی و زیست‌شناسی وغیره وغیره را از این صورت خشک که در آن نامی از خدا برده نمی‌شود بیرون آورد مثلا در مورد شیمی یا فیزیک که اسرارهایی از آفرینش و شاهمن است و با فراگرفتن آن آدمی قادر شده است به روز ساخت و ترکیب و تجزیه مواد گوناگون و با روابط ائڑی و ماده وغیره وغیره بی‌پرند باید به داشت آموز فهماند که منشاء آنها از کجا وچه کسی است وچه کسی این قدرت و استعداد شگفت را در سفر آدمی بودیمت نهاده است که وی آنکه قادر بیش‌آمد چیزهای بسازد که حتی در آفرینش نیز ساخته ندارد. امروز از هر شخص مطلع بپرسید که چرا غرق را که ساخته جواب میدهد ادیسون. باید به این افراد در مدرسه بیاموزند که ادیسون بخودی خود کسی نیست که بخواهد به روز اعجاب آور برق بی‌پرند که این خداوند است که از راه مهرانی ویرای تأمین آسایش و ترقی و تکامل بشری، از گوشه‌ای از اسوار بی‌پایان خود بپرده برد اشته است یعنی در مقابل سوال بالا باید در حدود عبارت زیر باشیم داد:

«خداؤند سه‌بران بوسیله ادیسون چراغ برق را بما مرحمت کرده است» وقسیل‌هایا.

باشد به داشت آموزان در همان سالهای اول رشد و تمیز از این فکر خطرناک و مفسدات‌انگیز که درس خواندن و فارغ التحصیل شدن فقط بمنظور خریدن اتومبیل و پارکه و اندوختن ثروت و مال و یا کسب شهرت و مقام و یا با خانواده بالاتر و فروتمتد ترازوچ کردن بیش‌آمد سترف کرد و مسائل بسیار دیگر.)

فصل سی و نهم - در باره تکامل.

فصل چهام - در باره تضاد.

(هیچ اصلی از اصول جهانی و آفرینش را تا جایی که اندیشه آدمی اجازه میدهد نمی‌توان نشان داد که اصل تضاد در آن حاکم نباشد از اصول علمی و مادی گرفته تا امور معنوی من جمله مثلا سرشت آدمی.....)

فصل چهل و یکم - در باره مال و ثروت.

[مال بخشیدنی است میان خلق که همه بندگان خدا و فرزندان آدمی است. به هرچه حاجت متند گردند باید که از مال یکدیگر خرج کنند تا هیچ کس را در هیچ معنی بی‌برگشی و درمانگی نباشد.]

(از سیاست نامه خواجه نظام الملک)

عبارت ساده فوق به روشنی بیان میکند که برای حل مسئله مادی و اقتصادی بشر توسل به زور و اقلاب و خونریزی و کشمکش‌های بی‌حاصل ضرورتی ندارد فقط کافی است که ما شعار بزرگ «برادری - برادری» را پذیریم آنوقت در مورد ثروت‌نوعی

فصل سی و ششم - در باره فساد و حد نهائی فساد.

[«گروه راجیه» پس از مطالعات متند و طولانی درطبیع پیری و جماعات مختلف جهان به جامعه ای برخورده بودند که وقیحانه حد نصاب فساد و تباہی را شکسته‌اند، تا جائی که هرگز تعماز از آن حد قابل تصور نیست، برای اثبات این امر باید به یک نیروی موهوم یعنی به قدرت پول و نتش بول در آن جامعه بدل توجه کرد، نیروی که جای خدا و جدان و شرافت را اشغال کرده، و دانش و آزادگی و دین و روت را بمنته خود ساخته است. سنک (Seneca) که معاصر پولس رسول بوده است چنین مینویسد: «دلیا پر از فسق و جنایات شده، ارتکاب اعمال رشت بدتری است که قدرت اصلاح آن میسر نیست»، برای شرارت جمال عظیمی برپا است، جنایت دیگر ته نهان بلکه در چشم آشکار است، پاکدامنی نهان ندار بلکه اثری از آزارش بیدانست.)

(تاریخ و عقاید ص ۱۱۸)

چاپ تهران

گفته سنک وضع اخلاقی مردم دو هزار سال پیش را میرساند دیگر وضع مردم امروزی را در این مورد پاتوجه به توسعه روزافزون قدرت بول که فساد و تباہی وحشتناکی را در جماعات پیری به پار آورده است بآسانی مینتوان حادس زد.]

فصل سی و هفتم - دو باره نوع دوستی و شعار جاویدان: «آنچه برخود نمی‌بیندی بود دیگران می‌بینند. »

(روزی تزوکونگ پرسید:

آیاوازهای می‌توان یافت که همه وظیفه آدمیزادرای بوساند؟ و کتفوپیوس در پاسخ او گفت:

شاید نوع دوستی همان واژه باشد، آنچه برخود نمی‌بیندی بر دیگران می‌بینند.)

فصل سی و هشتم - در باره آموزش و پرورش.

(در این مورد در صفات پیشین به شمه‌ای از نظریات «گروه راجیه» اشاره کرده توضیح داده بودیم که این گروه اساس برنامه آموزش و پرورش خود را بر اصل خداشناسی و توجه به معنویات قرار داده بودند.

برای حصول این مقصود «گروه راجیه» به استفاده از دو نوع گرانبها و بی‌پایان زیر چشم دوخته بودند:

۱ - گنجینه ادبیات فارسی.
۲ - علوم.

در باره ادبیات فارسی شرح ویسط لازم نیست زیرا کسانی که به ادبیات زبان ما وارد هستند بخوبی میدانند که چه نکات و مطالب پر از رشی درباره خداشناسی و معنویات در آن نهائی است و از این نظر با کمال جرأت میتوان گفت که ادبیات هیچ یک از کشورهای جهان درمورد مسائل الهی و عرفانی و اخلاقی بپای ادبیات زبان فارسی نمیرسد. بهمین جهت «گروه راجیه»، بی‌آنکه اسیر احساسات افراط آمیز میهن دوستی با تزايد پرستی و برتری طلبی های ایلهانه باشند معتقد بودند که مینتوان این زبان را بتدریج طبق برنامه مشترک جهانی یک زبان همگانی و جهانی کرد و با همکاری جمیع‌مانه کشورهای مختلف تعلیم آنرا در همه جا تعمیم داد تا روزی

(بدوآ توجه خواننده را به مصیر دوم مطلع یکی از غزلهای معروف حافظ جلب میکنم :

«فلک را سقف بشکافیم و طرح نور اندازیم »
و سپس به تقلید یکی از عبارات صفحه اول مقدمه « گروه محکومین » نوشته صادق هدایت میبردارم :

« دنیای پوچی است که از این بعد هیچ فردی نمیتواند پشت گرمی داشته باشد مگر یه نیروی خوبی برای اینکه « منو شود را نمیعنی بکند زیر شیرازه همه وابستگی های سنتی از هم گشیخته شده است و برای اینکه دوباره بوجود بیاید باید بموجب اصول و انگیزه دیگر شالوده اش ریخته شود .)

و فصلهای بسیار دیگر .

اما قسمت دوم برنامه که درباره امور مادی پژوه است طبعاً شامل امور اقتصادی و سازمانهای اقتصادی نیز بوده است . شاید لازم بذکر نباشد که موضوع بحث این قسمت با مقادی متغیر کتابهایی که اینجانب ساقاً منتشر کرده ام مانند ، سوسیالیسم ، اختصار سرمایه داری ، تولید - طفلی گری - انقلاب ، یکاری و غیره ارتباط مستقیم و مشابه است کامل تدارد .

مسکن است عده ای اعتراض کنند که چگونه میتوان به اصلاح جامعه ای پرداخت بی آنکه درباره رژیم و هیئت حاکمه آن اظهار نظر کرد ، باید بگوییم که وقتی همه افراد در جامعه ای خدا پرست و درستکار باشند دیگر بحث درباره نوع رژیم و هیئت حاکمه آن موردی پیدا نمیکند زیرا هیئتی که آن جامعه را اداره میکند طبعاً از همان افراد تشکیل یافته است . و بر اساس همین طرز فکر است که « گروه راجیه » راه اصلاحی برای جوامع بشری نمیشناست جز یک راه : راه خدا شناسی . و در این باره در صفحات ساقی صحبت کرده ام وقتی همه افراد خدا شناس و صالح باشند سحلی برای تشکیل حکومت فاسد باقی نمیماند .

راجم به قسمت سوم که درباره امور اجتماعی است نیز فعلاً مجال بحث موجود نمیباشد .

همانطوریکه قبله بارها گفته شد متن اصلی برنامه فعلای در دسترس نیست و آنچه نیز تاکنون ذکر شده به کمک حافظه و بدون رعایت درجه اهمیت و تقدم و تأخیر موضوع فصلها بوده است . شاید در فصل مناسب دیگری به وانم درباره موارد مختلف اصول مورد بحث بیشتر صحبت کنم .

البته با همین توضیحات مختصر وسعت دامنه برنامه « گروه راجیه » را تا حدودی میتوان حدس زد و نیز بخوبی میتوان بی برد که برخی از این فصلها میتواند موضوع کتاب مفصل وجود آگاهی ای قرار گیرد .

اینک مطلب را با شعری از « حافظ » شاعر بزرگ و گرانایه خاتمه میدهم :

« درونها تیره شد باشد که از غیب چراغی بزرگی برکند خلوت نشینی »

بناریخ فروردین ماه ۱۳۴۲
الراجی الله

حسن فامیان

اشتراك برادرانه پيش ميآيد چه « همه ما بندگان خدا و فرزندان آدم هستيم » ولذا باید برای رفع احتیاجات يكديگر كوشما باشيم تا درين ما « در هیچ معنی بی برگی و درمانه گئی نباشد . »

اینجانب ناگویر باید بگوییم که بطوریکه همه میدانند من تحصیلات خودرا در رشته اقتصاد و تجارت پیاپیان رساندهام و سالها در فرانسه و ایران عملاً در کار آزمایشهاي باانکي و اقتصادي بوده ام بنابراین با احراز صلاحیت کافی میگوییم که کلید حل مسئله غایض اقتصاد قرن ما شعار « برادری - برادری » است .

مانبايد بجهود دستهای خودرا به خون برادران خودهاي اذیم بلکه باید دردها و رفع این نیازمندیهای همدیگر را تشخص دهیم و برای درمان این دردها و رفع این نیازمندیهای همدیگر را مشترکاً در حداد، قدورات خود بگوییم . ما باید همدیگر را واقعاً و از صمیم قلب دوست داشته باشیم و بهمراه به چشم برادری و برادری نگاه کنیم . در غیر اینصورت کشکشهای بیهوده و خوتزیهای بی معنی برای همیشه باقی خواهد بود و بی برگی و درمانه گئی هم !

چون بنای ما دراین کتاب بر احتمال کامل است بیش از این نمیتوانیم درباره موضوع این فصل مهم چیزی بدیگریم فقط دو سه بیت از اشعار سعدی را که در صفحات پیشین نیز تقلید کرده ایم در اینجا تکرار میکنیم :

اگر تو ملک جهان را پادست آوردی
مباش غره که نا پایدار خواهد بود
به مال غره چه باشی که یک دوروزدگر
همه نصیبیه بیرات خوار خواهد بود

فصل چهل و دوم - درباره خودبینی و خودرائی .
(دراین باره اشعار بسیار زیبائی در ادبیات ما وجوددارد

من جمله این شعر حافظ :

فکر خود و رأی خود در مذهب رندی تیست
کفر است در این مذهب خودبینی و خود رائی
و یا این شعر زیبا که درست بخطاطر ندارم که از جامی یا نظامی گنجوی است :

نه هر ایزدپرست ایزد پرست است
چو خود را قبله سازد خود پرست است

زخود بگذشتن است ایزدپرستی
ندارد روز با شب همنشستی
خدا از بندگان آنرا گزیند
که در راه خدا خود را نبیند .

فصل چهل و سوم - درباره اینکه آیا این دنیا مرحله نهائی وجود آدمی است یا مرحله آغاز آن .

فصل چهل و چهارم - درباره لزوم ایجاد هم آهنجی بین امور مادی و معنوی و بین سالخ خصوصی و عومنی پسر .

فصل چهل و پنجم - دو باره منشاء عقل و احسان و ادراک و حافظه و عاطفه و هنر و غیره .

فصل چهل و ششم - در باره اینکه باید شالوده این دنیا بر اصول دیگری ریخته شود .

در باره کره زمین

حال که راجع به آدمی در موارد متعدد در این کتاب مطالبی ذکر شده است بدئیست در باره کره زمین، زادگاه موروثی و آرامگاه ابدی آدمی نیز چند کلمه صحبت کنیم.

قبل از آنکه ایم که قدما زمین را مرکز عالم میدانستند و معتقد بودند که همه افلاک به دور آن میگرد و نیز آدمی را اشرف مخلوقات عالم میندانستند و حتی آنقدر هم از قیافه خودشان خوششان نیامد که مدعا بودند خداوند انسان را بشکل و هیئت خود آفریده است!

این دونظر ماده لوحانه و خنده آور بعدها بوسیله دانشمندانی چون کوپرنيک و گالیله و برونو و دیگران رد شد یعنی ثابت گردید که نه تنها زمین مرکز عالم نیست بلکه سیاره‌ای آنقدر حقیر و بی اهمیت است که اگر به نسبت پیگیریم در این فضای بی پایان، هقول معلم عربی ما، جزو قازوارات هم محسوب نمیشود.

اما در باره آدمی، اشرف مخلوقات، که سابقاً کمی او را شناختیم، برونو اظهار داشته بود که: « امکان دارد جهانهای قابل سکونت دیگر باشد که در آنها موجوداتی عالیتر از ما زندگی کنند. » و امروز نیز سیاری از دانشمندان بزرگ این نظر را با دلائل محکمتر و قاطعیت بیشتر بیان کرده‌اند. اکنون دیگر آدمی را اشرف مخلوقات دانستن تظری خود برستانه و ابلهانه تلقی میشود.

در چند میلیون مال پیش در یکی از همین کراتی که موجودات عالیتر از ما در آن زندگی میکنند خواهشی رخ داد که اطلاع از آن برای بهتر شناختن خود ما و کره ما سودمند است و من بدرستی بخطاب ندارم در کجا خوانده با از چه کسی شنیده‌ام. در اینجا مجال شرح و بسط در باره کره فوق موجودات عالی آن فراهم نیست همین قدر میگویم که علمای کره مزبور پائدازه‌ای از نظر فکری و علمی پیشرفت کرده بودند که با وجودیکه چهار میلیارد سال توری با زمین فاصله داشتند بکمک دستگاههای مخصوص از تمام جزئیات امور ستاره ما از سیر تا پیاز آن باخبر بودند و با کمک تلسکوپ‌های سیار نیز مندی که اختراع کرده بودند فی‌المثل میتوانستند حتی ماهی‌های ریز پلاستیکی حوضه‌ای زیرزمین ساختمان بی‌ریخت پلاسکو را ببینند و یا نوآس رنگ روز لبهای خانه‌ها را در پستوی تاریک برخی از مقاوه‌های اوازم آرایش فروشی بخوبی تشخیص دهند.

اما معلوم نیست اولین بارکدام یک از دانشمندان کره مزبور این تخماق را تو دهن اهالی آنجا شکست که: « ساکنان کره زمین از لذت‌های مخصوصی بهره‌مند هستند که مهترین آنها لذت شکم و زیر شکم بین آنها نامیده میشود و همه کوشش و فعالیت شبانه‌روزی مردم کره زمین صرف تأمین این لذت‌هاست و تا احظای که آنها بقول خودشان دار فانی را بدرود میگویند یعنی در زیر خالک چالشان میکنند آنی از فکر و ذکر این لذتها فارغ نیستند ویرای کسب این لذتها حاضرند و درین همه چیز خودشان را فداکنند چنانکه یکی از شعراء آنها در چند میلیون سال بعد از دست حرس و ولع آنها به تنگ آمده خطاب بانها چنین خواهد سرود:

« دانش و آزادگی و دین و مروت اینهمه را بندۀ شکم و زیر شکم توان کرد. »

با این اطلاعاتی که در باره کره زمین بوسیله دانشمندان منتشر شد حسن کجکاوی یا لذت طلبی یا هرحس دیگر مردم کره مزبور تحریک شد و لذا همه در صدد برآمدند بهر نجوعی که باشد این لذتها را شخصاً درک‌کنند غافل از اینکه در کان هوشها دون مقام آنهاست زیرا در آفرینش، این گونه لذتها کثیف و زود گذر مخصوص موجودات بسیار پست قرار داده شده است بعلاوه مفاسدی که این لذتها بیار می‌کنند موجودات را از آنچه هستندیز پسته میکنند. البته آنها بی تقصیر بودند زیرا از داشتن معلم اخلاقی محروم بودند و متوجه از مستشاران اخلاقی کره زمین نیز بعلت بعد مسافت نمیتوانستند استفاده کنند!

اما مردم آن کره خنگ و بی‌سواد بودند و میدانستند که برای درک این لذتها اعضاء و جوارح مخصوص لازم است. پس از مراجعه به جراحان پلاستیک و سایر دانشمندان و اطلاع از اینکه کاری از دست آنها ساخته نیست تصمیم گرفتند از خداوند عاجزانه تقاضا کنند تا آنها را قادر به درک این لذتها بفرماید و با مداد یک روز همه برای این منظور در پرستشگاه‌ها گرد آمدند و چون این موجودات عالی عزیز دردانه خداوند بودند و هر گز خداوند تقاضا‌های آنها را لو نامعقول هم که بود و دنیکرد این بار نیز دل آنها را نشکست و مصلحت دید بخوبی دعای آنهاست بستجاب کنند. هنوز کلمات آخر دعای خودرا ادانکرده بودند که ناگهان جهازات تغذیه و دفع و تولید مثل در آنها پدیدار گردید و مردم شادی کنان از خداوند سپاسگزاری کرده پرستشگاه‌ها را ترک نمودند.

چند ساعت از روز نگذشته بود که احسان تازه‌ای شبیه گرسنگی در آنها پیدا شد. البته آنها قبل از راهنمائی میل و غریزه‌ای نا معلوم تعداد زیادی از حیوانات سودمند خودشان را که تقریباً بصورت گوسفند پروا ری و بره شیشه که ما در آنده بودند سربزیده بودند و در ظرف چند دقیقه با وسائلی که داشتند گوشت آنها را ترد و بیات کرده همه را پسیغ کشیدند. حالی نیروز مردم دسته دسته به چلوکبای مرحوم شمشیری خودشان هجوم آوردند و هر یک با ولع مخصوص آدمیزاد، یک قاب چلو باکره و چند سیخ کباب سلطانی و چند شیشه دوغ آبلی و مقداری ترشی انبه و پیاز و غیره را بی ریا کفلمه کردند و اتفاقاً نه تنها بدشان نیامد، بلکه از شما چه پنهان، خیلی خیلی هم خوششان آمده بود زیرا پس از تغییرات اخیر دیگر آنها همان ذاته علیل و شامة معیوب آدمی را داشتند و از خوردن گوشت مردار و فاسد شده با گوشت باصطلاح بیات لذت میبردند. خلاصه پس از صرف نهار هر کدام یک استکان از قهوه‌های قلابی کافه فردوسی خودشان را هم سرکشیدند و چند عدد سیگار وینستون قاچاقی را

هم دود کردند و زیر تأثیر نشنه این کشافت ، عدهای برای تأمین خوراک بیشتر و بهتر جهت فردا مشغول تقویه کشیدن شده عدهای نیز یافکرخورد و احتکار انواع مواد غذائی افتاده بودند . بعضیها در صدد دائر کردن میدانهای خواربار و راه آنداختن بساط باجگیری و یاتاپس سوپر مارکت و غیره برآمده بودند . خلاصه همه گونه افتکار شیطانی و پلید که دائماً در کله گندیده آدمیزاد رژه میرود درین رخدنه ورسوخ به نغزانها بود . کسانیکه دوسته سیخ کتاب پشت بند بطور اضافی خورد بودند علاوه بر افکار فوق در قرقره تدارک مقدمات کار محترمانه نیمه مشتب نیز بودند و حتی عدهای نیز فکر و کالت و وزارت بکله شان زده بود و حال آنکه اصلاً مجلس یا وزارت خانهای در کره آنها وجود نداشت .

به رسمورت این حال پر کیف و وضع نشئه آور چند ساعتی برای عموم دوام داشت تا کم کم زمان دفع فرا رسید . چون عمل قضاء حاجت در اصل از شرائط زندگی در کره آنها بود هرچه کردند نتوانستند مدفوع خود را از بدن خارج کنند (دانشمندان کره زمین معتقدند که از نظر علمی دلیلش این است که فشار درونی آنها نمیتوانست بر فشار خارجی جو کره مزبور غلبه کند) . هرچه آنها زور زدند و مثل ترباکهای کهنه کار خودمان ساعتها روی دو پا نشستند و مرتباً بر قشار افزودند ولی موفق به انجام عمل دفع نمیشدند زیرا هرچه آنها بیشتر زور میزند فشار خارجی ، مدفوع آنها را شدیدتر به داخل روده هایشان پس میراند . همه برخود می یقیدند و درد و ناراحتی همه را معدب و ناراحت کرده بود . تاگزیر آنها یکه هنوز وضعشان کاملاً به وحشت نگراییله بود سراسیمه پمراکز دانشمندان خود شناختند و از آنها عاجزانه استعداد طلبیدند .

دانشمندان هم برای اینکه مردم خیال نکنند که آنها نطق کردن بلد نیستند رشتہ سخن را دوستی گرفته نطق مهم و جغایایی زیر را برای مردم ابراد کردند :

« هم بیهوده عزیزتر از شکم وزیر شکم ! در اینجا متاسفانه یک اشتباه لبی رخ داده ، ما فراموش کرده بودیم شما بگوئیم که اگر امور بورد تقاضای شما لذت دارد درد هم دارد ! بعلاوه در تمام کائنات بی پایان جز در کره زمین و فضای وابسته به آن حتی یک سانتیمتر مربع هم نمیتوان یافت که بتوان روی آن قضاء حاجت کرد . بعبارت صریحت و خودمانی تر ، پسر طیکه نگذارید بگوش ساکنان محترم زمین برسد ، بیت التخلیة همه کائنات کره زمین است : اگر کسی هوس قضاء حاجت دارد نه تنها از کره ما بلکه از هر کره دیگری هم که باشد باید ابریق خودش را بردارد و به کره زمین برود و در آنجا بدون اینکه احتیاجی به خودرن حب دکتر راس باشد بالسانی میتواند سری سبک کند . این موهبتی است که روزی دو سه بار بوسیله ساکنان زمین نصیب آن کرده میشود . اما مشکلی که فعلاً داریم بعد مسافت است اگر ما باز فقط یکی دومیلیارد سال نوری با زمین فاصله میداشتم شاید میشد کاری کرد ، بنا بر این یک راه بیشتر باقی نمیماند و آن این است که از عسل خودمن خودمان بیشیمان شویم و از درگاه خداوند طلب بخشش کنیم و ازاو مجددآ بخواهیم دویاره همه سارا بوضع سابق برگرداند بخصوص که اگر امروز کاملاً شب شود پس از نه ماه و نه روز و نه ساعت و نه دقیقه دیگر نوع دوم قضاء حاجت برای بسیاری از ما شروع خواهد شد که از دفع اول بسی دشوارتر و دردناکتر است . »

خلاصه کلام ، چون مردم آنجا همه سریزیر و حرف شنو بودند به نطق بزرگان خود ترتیب اثر دادند و بلا فاصله بسوی پرستشگاهها شتابتند . هنوز دعای آنها تمام نشه بود که ناگهان همه بوضع سابق خود برگشته و شکرکنان از معبد ها خارج شدند .

اما عجیب آنکه از لحظه ای که این حواله در کره مورد بحث شروع شد تا لحظه ای که پایان یافت عقاید های ماعت حتی یک ثانیه گذشت زمان را نشان نمیداد و هیچگونه تغییری نیز در امور زندگی آن کره حادث نشده بود . بنا به تشخیص علمای آنها این یک رقیایی موقع و همکانی بود که شاید خداوند برای عبرت مردم و نشان دادن برتری آنها برسایر موجودات پست و پر مدعی ، برای آنها پیش آورده بود و ضمناً دل آنها را هم نشکسته بود .

راوی میگفت که اگر عکس این وضع برای مردم زمین رخ میداد یعنی اگر مردم زمین در خواب میدیدند که دیگر نیاز بشکم وزیر شکم ندارند بی شک در همان عالم خواب جایجا سکنه میکردند ! به رسمورت برای جلوگیری از طول کلام موضوع را بهمینجا خاتمه میدهیم و یاقن تعریف مناسی را برای کوه زمین ، مقر موروی اشرف مخلوقات ، به خوانندگان و امیگذاریم ح . ق .



آفرینش

و مقصود آفرینش از نظر صادق هدایت

ز آفرینش اگر از عشق تو مقصود نبود
 جز زیان برس سودای جهان سود نبود
 حسنت او جلوه نمیکرد به مرأت صور
 در معانی دو جهان را اثر بود نبود
 با غبان کشته بی فایده در باغ نکشت
 آنچه مردود که از حسن تو مسعود نبود
 هرچه مدهوش در آن آینه ممکن دید
 بوجود تو که جز حسن تو موجود نبود
 « مدهوش »

در باره آفرینش و مقصود آفرینش تقریباً بین همه اهل معنی اتفاق رأی است، نمونه‌ای از این رأی را که بوسیله یکی از شعرای نامشور ولی گرانمایه ابراز شده در بالا ذکر کرده‌ایم. شعر پرمعنای فوق یکی از زیباترین اشعاری است که میتوان در این باره نقل کرد. البته از شعرای دیگر ما از قبیل حافظ و غیره نیز در این باره که مقصود آفرینش عشق بخداوند و یا محبت بطور کلی است شعرهای زیادی میتوان نشان داد ولی چون غالب آن شعرها مشهور هستند از تکرار خودداری شده است، مانند چند بیت معروف حافظ:

عاشق شوارنه روزی کار جهان سر آید	ناخوانده نهش مقصود از کارگاه هستی
و یا: نبود نقش دو عالم که زنگ الفت بود	زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت

و بسیاری دیگر.

صادق هدایت در باره آفرینش و مقصود آفرینش دونظر ابراز کرده است یکی طنز آمیز و دیگری جدی، هر چند که نظر جدی او در افسانه‌ای که بصورت خیمه شب بازی تنظیم شده بیان گردیده است.

صادق معتقد بود که: « دنیای خیلی خوبی زیر و بالا شد - خوب که تو شد دنیای ما شد! »

و در باره مقصود آفرینش در پایان « انسانه آفرینش » چاپ پاریس میتویسد:

« بابا آدم به نه حوا: لبهاست را بیار نزدیک، مقصود آفرینش همین است. »

یرای سرگرمی خواننده متن کامل نظر طنز آمیز صادق در باره آفرینش در زیر نقل میشود:

اما بعد، چنین گوید این حقیر سراپا تقصیر بیمایه
 چنیدین عبید قادی کلائی من توابع القیایه
 که عرب پاجورا بدار چون گوید « کن فیکون »
 یعنی: « زود باش تظاهر کن بیا به میدون
 « خداوند در روز ازل به عدم خطاب کرد
 « و با کن فیکون دنیا را یکهو به هستی پرتاب کرد
 « علیهذا کن فیکون اصل و منشاء این دنیاست
 « هر که شک کند واجب الازن کاریهاست. »

ای فتی، کن فیکون اندر اصطلاح و اندر لغت
 دو معنی متضاد دارد: یکی درست و یکی غلط
 مالها خلق خدا به ضلالت بودند
 در این قضیه محتاج دلالت بودند
 تا اینکه بعون خالق متعال جل جلاله
 این عبد مذنب غفرانه عنده و عن امثاله
 توفیق یافت به اینکه تحقیقات کامل کند
 و بالنتیجه جاء الحق و ذهن الباطل کند.

یک فلسفه خلاقت پیدا کردم مثل ماه
جایزه نوبل امسال حقم است والله .
اسمش را گذاشتم « طینوریه الیاجوچیه »
نامم جاوید ثبت شد با خطوط مورکوروچیه .

اینک طیوریه :

« درازل عدم نبود ، بلکه یک دنیائی بود ،
خیلی قشنگ و راحت و بی گرد و دود .
یک روزی نمی دونم چیطور شد
که اخم توی پیشانی خدا پر شد .
اون دنیا قشنگه را کن فیکون کرد
عمارتهای آنرا بی سقف و سوتون کرد
زمینهای نرسن را سنگلاخ کرد
کله کوههای سبزش را سولاخ کرد
از سولاخها آتیش غرش کنون بیرون زد
هرچی دم آتیش آند میاسوخته شد ،
آدمهایش که بودند خوشمزه و مهربون ،
از کوچیک و بزرگ ، همه رفند ازیون .
پجایشان پیدا شدند جانورهای مثل لولو ،
همه یا بدجنس یاریقونه یا پررو و بی گند و بو ،
خلاصه اقتضاحی راه افتاد که نگو .
(صنعت سکنه ملیح)

اون دنیای خراب شده هه همین است که ماحالداریم ،
که از دستش اینقدر عاجزیم وایتمه بیزاریم !

* *

پس ثابت شد که کن فیکون نه یعنی :
که اول هیچی نبود و یکهوی شد همه چی
بلکه یک دنیای خیلی خوبی زیرو بالا شد
خوب که تو ش تقد شد دنیای ما شد !

از این طرف بشنو که ایرانیهای ناقلا
مقصودشان چیز دیگری است استغفار الله !
ایرانی که بگوید : کن فیکونش کردم
یعنی : « عزیز بودخار و زیونش کردم
پولدار و خوشبخت بود ، بی پول و بدمعتنش کردم
گردن کلفت و یوغر بود ، لعن و لختش کردم
با هوش بود گیچش کردم
همه چی بود هیچش کردم .
اینک این عبد مذنب ضعیف جانی
تحقیقات خود را میگوید تا بدانی
هیفده سال آزگار تحقیقات کردم ،
تا کسب یک عالمه معلومات کردم ،
اندر قضیه کن فیکون ،
معلومات فوق الذ کررا ذیلن بخون :
سعی ایرانی درست و مفهوم عربی قرین ابطال است ،
ایبات این مدعای سخت آسان و بعید از اشکال است .
حق است که کن فیکون فرمول خاقت بوده
و وجود دنیا و مانیها معلول این علت بوده
ضممن ملاحظه میشود که این دنیادار محنت است
هر جاش را که بشکافی مشقت و زحمت است
یکی میگه : « دنیای دون » یا : « دنیای خراب
شده »

همچنین « کار این دنیا پایه اش برآب شده ».
این را در خاطر داشته باش این را هم بشنو :
که منطقی نیست بعدم بگویند : « یالا وجودشو ! »
از اون گذشته این با فلسفه داروین جور نمیاد ،
در قرن بیستم هم کسی جلوی داروین عور نمیاد .
احتر از این مقدمات یک کشف عظیم کردم
خود را مشهور و واجب التکریم والتعظیم کردم



از نقاشیهای مادر

نیروهای مرمز

حامي ما

۱ = فرشته نگهبان

۲ = دهر مادری

شق پاکی که منشاء الهی دارد

۳ = هفل

گوهر ترا انبیائی که خداوند در ما اوردیعت
نهاده و حافظ ما و عامل اصلی تشخیص
نیکی و بدی است



از فرشته نگهبان یا فرشته محافظ تابلوهای گونگونی بوسیله تقاضان کشورهای مختلف ترسیم شده است من جمله تابلوئی که در آن کودکی خردسال در حال عبور از پل شکسته‌ای نشان داده شده و در تابلوی دیگری طفلی بر لب پرتگاه برای چیدن گلن در معرض خطر سقوط قرار گرفته است. در این حالات فرشته محافظ کودکان را از خطراتی که ظاهراً حتمی‌الوقوع است حفظ می‌کند. در تابلوی فوق ماری در سر راه طفل کمین کرده و آماده گزیدن اوست ولی فرشته نگهبان دست طفل را گرفته او را به راه امن تری می‌کشاند. متاسفانه تصویر مار از تابلوی فوق اشتباها برپا شده و برای جلوگیری از افزایش هزینه از تهیه گراور مجدد صرف نظر شده است و تصور می‌ورد با این توضیح نقص تابلو برطرف شده باشد.

عموماً کودکان درستین کودکی به دنبال رنگها و صداها و شکلهای فریبند می‌روند و چون هنوز عقل آنها رشد کافی ندارد از خطر نمی‌اندیشند. در چشم آنها یک مار خوش خط و خال با یک پروانه بی‌آزاریکی است ولی غالباً احساس می‌شود که یک دست غیبی کودکان را بطرز معجزه‌آسائی از خطر می‌رهاند. این حامی تامری که توقع مزد و پاداشی هم ندارد در حقیقت همان فرشته نگهبان است و طبق برخی از عقاید مذهبی هر قرد یک فرشته محافظ وابسته بشخص خود دارد، البته علاوه بر مادر او که مانند فرشته محافظی دائمی از او حمایت می‌کند.

همینکه انسان به سن بلوغ رسید تا حدودی عقل جانشین این فرشته می‌شود زیرا دیگر انسان بالغ نیک را از بد و سودمند را از زیانبخش به آسانی تشخیص میدهد و به راهنمائی عقل از خطرات دوری می‌جودد. ضمناً از زبان بلوغ بعد است که هر کس مسؤول اعمال خود شناخته می‌شود و استحقاق پاداش یا کیفر را بر حسب نیکی یا بدی اعمال خود حاصل می‌کند، روشنی که کاملاً منطقی و عادلانه است.

ضمایم:

ضمیمه ۱ - پاسخی به یک نقاش کپیه‌چی و یاوه گو
و نمونه‌هایی از نقاشی‌های صادق.

ضمیمه ۲ - چند نامه منتشر نشده از صادق.

ضمیمه ۳ - چند شعر - از حسن قائمیان.



سه حالت جالب از چهره زیبای صادق در آغرين ماه هاي
اقامت او در تهران

شیدم یاوه گوئی هوزه پوئی
سفیهی جاکشی بی آبروئی
حجاب شرم و غفت را دریده
«ایرج»



چند ماه پیش کتاب قطوری بقلم یکی از مدعيان علوم نقاشی و معماری و سوسیولوژی و پسیکولوژی و پسیکانالیز و نقد ادبی و علمی و اجتماعی وغیره! درقضایت آثار صادق هدایت منتشر شده است. شاید علمای تصویرگشته که من عنوانین فوق را درباره ادعای نویسنده برای استهزاء یا از روی اغراق نوشتمام ولی چنین نیست و من اگر بخواهم همه علمی را که این نویسنده بی‌مایه و پر مدعی تبعیر درآها را بطور ضعی درکتاب خود ادعا کرده است در اینجا بنویسم مشتی هفتمان من کاغذ شود!

بهره‌جت بمعرض انتشار، یک جلد آن کتابرا خریده با شوق وافری بمعالمه آن پرداختم.

اولاً از این کتاب قطور چهارصد صفحه‌ای فقط شاید درحدود صد صفحه را بتوان مطالبی دانست که از قلم وقیع خود نویسنده است، بقیه کتاب تمام نقل نوشته‌های صادق یا من یادیگران است که بمورد یا بیمود آورده شده تا کتاب پرچم و آبروئنه جلوه کند! آنچه هم از جانب نویسنده ممنظور کرده‌ام قسمت اعظم ظاهراً نقل متن جزو درسی دانشکده پژوهشی است که گمان می‌رود نویسنده متخصص در روانپژوهشی! آنرا از یک دانشجو یامان‌گرفته با شله کردن عبارات و پس و پیش کردن جملات، مطالبی سرهم کرده است تا خود را متخصص در روانپژوهشی نشان بدهد.*

آنچه مسلمان طبق مطالب کتاب و موابق تنظیم کننده آن که یک نقاش و اخورده شعایل ساز و کیهیچی است بدست می‌آید این است که این نقاشباشی که گویند سالهای است هوای شهرت پرش زده و در هنر خود نیز مایه‌ای نداشته است فکر افتاده است که از راه توهین و ناسزا و یاوه گوئی و فزون طلبی خود را از این گمنامی جانکاه و دردناک نجات دهد، درتیجه نام صادق هدایت را وصله شهرت خود قرار داده است ولی بطوریکه لابد دراین مدت نسبتاً درازی که از انتشار کتاب مزبور می‌گذرد بی برده تیرش کاسلاً بخطاط رقته است. کار او درست شبیه کار کشیف یک عرب بوگندوئی است که برای معروف شدن به چاه مقدس زمزم شاشیده بود ولی سودی که عایدش شده این است که در تاریخ همیشه از او جز به فتشی و پلیدی یاد نمی‌شود بی آنکه کسی نام او را درست بداند. اما نویسنده کتاب بمورد بحث که مانند همان دیوانه پلید برای کسب شهرت خواسته است بخطای خود یکی از سرچشمه‌های بزرگ نبوغ و انسانیت و شرافت را آلوهه کند چون آن ارزش را ندارد که حتی او را به این عنوان هم پیشاند با سکوت و بی‌اعتنایی جامعه مطبوعات و مردم انساندوست و شرافتمند مواجه شده است و چندی است که براستی خفقان گرفته و دیگر بدروغ و شارلاتانی دم از «تجددی چاپ برای حسن استقبال عامه»، یا «طبق تفاضای عده‌ای که چاپ اول بدبستان نرسیده» وغیره نمی‌زند.....

دراینچه من قصد وارد شدن درمطالب این کتاب را ندارم شاید بعدها طی جزو جدایی طبق معمول درباره آن اظهار تنظر کنم ولی مسلمان خوانندگان مایلند شده‌ای از شیوه فنی روانکاری و روانپژوهشی این نقاش شهرت طلب و بی‌مایه را بدانند. من باب مثال دومورد را ذکر می‌کنم و قضایت در باره آنها را عجالتاً بنظر خود خوانندگان و امیگذارم:

درصفحه ۸۱ نویسنده، متن اغترافات اصغر قاتل بروجردی را نقل کرده و آنرا با متن کتاب «بوف کور» که بنا به تنظر بزرگترین نویسنده گان جهان نه تنها بزرگترین اثر ادبی فرن پیستم بلکه «مشخص ادبیات فرن پیستم» است مقایسه نموده است و به راهنمایی مغز علیل و ناتوان خود برت و پلاهانی سرهم کرده که ارزش آنرا ندارد دراینجا نقل شود فقط منظور این نویسنده دیوانه و بی‌مایه این بوده که همانطور که گفته شد سرو صدائی راه پیندازد ولی بطوریکه می‌بینیم کسی اعتمایی به گفته‌های او نکرده است. گرچه جواب مناسب او همان خاموشی است ولی من بنا بوطیقه‌ای که دارم این چند سطر را در معرفی متن کتاب و نویسنده آن

* ضمناً باید گفت که نویسنده شارلاتان متن مقاله‌های را که اینجانب از فرانسه و انگلیسی و روسی ترجمه و منتشر کرده‌ام بارها بدون ذکر مأخذ نقل و بصورتی که گوئی خود مستقیماً بدانها دسترسی داشته و بهمه این زبانها آشناست و امنود کرده است.

مینویسم بی آنکه قصد من مثل خود نویسنده ناسزاگوئی باشد. باید با کمال تأسف بگوییم که بر اثر هرج و مرجی که در وضع فرهنگی و هنری کشور ما وجود دارد این دیوانه غاسد و هر زگوکارگاهی هم تأسیس کرده و باصطلاح خود به آموزش و پژوهش نبیا و گان عزیز میهن خود ا در فن نقاشی و معماری مشغول است. دیگر این استاد آلتیه بود شاگردش را خودتان حدس یزند که چه از آب درخواهد آمد! کسی که ادعای نقاشی و تعلیم نقاشی دارد آقدر بخود زحمت نداده است از کسی به پرسد که صادق آیا جز «غزال» معروف خود نقاشی دیگری هم دارد یا نه؟ هر چند که هدایت با وجود استعداد خارق العاده ای که در نقاشی داشت هرگز داعیه نقاش بودن نداشت است.

نویسنده در صفحه ۴۲ کتاب قطور خود زیر تصویر «غزال» صادق هدایت مینویسد:

«ملحظه کنید این تصویر غزال هدایت است که روی جلد کتابایهاش چاپ شده، ما این شاهکار هنری! را در اینجا بنظر خواند گان رسایدیم تا در مقالات بعدی که منتظریم اچون کامیساروف با تکاء آن از بیوغ هدایت در هنر نقاشی سخن میگویند و مکرراً این تنها اثر! او را بعنوان شاهد یاد میکنند، نحوه حقیقی موضوع برایشان روشن باشد.»

بیچاره نمیفهمد که اگر نقاشی هدایت منحصر بهمین یک «غزال» هم می بود باز از روی قدرت قلم و زیبائی اثر و ظرافت اندام و حالت دینامیک و رُست سرشار از ناز و عمنائی حیوان ترسیم شده بخوبی میشد بی بود که صادق در نقاشی چه استعداد و نبوغی داشته است. براستی اگر دلزدگی او مانع نبود و در این رشته نیز فعالیتی میکرد امروز از این حیث نیز دارای همان مقام ارجمندی بود که در ادبیات ایران و جهان داراست.

از صادق نقاشیهای زیاد در دست نیست ولی نقاشی او منحصر بهمین یک «غزالی» که نویسنده ابله و معرض نوشته است نیز نمیباشد. چند قطعه از نقاشیهای صادق مدتها در اختیار من بود ولی چون قرار شده بود یادگارهای صادق از هرقیل که در اختیار دوستان است یکجا در اطاق خانه پدری او گرد آورده شود طبعاً این نقاشیها نیز تا مدتی که پدر صادق زنده بود در اطاق صادق موجود بود (یکبار در نخستین جلسه یادبود صادق هدایت از این گونه آثار و یادگارها نمایشگاه کوچکی در تالار فرهنگ ترتیب داده شده بود) ولی پس از مرگ اعتضادالملک ظاهر دیگران قدر این یادگارهای گرانبهای آنطور که باید ندانستند بهمین جهت پس از فروش خانه پدری این یادگارها پراکنده شد و بدمت این و آن افتاد من جمله نقاشیهای او . من پس از چندین بار مراجعته نتوانستم دو باره آنها را بمنست یا اورم زیر قرار بود این نقاشها باقطع و زنگ اصلی چاپ شود . متأسفانه دانسته شده است که این یادگارهای گرانبهای را یک استوار ارتش که گویا نقاشی مشق میکرده با طراحی میکرده داده اند و هنوز نتوانسته اند از او پس بگیرند یا شاید برای استرداد آنها کوشش چندانی بینذول نشده است! قدر مسلم این است که اولاً من در رد کردن این نقاشها به مرحوم اعتضادالملک خط بزرگی کردم و ثانیاً این نقاشیها در دست هر کس که باشد مسروقه است .

از حسن اتفاق مبتاً من به منابع انتشار کتاب کوچکی از بعضی از این نقاشیها گراورهای کوچکی تهیه کرده بودم که نزد من باقی مانده و در صفحات بعد آنها را یکجا در کنار هم چاپ میکنم. گرچه به اندازه های کوچکتر از اصل و نقط با یک رنگ چاپ میشوند معاذلک میتوانند برای خوانند گان نمونه هایی از ذوق تقتی صادق در نقاشی و پاسخی بازهای رات بی شرمانه نویسنده کتاب اخیر الانتشار باشند .

البته نقش زیبا و برعنای اهواز مزادا که در صفحه دهم این کتاب چاپ شده نیز باید به نقاشیهای قرق افزوده شود. خمنا سهیط کادرهای بوق و غزال که یکی دوبار در این کتاب چاپ شده از روی نقاشی صادق کپیه شده است . در خاتمه اضافه میکنم که مطالب بسیار دیگری در باره کتاب مورد بحث هنوز باقی است که متأسفانه قعلاً حوصله و و مقال ذکر آنها را ندارم ولی امیدوارم بتوانم بعدها طبق معمول درباره آن صحبت کنم.



چند نمونه از نقاشی‌ای

صادق هدایت



زن از نظر صادق هدایت

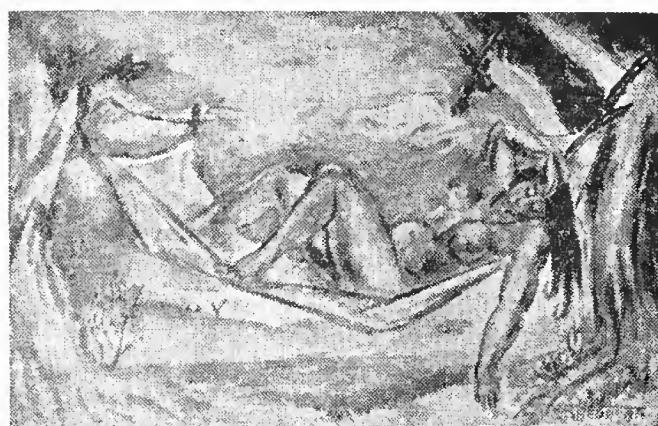
رنگی

امضاء : S. Hedayat
Paris 17.X.28



تولستوی - رنگی

S. Hedayat Paris
20. VI. 30



نقاشی رنگی

امضاء : S. Hedayat
بدون تاریخ

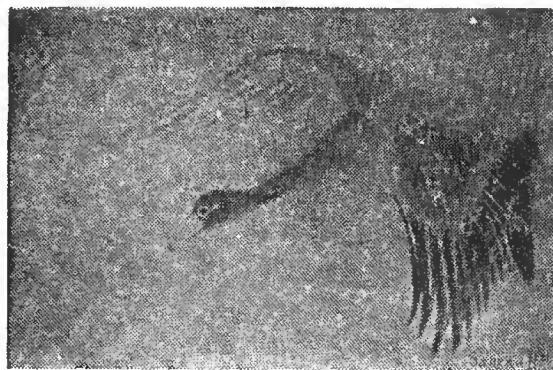
و چند نمونه دیگر



نقاشی رنگی

امضاء : S. Hedayat

بی تاریخ



نقاشی رنگی

امضاء : Sadegh Ht.

بی تاریخ



امضاء : S. Hedayat 22.V.30

گوشه راست طرف بالا ، این مصرع از غزل معروف حافظ بخط صادق دیده میشود :

« ما در بیاله عکس رخ بار دیده‌ایم »

چند نامه از صادق هدایت

(که تاکنون منتشر نشده)

اینجانب مبایقاً متن چند نامه جانب توجه از صادق هدایت را در باد بود نامه ششمین سال در گذشت او بهمراه گراور عین نامه‌ها نقل کرده‌ام و چند نامه دیگر او نیز در یکی از مجلات ادبی تهران منتشر شده است. از صادق نامه‌های زیادی بجای مانده که غالباً در جواب نامه‌هایی است که از دیگر شهید نوائی از پاریس نوشته شده است. دکتر پیش از مرگ خود همه آن نامه‌ها را که در حدود صدرعه بوده است به یکی از دوستان نزدیک خود واگذار کرده بود که محفوظ بماند و دارنده آنها نیز همه این نامه‌ها را به اختیار مجله ادبی فوق‌الذکر قرار داده بود که پیش‌روی یا یکجا انتشار یابد ولی مجله مزبور انتشار آنها را موافق سیاست ادبی خود نماید و جز چند نامه که طی دو سه شماهه منتشر شد پقیه عیناً به پسر مرحوم دکتر شهید نوائی که تقاضای استرداد آنها را کرده بود پس داده شد.

در این کتاب متن چند نامه خصوصی صادق که در اختیار من است، از یم آنکه مبادا روزی از میان برود، نقل می‌شود:

نامه اول، نامه‌ای است که صادق در دوازدهم ژانویه ۱۹۲۸ (یعنی زمانی که در فرانسه تحصیل می‌کرد) یکی از نزدیکان خود نوشته است و نامه دوم بدین تاریخ پشت یک کارت پستال که روی آن عکس صادق دیده می‌شود نوشته شده و از علامت اختصاری S. P. معلوم می‌شود که دنباله یا مکمل نامه دیگری از اوست.

نامه سوم نامه‌است که در تاریخ ۱۱/۰۵/۳۲، از تهران بهشون خطاب به آقای فریدون توکلی که چند قصه محلی برای مجله پیام تو فرستاده بود نوشته شده است و شامل نکات مهمی است در باره حزب توده که در آن زمان مستخفش انشاعب با انحلال بوده، نامه‌ای که میتوان آنرا یکی از اسناد قابل توجه درباره نظر صادق نسبت به حزب مزبور دانست.

بالاخره نامه چهارم که بتاریخ دهم مارس ۱۹۵۱، است آخرین نامه‌ای است که صادق از پاریس پس از مرگ شهید رزم آرا، شوهر خواهر او، برای یکی از خویشان فرستاده است.

اینکه متن نامه‌ها:

نامه اول

۱۲ ژانویه ۲۸

تصدقت گردم. پریروز در راه مدرسه کارت رنگین تلستوی که در جوف پاکت ملاحظه می‌شود دیدم بنظرم خیلی خوب آمد ممکن است از روی آن با آب رنگ بکشید نقاشی امروزه چیز ممیزی است تقریباً کاریکاتوری تناسی در یکی اکسپوزیسیون تقلید نقاشی ایرانی را دیده‌ام چیز مضحكی بود ولیکن بعضی از آنها بد نیست باری امروز در همان مستوان مخصوص که غذا می‌خورم محمد حسینخان پسر ادیب‌الدوله را دیدم قدری متلک گفت که اگر خانم جانم اینجا بودند چه چیزها می‌گفتند. چون هر کسی کار خودش را می‌کند، سینی و کارد و چنگال و نان برداشته خوار آنها روی میز بزرگ چیده شده و زیر بعضی از آنها گرم است از جلو آن را دیده شد و انتقام هم دوباره سینی و دم و دستگاه را در جای معینی می‌گذارند ولیکن می‌گفت که با پول خودش به پاریس برای تحصیل آمده است امروز که بعد از ازدحام پیچشنه بود، با یکی دونفر وقتاً بر حسب اتفاق از نزدیک قبرستانی گذشتم قبر مادران کام‌لیا و پسر الکساندرو دوماً را دیدم تصور نکنید که قبرستانهای اینجا مثل ایران است بلکه بعضی از آنها گردشگاه مردم است و اغلب از میان آنها خیابان می‌گذرد.

یکشنبه آینده پس از آفای فویم الده خواهم رفت خسروخان در سویس ماندنی شده از قرار یکه پسر عظیمی می‌گفت به مناسبت رفاقت پدرش با وزیر جدید بنا شده او تا ه سال در فرنگ باشد درین ماه تا اندازه زیاده روی در خرج می‌رود کردم لباس را اگرچه خیاط از روی اندازه دوخت چیز خوبی نشده امروز رفتم معايش را شرح دادم و بنا شد دو باره درست بگذارند برای دو مه روز دیگر سپریم است ماهیانه دو باهد را خواهد پرداخت کارتی برای خانم جانم در جوف پاکت گذاشتم سلام بنده را به همشیر گان بر مانید زیاده پرت گونی نمی‌کنم قربانی امساء

نامه دوم :

P. S. بادم رفت در کاغذ پویس خواهشمندم یکی دوجلد کتاب ابتدائی که از الف باشروع میشود ولی خوشخط و با کاغذ خوب برای بنده بفرستید یکی از اروپائیها میخواهد فارسی بخواند برای او میخواهم و دیگر کتابی که راجع به صنعت ایران چند سال پیش در بولن با قطع خشتشی و عکس چاپ شده بود البته در کتابخانه های ناصریه پیدا میشود آنرا هم برای کسی میخواهم قبل از مشکوم باز هم فریانت

١٦

أمس ١٥

گل گرات دو کاغذ دیگر که یکی توسط پیام نو و دیگری سخن بود رسید که اولی ۳ و دومی ۲ قصه دزفولی همراه داشت جمع آوری آنها بسیار دقیق و حسابی بود همانطور که نوشته بود دید گناه پیگردن خط کشیف ماست که اشکالات عجیب در چاپ تولید می‌کند بهمین مناسبت قبلا هم تذکر دادم که نسخه رونویس آنها را نگهدارید با این جهت که اگر این قصه ها در مجلات چاپ شد با خاصیت غلط اعراب اشتباه مطبوعه هم با آن توأم خواهد شد لذا خوبست تموثه آنها باشد تا اگر روزی قرارشد مجموعه علمی از Dialectes مختلف با حروف لاتین چاپ بشود بتوان از آنها استفاده کرد چون ممکن است اصل نسخه ازین برود من گمان می‌کنم این قصه ها بهتر است با حروف صدا دار پانضمام ترجمه تحت اللقطی چاپ بشود چون از لحاظ Phonétique بسیار مهم است اگر ممکن است قصه لالائی دویتی مثل متنک، بعما، انسانه وجادوگری و اعتقادات ودوا درمان و غیره هم هرچه بدهست می‌آورید خوبیم که کنید و یا افلا پادداشت بکنید که ممکن است روزی بدزد بخورد. خواستم یکی از قصه ها «سر گذشت ملک محمد» را رونویس بکنم در صفحه ۴ آن به اشکال برخوردم از یافتراراست: وقتیکه گربه وارد چادر می‌شود و میرود در چشم شش برادر می‌شاشد «درومه اچادر وف، قدری ره رف، بیس چن (۴۴) سگی، گف ای ملک محمد خبر ندوری که تیباشیش برادرته کور کوردمه...». اشکال سرچن سگی است در پاورقی چن - باندازه معنی شده سگی را تفهمیدم چیست اگر ممکن است توضیح بدهید. اشاری که اخیراً راجع به توده فرستاده بود دید و پیام به توده در روزنامه مردم دیروز چاپ شده بود برادر کوچک کپ. که اخیراً آمده برایم خواند مطالع حسابی داشت

گل گرد = دهانه های کوتاه تر مطابق با
در گیرنده بوده که در آن ۳ دندان قصه
هزار و هزار داشت هم ایندر از آن بسیار
دقیق و دقیق بیش از نظر که در آنسته بوده
که نگیردن خط لفظی را که در آنسته
عجیب در حیث آن میگذرد میگذرد همانند این نسبت
تجدد هم آن که در آن که در آنسته در زیر آنسته
گذشت و در آنسته بیش از نیم است که در آنسته قصه
در میانسته بیش از نیم از اینها خطا ایجاد
آنسته اصطلاحیم برای تمام خطاهاست
لذا خواسته شده از این پرسیده تا از این ارزی
تر در این مجتمعه علم از Dialects
نمیگذرد و عرض لاتین میگذرد بیش
تر از در آنسته که در همین میگذرد
اصح شرعاً نزدین بوده میگذرد میگذرد
قصه ایسته ایسته عرض میگذرد
با خوش شرعاً میگذرد این نظریه میگذرد

چند نامه منتشر نشده از صادق هدایت

شعر پاستانشناس را ندیده ام لابد در مجله چاپ خواهد شد. خانم ایلاندیسیت بقول فرهنگستان شکموارهاش را در مریضخانه شوروی عمل کرده حالت خوبست گمان میکنم به خانه اش رفته باشد نوشه بودید که خیال انتقال تهران را دارید نیدانم مقصودتان چیست آیا کاردیگری در نظر گرفته اید و یا Nostalgie بیدا شده تهران بهمان کشافت سابق و خیلی گه ترا از پیش شده اینکه راجع به بد اخلاقی گریشمن نوشته بودید متلفانه در همه جا باید این کشافت کاری را دید و زیر سبیل گذاشت بعد از آن امتحان بزرگی که باسم آزادی و در حقیقت برای خفتان آزادی دادیم دیگر کاری از دست کسی بر نمیآید. بقول عبید «مخشنی میگذشت ماری خفته دید گفت: دریغامردی و سنجی» این گذستان مرد و سنگ ندارد از همه این حرفا گذشته و باید حقیقته اولاد شاهزاد ساله داریوش بود تا بازهم به این جنگولک بازیها فریب خورد مطالب بسیار مفصل و عجیب است ولی خیانت دوسته جانبه بود و حالا توده ایها خودشان را گه مالی میگذند برای اینکه اصل مطلب را پیوشت بهر حال انتخارات گه آسود خودمان را باید قاشق قاشق پخوریم و به به بگزئیم قربات امضاء

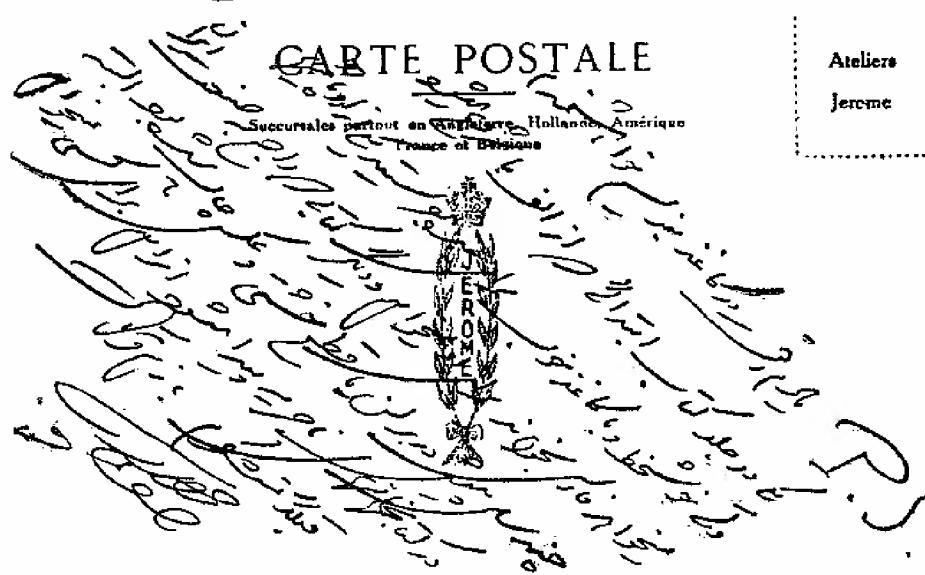
نامه چهارم :

۱. مارس ۱۰

قربات شوم کاغذ آخری تان زیارت شد شرح پیش آمد اخیر تهران و در همه روزنامه های اینجا نوشته و لیکن مثل همه چیزها معلوم نیست که در حقیقت چه بوده است چیزی که مسلم است یک ترویر سیاسی بوده و از این بعد معلوم میشود که کسی در ایران تأمین جانی هم ندارد و چرخ میباشد به دست یک مشت شاخ حسینی و چاقوکش افتاده است بهر حال جای تأسف است و از قول بنه خدمت همشیره افوار الملوک تسلیت یگویند ...

از اوضاع من خواسته باشید بهمان طرز سابق میگذرد یعنی بی تکلیفی و دوندگی برای جا و غذا و هزار جور اشکالات مضحک دیگرچون فرانسه حالا با سابق از زمین تا آسمان فرق کرده و هیچ طرف مقایسه نیست بخصوص که روز بروز گرانتر میشود عجالته با اشکالات زیاد دوماه تمدید چواز اقامت در فرانسه را گرفتم ولیکن خیال دارم به سویس یا جای دیگر بروم اشکالات زیادی برای ایرانیان است. اتفاقاً بریش هانزی ماسه به دیدن من آمد و مخصوصاً سفارش کرد که خدمتستان سلام برسانم. این کاغذ را در یک رستوران نوشتم برای اینکه فوراً به پست بیندازم. بهمگی سلام میرسانم قربات امضاء

مریدنگ ندارد از همه ری عزیز گذشته و بید
 خشمته لوله شنیده از لوله دلیده شر بتوان بازهم بازی
 جنگو گلک زیرها فریب خورد سهاب بسته مغضوب
 عجیب است ولی خیانت دوست جانبه بعد وحدت
 تردد این خود را گزینیده بدرز نیکه (صلیب)
 را بپوشاند برعکس اینچه رسد گر این خود را باید
 مادری خانه بخیرم و به بگذرم تبریز



سایه هجر جاودان

حصیمه سوم

یاد مادر خدا پرست و مهریاتم، یانو یعنی جی، کسی که بنای قالم
و استوار ایمان مر ا نسبت به خداوند پر ریس پایه مگزایی گرد.

اسمال بیش از دوازده سال است که دوست ارجمند من صادق هدایت هشیارانه و به میل واراده خود این جهان پست و پرساد را ترک گفت و من تاکنون هر سال در حدود مقدورات خود یاد این دوست گرامی را در خاطره دوستان و دوستداران او تعجید کرده‌ام ولی تاکنون برای اینکه حمل بر خودخواهی و خودپسندی نشود، ذکری از نام مادر خود که بورگدن من نیز حقوقی دارد بیان نیاورده‌ام. در صفحه ۹۴ همین کتاب چنین نوشته‌ام:

«اکنون که چند کلمه برسیل تصادف یا به مناسبی خاص در باره ایمان صادق و محبت او نسبت به خداوند سخن رفته است لازم است اضافه کنم که من اگرچه ایمان خود را به خداوند بزرگ در اصل مذیون مادرم هستم که زنی پارسا و خدابرست بود ولی باید بگوییم که دوام و بقا و تقویت و توسعه آنرا مذیون دوست بزرگ و ارجمند خود صادق هدایت هستم و تا ابد این دو وجود بی همتا را برای راهنمائی‌های گرانبهائی که در زندگی معنوی به من گردد اند فراسو ش تغواهم کرد و از خداوند بزرگ که مرا در دامان یکی پرورد و میس از مصاحبت دیگری بهره‌مند فرموده است تا ابد می‌سازم.»
بنابراین من به مادر خود دین هائی دارم که مرا وادار می‌کنند که ضمن آخرین عمل تعجید خاطره صادق هدایت با تقل قسمتی از یکی از شعرهای خود از آن زن پارسا و خداشناش نیز یادی گنم.

این شعر در اصل از دو قسمت تشکیل شده است قسمتی از آن که پنج بند است دو روز پیش از مرگ مادرم و قسمت دیگر آن که نیز پنج بند است و در پایان تضمینی از شعر حافظ را نیز در پردازد کمی بعد از مرگ او سروده شده، البته عنوان «سایه هجر جاودان» با قسمت اول شعر که از تقل آن در اینجا خودداری می‌شود بیشتر مناسب دارد ویرای قسمت دوم شاید بتوان عنوان «هجرجاودان» اینکه قسمت دوم شعر را انتخاب کرد.

دردا که مرگ بست لبت را زگفت و گوی
خاموش شد صدای دلاویز گرم تو
اما بجای ماند تا جان بتن مراست
در گوش دل طین سخنهای نرم تو

*

کردی چرا هوای سفر سوی نیستی
می‌سند بر دلم غم این هجر جاودان
از من جدا مشوکه دوان آیم از بیت
در این و دراز به دنبال کاروان

*

«من بزوگترین و اما را نسبت
به کسی دارم که مرا
به وجود آورده است».
«گرگزارد»

حیف است کاین دل تو فرومیاند از طپش
این دل که غیر مهر خدا درجهان نداشت
این دل که جز شرار محبت در آن نبود
سوزی به جز زدرد و غم دیگران نداشت

*

از هر چه هست رشته الفت بریده ام
با هر که هست عهد محبت شکسته ام
نیود مرا توان بردین ز مهر تو
با رشته های جان به وجود تو بسته ام

*

مادر! گمان میر که مرا اندراین جهان
تا جان نرفت از تن فکرت زسر شود
«عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم
با شیر اندرون شد و با جان پدر شود.»

حسن قائمیان

رهائی در مرگ است اما به زندگی هم امیدوار هستیم.
 » صادق هدایت - از مفہمه گرده مکومین سفهه ۴۲ «

هستی بی بیان است ولیکن نامعلوم میباشد و ما نمیدانیم
 از آن رانه شده ایم و یا در داخل آن برای همیشه زندانی گشته ایم
 این وجود روی هم رفته یک جور دردباری است : در آن نیستیم، جای
 دیگریم و پیرون از آن هم نمیباشیم.
 » صادق هدایت - مفہمه گرده مکومین سفهه ۴۳ «

*

راهی که هر که رفت به مقصد نیافت دست
 راهی کزان نبرد کسی ره به منزلی
 راهی که جاگزیده چو غرقاب مهمگین
 در بحر پر تلاطم گمگشته ساحلی

*

راهی که کس نجست مر آن را نهایتی
 اما چه چاره رهرو از پا فتاده را
 با چشمهای بسته در این تیرگی ژرف
 صد و نهد دو باره گام نهاده را

*

این راه نیست ، هست بی بیان بی رهی
 کانرا زهیج سوی نشان از کرانه نیست
 کی میتوان رسید به سر منزل امید
 زان ره که از امید ، امید نشانه نیست

بن بست

دلسته ام به هستی بی اعتبار خویش
 هر چند نیستی برم نیز دلکش است
 گریان نیم چو شمع زسوز و گداز جان
 من چون سمندرم که هماگوش آتش است

*

اما دلم گرفت در این خانه وجود
 چونان هما که لانه کند جای کرکسی
 نتوان ، درین ، رستن ازین تکنای ژرف
 کاین جهد نیست در حد نیروی هر کسی

*

پسته است این سراچه هست زهرکران
 هر گز ندید هیچکش کوی و برزنی
 هر گز کسش نیافت زسوئی ره گریز
 هر گز کسی نجست در این خانه روزنی

*

این خانهای که هست رهی سوی نیستی
 اما رهی کی آن همه آپها شکسته است
 بی پیش چشم چون من نا آزموده ای
 این راه بی گریز ز هرسوی بسته است

شعرهای «بن بست» و «گریز» که بیاد صادق هدایت و با توجه به طرز
 فکر او سروده شده مابقیا یکبار در مجموعه مربوط به پادبود نامه شصتین سال
 در گذشت او نیز چاپ شده است . شدنا به توضیح اینجا نب در صفحه ۲۸۰-۲۸۱
 پادبود نامه مزبور مراجعت شود .

گرزر

پنشسته ازدهای زمان در کمین عمر
تا درکشد به خیره وجودم به کام خویش
گستردہ دست مرگ بهرگوشہ دام راه
تا افکند به حیله حیاتم به دام خویش

*

هرسو به هرچه در نگرم وحشت است و بیم
هرجای هرچه هست بجز ریب ورنگ نیست
«بایدرون کشیدن از این ورطه رخت خویش»
دیگر در این مقام صلاح درنگ نیست

*

نی همدلی که با وی گویم حدیث دل
نی همدلی که با من پاری کند دمی
نی همره که خار غم از پای دل کشد
بر زخم دل نهد ز رو مهر مرهمی

سرمایه کسان
بدخواهی است و کین
خودبینی است ورنگ

گمراهی است و جهل
خودکامی است و جور
بدنامی است و ننگ

*

دردا که زندگانی بیهوده شد تباہ
از کشتزار عمر نبردیم حاصلی
از شاخه حیات نجیدیم میوه ای
وز غرقگاه مرگ نجستیم ساحلی
از هر کرانه موج
جوشان و خشمگین
سرسخت و سهمناک

پیچاندم به قهر
غلتاندم به کین
در ورطه هلاک

*

هر لب هر آنچه گوید غیر از دروغ نی
هر دل هر آنچه دارد جز حقد و کینه نیست
هر مغز آنچه فکر کند نیست جز فساد
کس را به غیر کینه به صندوق سینه نیست
دیگر تمانده تاب درنگ
زین بیش نیست جای قرار
افسون، نیست راه گریز
دردا که نیست پای فرار

فهرست کتابهایی

درباره ظهور و علام طهور

این فهرست شامل نام در حدود سیصد و پنجاه جلد کتاب درباره ظهور میباشد. گرچه تاکنون فهرستی بدین تفاصیل دیده نشده معاذلک از برخی جهات نمیتوان آنرا کامل دانست. زیرا هر فهرستی باید نام مؤلف، نام ترجم، تاریخ و محل انتشار و مشخصات دیگری را شامل باشد. اگر در فهرست کنونی چنین نیست بدین جهت است که به برخی از کتابهای ذکر شده مستقیماً دسترسی نبود و نام آنها بطور غیرمستقیم بدست ما رسیده و نام برخی نیز زمانی پادداشت شده که بدین مسائل توجه نیشده است. دیگر اینکه فهرست حاضر شامل نام کتابهایی که به زبان خارجی در این زمینه ها منتشر شده تیست معاذلک امید میروند همین فهرست نسبتاً ناقص برای علاقه مندان به مطالعه درباره ظهور خالی از فایده نپاشد.

ح . ق

الفایض - از احمد بن حسین بن عبد الله مهرانی ابن ابوالعباس عروضی .	بصائر الدرجات - ابی بصیر.	آهالی - شیخ صدق.
توقيعات غیبیت - عبدالله بن جعفر حیری .	بيان الحق - فخرالاسلام.	انوار - حاجی محمد تقی نجفی.
تبصرة الولی فیمن رأى القائم .	بقیة الطالب - فاضل قائیمی.	اختصاص - شیخ مفید.
تاریخ ولادت ووفات‌الله - ابومحمد خشاب .	البرهان - سلاعلی ستقی.	اثبات‌الهدایت - شیخ حرم‌علی.
ثواب الاعمال - ابن ولید .	بيان - شیخ ابوعبدالله یوسف شافعی.	اشاره - سید‌العلماء ملایری.
جنۃ المأوی فیمن فاز بالقاء الحجۃ فی الفیہة الکبیری - حاج حسین توڑی .	البراہین الساباطیة - قاضی جواد سباطی.	ارشاد القلوب - ابی محمد‌الحسن الدیلمی
جامع الاخبار - صدق.	برهان - در طول عمر صاحب‌الزمان - از ابوالفتح کراچکی.	اثنا عشریه - باب پنجم.
جنالجتین فی ذکر ولد‌العسکرین قطب راوندی .	بشرة الاسلام - سید سلطنتی السید حیدر .	احتجاج - شیخ مفید.
جامع الاخبار - سید بن حمذان الشعیری .	بحار الانوار - مجلسی.	ابطال - فاضل صدّانی .
جزرايد السیعه - حاج میرزا ابی‌الحسن المرندی .	پانکل - (ہندی).	الاتحاف فی حب‌الاشراف - شیراوی.
الحجۃ فی ابطاء القائم .	تفسیر مجتمع البیان - طبرسی.	اسعاف الراغبین - شیخ محمد‌صبان مصری.
حکمة البالغه - شیخ عباس قمی .	تفسیر - احمد بن محمد.	ارشاد - شیخ مفید.
حدیقه الشیعه - احمد آذربایجانی معروف به مقدس اردبیلی .	تفسیر - عیاشی محمد بن سعید.	انوار نعمانیه - سید نعمت‌الله جزایری.
حیاة الحیوان - دمیری .	تذکرة الانتمه - مجلسی.	ازالۃ الران عن قلوب الاخوان این جنید.
تذکرہ خواص الامم .	تبصره المتعظین - مجلسی.	اثبات الرجعه - ابی سعد فضل بن شاذان نیشاپوری.
	تاریخ قم - شیخ محمد حسن.	ایقاظ الحجۃ فی اثبات الرجعه.
	تحفۃ التحف - فاضل سلامی.	الزام الناصب - شیخ علی یزدی.
	تاریخ الخمیس - قاضی مالکی.	اربعین - شیخ بهائی.
	ترتیب الادله فيما یلزم خصوص الامامیه دفعه عن الفیہة و	الاخبار الغیبه - شیخ ذیح اللهمحلاطی.
		براہین الفرقان - اسحاق مرندی.

در باره طنور و علام طنور

تنظیم و ترکیب و تأثیف از: حسن چامیان

تصویر روی جلد:

فرشته عدالت و شفایت چهنهی

که خمنا اشاراتی به شعرهای زیر را نیز در بردارد:

گولیا باور نمیدارند روز داوری

کاین همه قلب و دغل در کار داور میکنند

«حافظ»

به قدره قطره حرارت عذاب خواهد بود

به ذره ذره ملالک شمار خواهد بود

«سعدی»

قیمت: ۲۲۰ ریال

۱۳۴۳